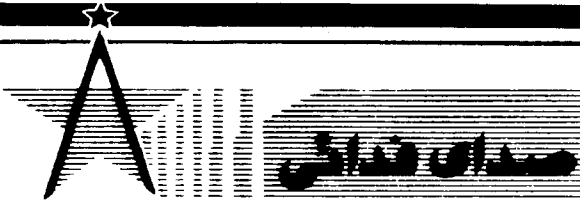


# ویژه جنگ



نشریه دانشجویان هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در خارج از کشور  
سال چهارم مهر ۶۴ (اکتبر ۸۵) شماره ۳۵





# بانگ رسای کارگران فریاد پر خروش زحمتکشان

همه روزه  
ساعات ۸/۵ و ۱۲/۵ بعد از ظهر  
بمدت ۲۵ دقیقه  
امواج کوتاه  
ردیف های ۶۲ و ۷۵ متر

برای تماس با  
با نشانی زیر مکتوبه کنید:  
**A.C.A.**  
**B.P. 43**  
**94120 Fontenay-sous-Bois**  
**France.**



بیاد فدایی خلق.  
رفیق سیامک اسدیان (اسکندر)



تاصدای آتشی  
در کوه می پیچد  
لرستان چشم در راه است  
خلق می گوید تو می آیی

۴ سال پیش در ۱۳ مهر ماه ۱۳۶۰، رفیق سیامک اسدیان (اسکندر) عضو کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، هم‌رزم دلیر خلق فه‌رمان کرد، در حین انجام مأموریت انقلابی در درگیری با نیروهای مزدور رژیم جمهوری اسلامی ایران در شهر آمل به همراه رفقا مسعود بربری و حمید صفری تا آخرین فشنگ جنگید و سرانجام به شهادت رسید.

کارآیی، پیگیری و شجاعت وافر رفیق اسکندر ناشی از اعتقاد راسخ او به آرمان پرولتاریا بود. رفیق اسکندر در طی عمر کوتاه ولی سرشار از مبارزه‌ی خود با استفاده از قابلیت‌های ارزنده‌ی خود، خصوصاً در سازماندهی عملیات نظامی، در بخشهای مختلف سازمان فعالیت کرد. رفیق اسکندر، بلافاصله پس از انشعاب "اکثریت"، به عنوان مسئول نظامی سازمان مأموریت بازسازی شاخه‌ی کردستان را به عهده داشت.

علاوه بر خصوصیات برجسته‌ی سیاسی، رفیق اسکندر با صمیمیت، گرمی، یابی و صداقت انقلابی خود، نمونه‌ی یک انسان کمونیست بود.





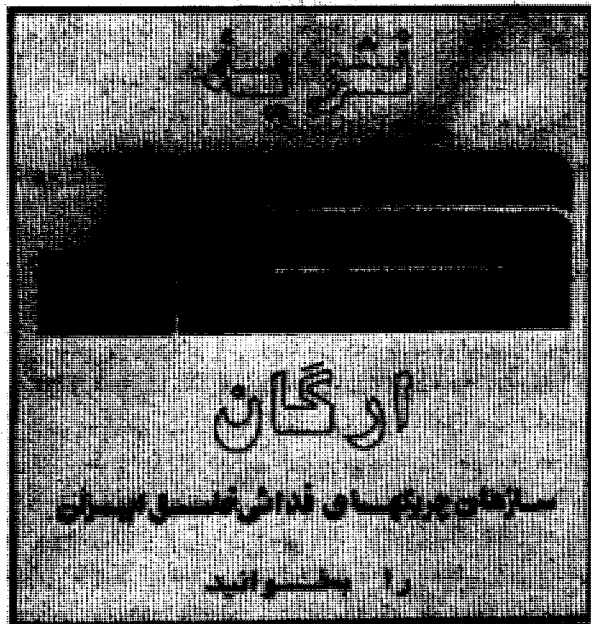
## اطلاعیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بمناسبت پنجمین سالگرد آغاز جنگ ارتجاعی دولتهای ایران و عراق

در فقر و مسکنت هولناکی به سر می‌برند. میلیون‌ها ردها تومان از ثروتهای اجتماعی در اثر این جنگ نابود گردیده است. هر سال بین صد تا صدو پنجاه میلیارد تومان از حاصل دسترنج کارگران و زحمتکشان ایران صرف خرید تجهیزات جنگی و هزینه‌های ماشین جنگی و نظامی رژیم شده است. جنگ شرایط مادی زندگی کارگران و زحمتکشان ایران را پیوسته وخیم‌تر کرده است، بهانه‌ی جنگ بر شدت استعمار کارگران افزوده شده، دستخزد واقعی کارگران مداوما کاهش یافته است، قیمت اجناس و کالاهای مورد نیاز زحمتکشان روز به روز افزایش پیدا کرده است. سال به سال بسر میزان مالیاتهای مستقیم و غیرمستقیم که پرداخت کنندگان اصلی آن کارگران، دهقانان و عموم زحمتکشانند، افزوده شده است. وضع زندگی کارگران و زحمتکشان به شدت تنزل یافته و عموم توده‌های مردم ایران با فقر و مسکنت روزافزون روبرو هستند. صدها هزار خانوادگی داغدار در سوگ فرزندانشان به ماتم نشسته‌اند، صدها هزار خانوادگی دیگر که فرزندان و شوهرانشان هم

چگونه می‌توان به جنگ خاتمه داد؟  
کارگران، دهقانان، سربازان، مردم ستمکش و ستم‌دیده سراسر ایران!  
پنج سال تمام از هنگامی که جنگ دولتهای ایران و عراق آغاز گردید، گذشت اما رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی بازم بر ادامه این جنگ ارتجاعی نفرت‌انگیز و جنایتکارانه‌ای که ابعاد مصیبت‌بار مغرب و فاجعه‌انگیز آن بر هیچکس پوشیده نیست پای می‌نهد. طی پنج سالی که از آغاز این جنگ ارتجاعی گذشته است دیگر ماهیت ارتجاعی و فدخلقی و فدانقلابی آن بسر هیچکس پوشیده نمانده و اکنون دیگر بر همگان روشن شده است که این جنگ برخلاف منافع و مصالح توده‌های زحمتکش ایران و عراق و به نفع سرمایه‌داران و امپریالیستها بوده و هست. نتایج پنج ساله‌ی این جنگ بـسـسـرای توده‌های مردم ایران چه بوده است؟ طی این پنج سال صدها هزارتن از مردم زحمتکش ایران در جنگ کشته و معلول شده‌اند، میلیونها تن خانه و زندگی خود را به کلی از دست داده و هم‌اکنون در اردوگاههای آوارگان

### در این شماره

- |   |  |
|---|--|
| ■ موضع راست راه کارگر با تحریف ما! ..... ۲۶   | ■ اطلاعیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران   |
| ■ گزینه‌هایی از نشریات و اطلاعیه‌ها ..... ۳۳  | ■ به مناسبت پنجمین سالگرد آغاز جنگ ..... ۲ |
| ■ فرخی بزدی شاعر آزادی و انقلاب ..... ۳۴      | ■ اخبار ایران ..... ۵                      |
| ■ مارکسیسم اسلامی با اسلام مارکسیستی ..... ۳۶ | ■ اخبار جهان ..... ۹                       |
| ■ گزارشی از زندان ..... ۴۱                    | ■ گزارش دانشجویی ..... ۱۳                  |
| ■ یک داستان: پس‌فردا بهشت ..... ۴۳            | ■ جنگ ارتجاعی ایران و عراق                 |
| ■ شعر: شهریور خونین مسیر ..... ۴۸             | ■ موضع گیری نیروهای سیاسی ..... ۱۶         |
| ■ کد کمکهای مالی ..... ۴۹                     | ■ پادها: لنین چون رهبری انقلابی ..... ۲۴   |
| ■ شهدای فدایی مهر ماه ..... ۵۱                |  |



اکنون در جبهه‌های جنگ به سر می‌برند، با بیم و اضطراب به سرنوشت و آینده‌ی آنها می‌اندیشند. دلهره و اضطراب ناشی از جنگ بمباران و گلوله‌باران مداوم شهرها و مناطق مسکونی زندگی را بر عموم مردم تباه کرده است. اما مرتجعین را چه باک که جنگ اینهمه مصائب و بدبختی برای توده‌های مردم ایران به بار آورده است. آنها در پی مقاصد سوداگزارانه و جاه‌طلبانه و توطئه طلبانه‌ی خود هستند. سرمایه‌داران طی این جنگ آتشیان بولهای هنگفت و سرسام‌آوری به جیب‌زده‌اند که هرگز سابقه نداشته است. امپریالیستها تنها میلیاردها دلار سود از طریق فروش تسلیحات به جیب‌زده‌اند، فشارهای ناشی از جنگ حقیقتاً مردم ایران را به ستوه آورده است. اما سران مرتجع رژیم باز هم شعار ادامه جنگ را سر می‌دهند.

کارگران، دهقانان، سربازان، مردم زحمتکش و ستمدیده سراسر ایران!

هرچه این جنگ ادامه پیدا کند بر ابعاد مصائب و فجایع بیشتر این جنگ افزوده خواهد شد. بازهم گروه کثیر دیگری از مردم ایران جان خود را از دست می‌دهند، بر ویرانیهای جنگ افزوده می‌گردد، تعداد بیشتری به خیل عظیم آوارگان می‌پیوندند، شواصط مادی زندگی عموم مردم دشوارتر خواهد شد و فقر و تباهی عظیم‌تری سراسر جامعه را فرا خواهد گرفت. باید به اوضاع اسفبار و فاجعه‌انگیزی که جنگ و رژیم جمهوری اسلامی به بار آورده‌اند، خاتمه داد و مانع از تشدید و خامت اوضاع گردید. تجربه‌ی پنج سال جنگ به عموم توده‌های مردم ایران نشان داده است که از رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، رژیمی که به پاسدار منافع سرمایه‌داران است و عموم سیاستهای آن علیه زحمتکشان بوده و هست، نمی‌توان انتظار ملحق را داشت که به نفع توده‌ها باشد. کلید پایان جنگ در دستان نیرومند شماست. تنها سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، تنها قیام و انقلاب می‌تواند راه را به سوی صلح، دموکراسی، رفاه و خوشبختی بگشاید. جنگ پنج سال تمام ادامه داشته و تماماً مصیبت و فاجعه به بار آورده است. اگر وضع به همین منوال باشد ممکن است چند سال دیگر این ادامه یابد، مگر آنکه شما توده‌های مردم ایران به مبارزه‌ی سرنوشت ساز علیه رژیم برخیزید و این واقعیت را درک کنید که تنها با قیام مسلحانه می‌توان به جنگ خاتمه داد. هیچ راه دیگری وجود ندارد. اکنون پنج سال است که هم‌روزه گروه‌گروه مردم زحمتکش و ستمدیده ایران در جبهه‌های جنگ در پشت جبهه‌ها و در اثر بمباران و گلوله‌باران شهرها کشته می‌شوند، چرا توده‌های مردم

ایران باید در یک جنگ ارتجاعی، جنگی که در خدمت منافع و مقاصد سوداگزارانه، جاه‌طلبانه و توسعه‌طلبانه سرمایه‌داران و رژیم پاسدار منافع آنها، این همه کشته شوند و از پای درآیند. برای رهایی از این همه مصائب و کشتار به قیام مسلحانه برخیزید. تلفات مردم ایران در این قیام که به خاطر جمهوری دموکراتیک، صلح، دموکراسی، رفاه و خوشبختی است هزاران بار کمتر از تلفاتی است که هم‌روزه در نتیجه‌ی جنگ ارتجاعی دولتهای ایران و عراق متحمل می‌شوند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که راه پایان بخشیدن به جنگ و دستیابی به یک صلح دموکراتیک را قیام مسلحانه‌ی مردم ایران برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت انقلابی - دموکراتیک می‌داند، اعلام می‌دارد که با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، حکومت انقلابی - دموکراتیک کارگران و زحمتکشان ایران موظف است بلادرنگ اعلام آتش‌بس کند و به فوریت مذاکره در جهت دستیابی به یک صلح دموکراتیک را آغاز نماید.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی  
برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق  
نابود باد امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم  
آمریکا و پایگاه داخلی

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

شهریور ماه ۱۳۶۲

تحریم نمایش انتخاباتی رژیم

علیرغم تبلیغات گسترده‌ی رژیم برای کشاندن توده‌ها به صندوق‌های رای و تهدیدهای مکرر که عمده باید در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند، طبق گزارش‌های زیادی که از نقاط مختلف ایران و به ویژه تهران دریافت داشته‌ایم، توده‌های مردم به طور یکپارچه این انتخابات فرمایشی را تحریم کردند و رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را با شکست مفتضحانه‌ای روبرو ساختند. گستردگی تحریم به حدی بود که حتی خود رژیم دروغ‌پرداز جمهوری اسلامی نیز مجبور به اعتراف شده است. رژیم که در خیمه‌شببازی‌های انتخاباتی گذشته همیشه از "هجوم" میلیونی امت حزب‌الله به صندوق‌های رای دم می‌زد و در عر دوره انتخاباتی بیشرمانه ادعا می‌کرد که در مقایسه با دوره‌ی قبلی میلیونها رأی بیشتر به صندوقها ریخته شده است، این دفعه، برای اولین بار اعتراف می‌کند که تعداد آرا "بیست درصد" کمتر بوده است وقتی خود رژیم فریبکار مجبور می‌شود که این چنین به شکست خود اعتراف

کند، می‌توان نتیجه گرفت که تحریم انتخابات واقعا گسترده و کارساز بوده است.

توده‌های مبارزی که اساسا خواهان سرنگونی رژیم پانده، طبیعی است که نه به نقایشهای انتخاباتی رژیم اعتقادی دارند و نه برایشان فرقی می‌کند که کدام یک از نامزدعای طبقه‌ی حاکمه برای ریاست جمهوری انتخاب شود. در گزارشهایی که به دست ما رسیده است، این دید توده‌ها از انتخابات کاملا آشکار است. برخی از این گزارشها را می‌خوانید:

"کارمندی سی ساله‌ای می‌گفت: "چه رای بدم، چه رای ندم، چه خامنه‌ای بشود، چه کس دیگری، به حال ما هیچ فرقی نمی‌کند و چون فرقی نمی‌کند چرا دیگر خودم را خسته کنم و رای بدم!"

"راننده جوانی می‌گفت: "اینها عمه مسخره بازی است. رئیس جمهور از چند وقت پیش انتخاب شده است مگر فکر می‌کنی این عمه انتخابات و رای گیری می‌شود، ما ملت در آن نقشی داریم؟! اینها همه سپاه‌بازی است برای شیره مالیدن سر مردم. رئیس جمهور از الان انتخاب شده است،

در ثانی به من چه مربوط است که بروم و رای بدم. آنهایی که بعد از انقلاب صاحب خانه شده‌اند، ماشین، تلویزیون رنگی، ویدیو و شغل‌های پر درآمد دارند باید بیرون رای بدهند. ولی ما که در این رژیم چیزی جز بدبختی و فقر نداریم." (منبع گزارشها: بولتن خبری کمیته‌ی خارج از کشور سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران)



رفسنجانی و تحریم انتخابات

رفسنجانی، رئیس مجلس ارتجاعی رژیم، در رابطه با تحریم گسترده‌ی انتخابات توسط مردم توضیح مسخره‌ی زیر را ارائه می‌دهد:

"فصلی که انتخابات در آن برگزار شد فصل تابستان بود که مردم عمدتا به مسافرت می‌روند و طبیعتا به لحاظ اینکه قانون رای دادن را با اولیایم شناسنامه جایز می‌داند عمده‌ای نمی‌توانند رای بدهند. شاید یکی از دلایل اینکه تعداد رای این انتخابات کمتر از گذشته بود نیز همین باشد."

دستور امام عزیز یا دستور آمریکا

نمایش انتخاباتی، برپایه‌ی بحران درونی حاکمیت زمینه‌ای را فراهم ساخت که "بالایی‌ها" بهتر از هر زمان دیگر پته‌ی هم را روی آب می‌ریزند. محمود کاشانی، یکی از نامزدعای ریاست جمهوری، که در جریان رسیدگی به اختلافات مالی رژیم با آمریکا در دادگاه لاهه به دلیل اخلاف در کار این دادگاه از آن اخراج شده بود، در یکی از نطق‌های انتخاباتی گفت: "خواست دولت آمریکا بود که من از داور لاهه کنار بروم و دولت جمهوری اسلامی هم این خواست را

جامه‌ی عمل پوشانده و مرا از آنجا برداشت." سرحدی زاده وزیرکار رژیم در جواب می‌گوید: "این جناب را امام عزیز به واسطه‌ی عملکردشان دستور دادند از آنجا برداشته شوند و دولت جمهوری اسلامی دستور امام عزیز را اجرا کرد نه دستور آمریکا را." وزیر کشور که از آشکار شدن این تضادها غراسان است، می‌گوید: "این چه جسارتی است که به دولت جمهورن اسلامی می‌شود. چطور اینها به خودشان جرات می‌دهند که بیایند چنین مسایلی را در نوشتارها و گفتارهایشان عنوان

کنند. این آدم‌های معلوم الحال که با ضعفها، خطاها و ندانم‌کاریهای خودشان، ضرر و زیان جمهوری اسلامی را فراغ آوردند، حالا آمده‌اند و می‌گویند که دولت جمهوری اسلامی، خواست دولت آمریکا را جامه عمل پوشانده است. و عجیب است از شورای نگهبان که با وجود دانستن این امر چگونه صلاحیت ایشان را برای نامزدی ریاست جمهوری تایید کردند...»

### در پی حملات عراق.

## تاسیسات بارگیری نفت در خارك منهدم شد

بنابر گزارش خبرگزاریهای جهانی در پی حمله جنگنده‌های عراقی در روز پنجشنبه ۱۹ سپتامبر، اسکله بزرگ بارگیری خارك مورد اصابت بمب قرار گرفته و منهدم شده است. علی‌رغم تکذیب این خبر از سوی نماینده دایمی شرکت ملی نفت ایران در لندن، گزارش‌های واصله از کشتیهای حاضر در منطقه حاکی از این است که بخش عمده اسکله بزرگ خارك نابود شده است. این اسکله که در ناحیه غربی جزیره واقع است قابلیت بارگیری همزمان ۲ تانکر ۵۰۰ هزار تنی و ۲ تانکر ۲۵۰ هزار تنی را دارا بود. این منابع اضافه کرده‌اند که ستونهای دود ناشی از حریق اسکله و تاسیسات به پمپخانه از فاصله ۵۰ کیلومتری قابل رویت بود. در اثر این حملات تانکر ۱۱۲۴۵۸ تنی که شمالی به نام "سون بانک" که پس از بارگیری آماده ترک بندر بود مورد اصابت راکت قرار گرفته، غرق می‌شود. این خبر از سوی شرکت بیمه "لویدز" لندن نیز مورد تایید قرار گرفته است. به دنبال این حملات نیروی دریایی جمهوری اسلامی عملیات بازرسی کشتیهای در حال عبور از تنگه هرمز به مقصد بنادر عربی را تشدید کرده است. بنابر گزارش

## وزیرکار:

### گرفتاری ما سیاسی است

سرحدی‌زاده وزیر کار رژیم که تاچندی پیش از سرپرستان زندان اوین بوده است، اخیرا گفته است که "امروز بیشتر گرفتاریهای این مملکت، اقتصادی نیست، بلکه سیاسی است. گرفتاریهای سیاسی به این معنی که اگر مخالفین دولت اسلامی آرام بگیرند و گوش به صدای ضد انقلاب ندهند و بگذارند که دولت اسلامی کار خودش را انجام



سرحدی‌زاده  
وزیر کار  
رژیم

دهد، مطمئنا بر مشکلات اقتصادی غلبه خواهیم کرد.»

## روابط ایران و اسرائیل برملا می‌گردد

تل آویو، سکوت کرده‌اند. برخی از مفسران سیاسی معتقدند این هواپیما "گم" نشده بود، بلکه بر سر راه خود به اسرائیل، به منظور گمراه کردن برج نگهبان فرودگاه آنکارای ترکیه مقصد خود را اسپانیا اعلام کرده است. این اولین بار نیست که روابط بین جمهوری اسلامی و اسرائیل برملا می‌شود. در طی جنگ ۵ ساله ایران و عراق، مقامات اسرائیلی، بارها اذعان کرده‌اند که ادامه جنگ ایران و عراق و تشدید تضاد بین کشورهای عربی، دشمنان اسرائیل را تضعیف می‌کند.

حادثه "گم شدن" هواپیمای باربری DC 8، پس از ترک شهر تبریز در روز ۵ سپتامبر بفرزاد شهر انتقالیای ترکیه و فرود آمدن آن در فرودگاه بن گورین اسرائیل تفسیرهای بسیاری به دنبال داشته است. بنابه گزارش یکی از روزنامه‌های کویتی "این هواپیما که متعلق به یک شرکت آمریکایی است، برای حمل اسلحه و وسایل نظامی آمریکایی از طریق اسرائیل به ایران، مورد استفاده قرار می‌گرفته است." مقامات اسرائیلی در مورد علت توقف ۳ روزه این هواپیما در فرودگاه



رادیوی جمهوری اسلامی در روز جمعه ۲۰ سپتامبر يك كشتی ژاپنی و يك كشتی قبرسی توسط نیروی دریایی ایران متوقف و محموله آنان مورد بازرسی قرار گرفت. خبرگزاری رژیم همچنین ادعا کرد که در حملات متقابل نیروی هوایی ایران به مناطق شمال شرقی عراق خساراتی به تاسیسات سد دوکا وارد آمده است. این ادعا از سوی عراق تکذیب شد.

### رشوه خواری در گمرک ایران

گمرک ایران در طی ۱۸ ماه گذشته، ۵۱ نفر از کارمندان خود را به جرم رشوه خواری اخراج کرده است. رشوه خواری در ارگانهای دولتی آنقدر زیاد شده است که رژیم برای فرونشاندن اعتراضات مردم مجبور شده است تا لایحه‌ای را برای مقابله با آن از مجلس بگذراند. طبق این لایحه کارمندانی که رشوه‌های بالای ۲۰/۰۰۰ ریال بپذیرند زندانی می‌شوند و به کسانی که بیش از يك میلیون ریال رشوه بگیرند، شلاق زده می‌شود.

### تحریم مراسم نماز رژیم

مدیریت یکی از بخشهای ایران ناسیونال از کلیه کارکنان می‌خواهد که در مراسم نماز پنجشنبه ۳۱ شهریور شرکت نکنند. در روز موعود پیشنماز به اتفاق چند نفر دیگر برای اجرای مراسم به کارخانه می‌رود. کارکنان به طور یکپارچه این مراسم را تحریم می‌کنند و هر کس به بهانه‌ای از رفتن به محل برگزاری نماز سر باز می‌زند. پیشنماز و همراهمان مدتی به انتظار می‌نشینند و سپس شرمگینانه محل را ترک می‌کنند و افراد انجمن اسلامی نیز گزارشی از تحریم نماز تهیه می‌کنند.

### دیدار هیات حزب‌الله لبنان از ایران

نقش فعالی ایفا کرده است. رژیم جمهوری اسلامی با حمایت بی‌دریغ خود از این جریان ارتجاعی می‌کوشد جنبش انقلابی در لبنان را از درون متلاشی کند. هیات حزب‌الله لبنان در سفر خود به تهران با اغلب سردمداران رژیم ملاقات داشته است. این سفر که به دنبال سفر ماه پیش ابوموسی رهبر جناح انشعابی الفتح به تهران انجام می‌گیرد، ممکن است جنبش فلسطین را با لطمات بیشتری روبرو کند.

در اواخر مرداد ماه يك هیات حزب‌الله لبنان به رهبری شیخ طفیلی و حسین موسوی ( ابوشام ) برای مذاکره با مقامات جمهوری اسلامی وارد تهران شده. گروهی که با نام "حزب‌الله" در لبنان فعالیت می‌کند، یکی از سیاه‌کارترین جریانهای لبنان است که مستقیماً تحت کنترل رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد. حزب‌الله لبنان در تهاجمات اخیر علیه فلسطینی‌های ساکن اردوگاههای لبنان در کنار جریان ارتجاعی امل و ارتش لبنان



آیت‌الله طفیلی (۱) رهبر حزب‌الله لبنان در دیدار با نخست‌وزیر رژیم

### رژیم از فعالیتهای رفقای هوادار در استرالیا به‌خشم آمده است

خلق ایران در استرالیا از آن برنامه‌یخش می‌کنند. او اضافه کرد اگر استرالیا مانع ادامه‌ی فعالیتهای مخالفان جمهوری اسلامی نشود، روابط اقتصادی ایران و استرالیا روبه‌خامت خواهد گذاشت. بشارتی که از افشاکریهای دانشجویان انقلابی، به‌ویژه هواداران سازمان در استرالیا شدیداً به‌خشم آمده بود، وفیجانه ادعا کرد مدارکی

بشارتی معاون وزارت خارجه‌ی جمهوری اسلامی طی سفر اخیر خود به استرالیا، در يك کنفرانس مطبوعاتی در شهر کامبرا گفت دولت استرالیا باید، "مانع فعالیتهای ضد انقلابیون" ایرانی شود و به آنان اجازه ندهد از رسانه‌های جمعی استرالیا برای تبلیغ علیه جمهوری اسلامی استفاده کند. ( اشاره به ایستگاه رادیویی که هواداران سازمان چریکهای فدایی

در اثبات " جنایات " پناهندگان سیاسی ایرانی در اختیار دارد.

باید دید دولت استرالیا که تنها در یکسال گذشته معادل ۴۴۰ میلیون دلار کالا به ایران صادر کرده است و از این راه سودهای هنگفتی به دست آورده است، به تهدیدهای معاون وزارت خارجه جمهوری اسلامی، چه جوابی خواهد داد. ■

### خون و مرخصی !؟

رژیم جمهوری اسلامی برای گرم نگاه داشتن تنور جنگ به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود. در این رابطه یکی از مشکلات بزرگ رژیم کمبود خون است. از این رو، رژیم برای تامین خون مورد نیاز برای مجروحان جنگ سربازان را مجبور می‌کند که پیش از شروع هر عملیاتی مقداری از خون خود را بدهند. سربازانی که مقاومت می‌کنند، شدیداً تنبیه می‌شوند. آنانی که گردن می‌گذارند، ۴۸ ساعت مرخصی می‌گیرند. این مساله باعث شده است که بسیاری از سربازان شهرستانی که در پادگانهای تهران خدمت می‌کنند، برای گرفتن ۴۸ ساعت مرخصی چندین بار خون بدهند. ■



### رجوی: ما با امپریالیسم آمریکا دعوائی نداریم !

آن در نشریهی مجاهد، شماره‌ی ۲۵۹ چاپ شده است.)  
رجوی به منظور کسب حمایت بیشتر آمریکا و در نفي ادعای وزارت امور خارجهی این کشور که مجاهدین را " مارکسیست " خوانده بود، پس از تاکید بر "دموکراتیک" بودن مجاهدین و پذیرش " مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری"، منظور خود از " ملل آزاد و مستقل" را چنین توضیح می‌دهد: " ما عمان چیزهایی می‌خواهیم که مردم آمریکا می‌خواهند، آزادی و استقلال" رجوی از این عم فراتر رفته از امپریالیسم آمریکا می‌خواهد " راه حل بهتری " برای انتقال حکومت از " رژیم خمینی " به جمهوری اسلامی رجوی ارائه دهد. ■

در پی عوام‌فریبی‌های ناموفق مجاهدین برای انحراف افکار عمومی در مورد شکست " شورای ملی مقاومت"، موضع‌گیریهای " رهبر " این سازمان مفهوم واقعی " انقلاب ایدئولوژیک " را روز به روز روشن‌تر می‌کند. سازمان مجاهدین که در سال ۵۱ با افتخار مسئولیت اعدام مستشاران آمریکایی را اعلام می‌کرد، امروز که حفظ، تحکیم و تثمین سرمایه‌داری وابسته‌ی ایران و منافع امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا را اساس سیاست خود قرار داده است، " قویا اتهامات وزارت خارجهی آمریکا در رابطه با دخالت مجاهدین در بحران کروگانگیری و مسئولیت کشتار آمریکاییان را رد می‌کند". (مصاحبه‌ی روزنامه‌ی آمریکایی فیلادلفیا انکویرر با رجوی که ترجمه‌ی



هربرت آمري، سفیر اتریش در یونان

### مرگ سفیر اتریش در یونان راز مهمی را فاش می‌کند

۱۵۵ میلی‌متری را به مبلغ بیش از یک میلیارد شیلینگ اتریش به دولت ایران می‌فروشد. یک بازرگان ایرانی، که در این معامله نقش واسطه را ایفا کرده بود، برای دریافت ۱۰ درصد حق دلالی نزد وابسته‌ی بازرگانی اتریش در آتن می‌رود. سفیر اتریش که از این ماجرا با خبر شده بود، مساله را به مقامات اتریشی خبر می‌دهد. ولی ناگهان خبر مرگ مشکوک او اعلام می‌شود. ■

مرگ سفیر اتریش در یونان در اواسط ماه اوت گذشته جنجال مهمی را در رابطه با قراردادهای مخفی تسلیحاتی بین ایران و اتریش در مطبوعات این کشور برانگیخته است. یکی از مجلات معروف اتریش اعلام کرد که مرگ سفیر نامبرده طبیعی نبوده، بلکه او در رابطه با قاچاق اسلحه به ایران به قتل رسیده است. ماجرا از این قرار است که یک شرکت اتریشی به نام Noricum از طریق سفارت اتریش در آتن تعدادی توپهای دوربرد



## شورش تهیدستان

### در محله هاندزورس بیرمنگام و درگیری با پلیس



روز دوشنبه ۹ سپتامبر ساعت ۵ بعد از ظهر، به دنبال مشاجره‌ی پلیس با یک راننده سیاهپوست، بر سر جرمه‌ی رانندگی، جمعیت صد نفری را مجبور به عقب‌نشینی کردند و برای مدتی عملاً کنترل منطقه‌ی هاندزورس را در دست داشتند. پلیس، تنها ۲ ساعت پس از آغاز درگیری،



تهیدستان بیرمنگام با پرتاب بمبهای آتش‌زا به طرف پلیس خشم خود را علیه وضعیت موجود نشان می‌دهند.

از جوانان دور افراد پلیس را را گرفتند و درگیری اولیه شروع شد. این درگیری به مثابه جرقه‌ای بود که به قیام چند ساعته‌ای در این منطقه‌ی فقیرنشین بیرمنگام انجامید.

حمله‌ی جوانان سیاهپوست و سفید پوست به پلیس و مغازه‌داران مرفه پاکستانی، برخلاف ادعای رسانه‌های خبری بریتانیا، "یک حرکت نژاد پرستانه" علیه پاکستانی‌ها نبود، بلکه قیام جوانان بیکار و کم‌درآمد هاندزورس علیه نظام موجود و ارگانهای سرکوب دولتی بود. در درگیریهای شب ۹ سپتامبر، جوانان با پرتاب کوکتل مولوتف به طرف پلیس و پایه آتش‌کشیدن ماشینها و مغازه‌ها، پلیس

موفق شد نیروی کافی برای مقابله با جوانان به این منطقه بفرستد. در طی این مدت، ۲۳ وسیله‌ی نقلیه و ۸۳ مغازه و یک کلیسا در آتش ناشی از پرتاب کوکتل مولوتف سوختند و پلیس ۲۹۱ نفر را دستگیر کرد.

اگرچه خانم تاجر و وزیر کشور انگلیس کوشیدند دلایل اجتماعی - اقتصادی قیام را نادیده گرفته، آنرا "جنایت و دزدی" بخوانند، اما حتی روزنامه‌های دست راستی نیز مجبور شدند اذعان کنند که فقر و بیکاری دلایل عمده‌ی وقایع هاندزورس بیرمنگام بوده‌اند. در بیرمنگام، دومین شهر انگلیس و مرکز کارخانه‌های ماشین

سازی این کشور، از سال ۷۸ تا به امروز بیش از یک سوم کارگران بخش تولید کار خود را از دست داده‌اند. در دوره‌ی توسعه‌ی اقتصادی انگلیس، در دهه‌های ۵۰ و ۶۰، سرمایه‌داران انگلیسی، برای جبران کمبود نیروی کار، کارگران سیاهپوست و هندی را تشویق می‌کردند برای کار به بیرمنگام بیایند. اما امروز، در دوره رکود اقتصادی، علاوه بر محرومیت‌های ناشی از کمی دستمزد، از دست دادن کار، گرانی و جزاینها، حتمت‌کشان سیاهپوست و آسیایی قربانی سیاست‌های نژادپرستانه‌ی دولت انگلیس نیز شده‌اند. در میان جوانان ۱۶ ساله‌ای که در سال گذشته از مدارس هاندزورس فارغ التحصیل شده‌اند،

## پل پوت از فرماندهی خمرهای سرخ کناره گیری می کند

کناره گیری پل پوت، سیاست ویتنام تغییری حاصل نکرده است. وزیر خارجه ویتنام در این مورد گفت: " با وجودی که پل پوت استعفا کرده است، ویتنام سیاست خود را نسبت به کامبوج تغییر نخواهد

طبق گزارش رادیو خمرهای سرخ پل پوت، از سمت خود یعنی فرماندهی خمرهای سرخ، کناره گیری کرد. با کناره گیری او حیات سیاسی یکی از جنایتکارترین دیکتاتورهای تاریخ به سر آمد، دیکتاتوری که با کشتار



پول پوت، جنایتکار معروف که در زمان حکومتش در کامبوج مدها هزار نفر را به قتل رساند.

داد." به دنبال استعفای پل پوت رهبری خمرهای سرخ به عهده ی سون سن ( Son Sen ) گذاشته شده است. لازم به یادآوری است که سون سن یکی از مسئولین اصلی کشتار مردم کامبوج بود که در قساوت دست کمی از پل پوت ندارد ■

### ضرر ۱۳ میلیون پوندی شرکت تالبوت

یکی از مشکلات کمپانیهای چند ملیتی ای که، برای کسب ارزش اضافی بیشتر، بخشی از تولید خود را به کشورهای دنیای سوم انتقال می دهند، اوضاع بحرانی و نابسامانی اقتصادی - سیاسی در این کشورها

۱۸ درصد از جوانان سفیدپوست و ۱۶ درصد از جوانان آسیایی ( هندی و پاکستانی ) شاغل اند، در حالیکه تنها ۵ درصد از جوانان سیاهپوست منطقه شغلی پیدا کرده اند.

جوانان ۱۶-۱۸ ساله، در یکی از توسعه یافته ترین کشورهای اروپایی از ابتدایی ترین حقوق بشر، یعنی حق کار محرومند، دولت محافظه کار و خیرخواهان لیبرال انجمن شهر بیرمنگام اهمیتی به کمبودها و مشکلات این جوانان نمی دهند. نه محلی برای آموزش آنان وجود دارد، نه وسیله ای برای تفریح. عده ای از این جوانان قربانی مواد مخدر می شوند. اما بخش وسیعی از آنان دشمن طبقاتی خود، صاحبان سرمایه و پلیس دولت سرمایه داری، را به خوبی می شناسند و در هرفرصتی، گزجه با حرکاتی خودبخودی و اکثرا بی حاصل، علیه نظام موجود طغیان می کنند. درگیریهای جوانان با پلیس انگلیس، که از سال ۸۱ شروع شد، نمونه هایی از درگیریهای آتی در جوامع "پیشرفته" اروپایی است. درگیریهایی که با حدت یافتن تضاد های طبقاتی و تشدید بحران اقتصادی روز به روز افزایش خواهند یافت ■

### شیلی - تظاهرات در سانتیاگو

در اولین روزهای ماه سپتامبر در دوازدهمین سالگرد کودتای شیلی، نیروهای امنیتی در مناطق فقیرنشین شهر سانتیاگو با تظاهرکنندگان ضد دولتی درگیر شدند، تظاهرکنندگان، با استفاده از آجر و لاستیک ماشین مناطق مختلف شهر را سنگر بندی کرده با پرتاب سنگ و کوکتل مولوتف، پلیس و نیروهای نظامی را مورد حمله قرار دادند. در همین رابطه دانشگاه سانتیاگو نیز صحنه درگیری بیمن دانشجویان انقلابی و ما موران امنیتی بود. در طی این درگیریها، بیش از ۱۰۰ دانشجوی انقلابی دستگیر شدند.

اخیرا کمپانی تالبوت ( بخشی از کمپانی پژو ) ، که سالها پیش با کارخانه ایران ناسیونال، قرار داد تولید ماشینهای پیکان را بسته بود، با مشکلات اقتصادی زیادی ، ناشی از قرارداد با ایران ، روبرو شده است .

کمپانی تالبوت ، در ماه سپتامبر اعلام کرد: " مشکلات ارسال موتور و لوازم یدکی به ایران دلیل عمده ی ضرر ۱۲ میلیون پوندی این کمپانی است . " بنا به گزارش اقتصادی روزنامه گاردین ، اگرچه میزان فروش ماشینهای تالبوت در انگلیس بالا رفته است ، از آغاز سال ۸۵ ارسال وسایل یدکی به ایران قطع شده است و تولید ماشینهای پیکان

مختل گردیده است . در ماه ژوئن سال ۸۵ ، تالبوت قرارداد جدیدی با ایران امضا کرد ، که طبق آن دولت ایران ۲۰ میلیون پوند پیش پرداخت وسایلی را که بنا است با کشتی به ایران ارسال شوند ، پذیرفته است

### سرکوب مبارزات کارگران در بولیوی شدت گرفت

در روز ۱۹ سپتامبر ، دولت بولیوی با اعلام حکومت نظامی پورش گسترده ای را علیه دهها هزار کارگر اعتصابی این کشور آغاز کرد . اعتصاب سراسری کارگران بولیوی از تاریخ ۳ سپتامبر در اعتراض به سیاست اقتصادی دولت آغاز شده بود . سیاست

### اعتصاب کارگران کشتی سازی در انگلستان

۳۵۰۰ کارگر مجتمع کشتی سازی " سوان هانتز " ( Swan Hunter ) ، در شهر نیوکاسل انگلیس ، علیه سیاستهای جدید مدیریت این مجتمع برای تغییر شرایط کار ، دست به اعتصاب زده اند . این اعتصاب ، که دو

تاچر ، اتحادیه های کارگری در انگلستان تنها پس از رای گیری از یکایک کارگران ، اجازه دارند دست به اعتصاب بزنند . از این رو ، رهبران فرمیست اتحادیه سراسری کارگران کشتی سازی از " رسمیت بخشیدن " به



کارگران اعتصابی: " ۳۵۰۰ نفر نمی توانند در اشتباه باشند "

این اعتصاب خودداری کرده اند و در پی زدوبند با مدیریتت اند . اما کارگران ، با روحیه ای قوی ، مترصدند در برابر تهدیدهای مدیریت مقاومت کرده ، به اعتصاب و اعتراضات خود ادامه دهند ■

هفته پیش با اشغال انقلابی محل کشتی سازی شروع شد ، همچنان ادامه دارد و هر روز ۳۰۰ نفر از کارگران تظاهرات ایستاده ای در مقابل مجتمع برپا می کنند . طبق قوانین دولت ارتجاعی

" تضییق اقتصادی " در رابطه ی مستقیم با رهنمودهای صندوق بین المللی پول و دیگر سازمانهای مالی امپریالیستی توسط دولت این کشور اتخاذ شده است . هدف این سیاست آن است که با تثبیت سطح دستمزدها ، سرکوب قدرت اتحادیه های کارگری و کاهش سطح زندگی توده ها ، یا به عبارتی تشدید هرچه بیشتر استثمار ، نرخ نجومی تورم در این کشور را ، که در حال حاضر ۱۴۰۰۰ درصد در سال است ، تقلیل دهد . در همین رابطه وزیر کشور بولیوی ، در مصاحبه ای گفت که دولت ، به علت بلوایی که این اعتصاب ایجاد کرده بود ، میبایست پلیسی خود هدف شکستن آنرا داشته وی افزود تا به حال هزاران کارگر توسط نیروهای نظامی این کشور دستگیر شده اند که " خوان لچین " رهبر سندیکا های کارگری نیز در میان آنانست . لچین و عده ای دیگر از رهبران سندیکا های کارگری مدتی بود که در اعتراض به سیاست " تضییق اقتصادی " دست به اعتصاب غذا زده بودند . وزیر نامبرده افزود که تا به حال ۱۵۰ نفر از رهبران کارگران و فعالین این اعتصاب به وسیله ۴ هواپیمای نظامی به شهرهای شمالی این کشور تبعید شده اند . به دنبال یورش پلیس در سحرگاه روز ۱۹ سپتامبر تعداد نامعلومی از کارگران که در محل اتحادیه ها و یا کارخانه های اشغال شده در اعتصاب غذا بودند ، دستگیر شدند . در لاپاز ، پایتخت این کشور ، نیروهای نظامی در حمله به یک کارخانه ی نساجی بر روی کارگران اعتصابی آتش گشوده ، چهار نفر از آنان را به خاک و خون کشیدند . قوانین حکومت نظامی ، علاوه بر منع عبور و مرور در شب ، هرگونه راهپیمایی ، تظاهرات ، و تجمع افراد بیش از سه نفر را اکیدا ممنوع اعلام داشته است

## رژیم آفریقای جنوبی، وحشت زده از خشم انقلابی سیاهپوستان به رفرم متوسل می شود

تداوم و رشد مبارزات کارگران و زحمتکشان آفریقای جنوبی، سرانجام دولت نژادپرست این کشور را مجبور کرد تا آپارتاید، یعنی قانون محدودیت رفت و آمد سیاهپوستان (Pass Laws) را لغو کند. طبق این قانون، رفت

را به مناطق سفیدپوست نشین خواهیم کشاند. در نتیجه، چند روز بعد کارگران و زحمتکشان آفریقای جنوبی برای اولین بار به مناطق مسکونی سفیدپوستان حمله ور شدند و به اموال آنان خسارت مهمی وارد ساختند. پس از این حملات فروش اسلحه چندین برابر شده است و سفیدپوستان برای حفاظت از "جان و مال" خود به تشکیل گروه‌های حفاظت محلی متوسل شده‌اند.

مبارزات کارگران و زحمتکشان آفریقای جنوبی برای واژگونی نظام ارتجاعی آپارتاید همچنان ادامه دارد. در این میان رفرمهای دولت بوتوا، که صرفاً برای به انحراف کشاندن و سرکوب انقلاب انجام می‌گیرد و نشانگر ناتوانی دولت برای مقابله با انقلاب است، نمی‌تواند دولت فوق ارتجاعی بوتوا و حامیان امپریالیستی او را از خشم توفنده‌ی توده‌های زحمتکش و مبارز آفریقای جنوبی برهاند.



و آمد سیاهپوستان در داخل آفریقای جنوبی محدود است و تحت کنترل پلیس قرار دارد. این پیششده، در صورت عملی شدن، مهم‌ترین عقب نشینی دولت از زمان تشدید مبارزات خواهد بود.

مبارزات کارگران و زحمتکشان آفریقای جنوبی نیز، که مهم‌ترین عامل عقب‌نشینی‌های بوتوا است، اخیراً به مرحله‌ی بالاتری ارتقا یافته است. توده‌های ستمکش آفریقای جنوبی در هفته‌های اخیر، مبارزات را از محدوده‌ی شهرکهای خود خارج کردند و به حومه‌ی شهرهای بزرگ حمله‌ور شدند. در تاریخ ۷ سپتامبر، در مراسم تشییع جنازه‌ی چند سیاه‌پوست، یکی از سخنرانان اعلام کرد که "از این پس مبارزه

کرد که برای حفظ نظام موجود و شکست دادن انقلاب، دوباره یک رشته رفرمهای جدید را اعلام کند، به طوری که اخیراً بوتوا، رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی، اعلام کرد که دولت او مایل است سیاهپوستان را به عنوان شهروند آفریقای جنوبی شناسایی کند. این عقب‌نشینی مهمی از سوی دولت محسوب می‌شود. زیرا همان طور که می‌دانیم رژیم آفریقای جنوبی قبلاً سیاهپوستان این کشور را حتی به عنوان شهروند آفریقای جنوبی هم نمی‌شناخت.

تنها ۲ روز پس از این عقب‌نشینی، کمیسیون مشورتی دولت که اکثر اعضای آن را خود بوتوا انتصاب کرده بود، به دولت پیشنهاد کرد که یکی دیگر از قوانین ارتجاعی

ویکتور پاز، رئیس‌جمهور این کشور در یک سخنرانی تلویزیونی اعلام داشت: "تورم حیات اقتصادی بولیوی را به مخاطره انداخته است و اعلام حکومت نظامی در دفاع از سیاستهای کنترل تورم، امری لازم است." وی اظهار داشت: "یک اقلیت سیاسی که رهبری اتحادیه‌های کارگری را در اختیار دارد، ضمن تبلیغ این اعتصاب غیرقانونی، سعی در تخطئه‌ی اتوریته‌ی دولتی دارد. دولت نه اشغال قهرآمیز ساختمانها و اماکن دولتی را تحمل می‌کند و نه تعطیل خدمات ضروری را."

یکی از رهبران کارگران اعتصابی طی مصاحبه‌ای با یک مرکز تلویزیونی تجارتنی، از کارگران خواست که تا عقب‌نشینی کامل دولت و ابقای حقوق صنفی و سیاسی شان به اعتصاب ادامه دهند.

هموطنان مبارز!

هشتمین سمینار مرکزی و پنجمین کنگره‌ی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در روزهای ۳۰ اوت تا ۲ سپتامبر در یکی از ایالت‌های آمریکا برگزار گردید. این گردهمایی سراسری در شرایطی صورت گرفت که تعمیق بحران اقتصادی - سیاسی و مبارزات کارگران و زحمتکشان، رژیم جمهوری اسلامی را در معرض فروپاشی و اضمحلال قطعی قرار داده است. در چنین اوضاعی سازمانها و جریان‌های مختلفی مقابل رژیم ددمنش جمهوری اسلامی صف‌آرایی کرده‌اند. پاسخگویی آنان به مسأله‌ی تصرف قدرت سیاسی و کلا برخورد به دو اردوی کار و سرمایه جایگاه طبقاتی آنان را بیش از پیش آشکار ساخته است. رویکردانی از برنامه و عمل انقلابی، یاس و سرخوردگی بخشی از جنبش کمونیستی را فراگرفته و در چنین شرایطی وظایف بس سنگینی بر روی دوش سازمان چریکهای فدایی خلق ایران نهاده شده است.

سازمان ما بر بستراوضاع کنونی در جهت حمایت از راه سرخ فدایی یعنی آرمان کارگران و زحمتکشان و اجرای هرچه بهتر وظایف خود در قبال جنبش انقلابی و همچنین انجام هرچه بیشتر سیاسی - تشکیلاتی نشست سراسری خود را برگزار کرد. دوروز اول سمینار به بحث حول شرایط کنونی ایران: چشم‌انداز تغییر و تحولات آتی، جنبش چپ و نقش آن در روند تحولات آتی جا معه و جنبش دانشجویی: ارزیابی از شرایط کنونی و برنامه ریزی و سازماندهی نوین - اخصاص داشت. قرائت چندین رساله و مقاله شرکت بسیار خلاقانه‌ی رفقای عضو تشکیلات در بحثها، سمینار را از غنای

سیاسی خاصی برخوردار گرد. در دومین شب سمینار رتعا پندهی کمیته‌ی زنان سازمان آمریکا در کنفرانس ده‌ه‌ی زن سازمان ملل که در ماه ژوئیه در نیویورک برگزار گردید، گزارشی ارائه داد. سپس مراسم شب همبستگی بین المللی با استقبال و شور وصفنا پذیری برگزار شد. شب همبستگی با قرائت پیام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - کمیته خارج از کشور به پنجمین کنگره‌ی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا. هوادار سنجفا آغاز گردید. علاوه بر پیام سنجفا، پیامهای همبستگی از جانب سازمانهای بین-المللی به کنگره ارسال گردید. (لیست برخی از پیامها در انتهای گزارش قید گردیده است) در ادامه گروه هنری به اجرای ترانه‌سرودهای انقلابی و مترقی پرداخت که با استقبال بسیاری مواجه گشت. پس از خاتمه‌ی بخش اول نشست سراسری، کنگره‌ی سازمان آمریکا رسماً گشایش یافت.

کنگره پس از تصویب اعتبار نامه‌ی نمایندگان اعضای واحدها و هسته‌ها رسمیت یافت. پس از انتخاب هیات رئیسه‌ی کنگره، هیات دبیران، هیات تحریریه‌ی نشریه‌ی جهان و نماینده‌ی کمیته‌ی زنان گزارشی از فعالیت‌های دوره‌ی قبل ارائه و به سئوالات نمایندگان پاسخ گفتند. سپس نمایندگان واحدها و هسته‌ها بعد از بحث و ارزیابی پیرامون عملکرد منتخبین سازمان آمریکا به اتفاق آرا عملکرد آنها را مورد تایید قرار دادند. در ادامه‌ی کار کنگره با تشکیل ۲ کمیسیون برنامه ریزی و سازماندهی نوین و سازماندهی هرچه بهتر انرژی موجود در بخش تفوریک - تحقیقاتی موفق گشت طرحی را تدوین کند. به ویژه سازماندهی بخش تفوریک - تحقیقاتی و مصوباتی در این بخش

یکی از دست‌آوردهای مهم کنگره‌ی پنجم است. شرکت خلاق نمایندگان و همچنین سایر رفقای عضو در مباحثات کمیسیونها بر سر تدوین طرحی در زمینه‌ی برنامه ریزی و سازماندهی نوین نیز از دیگر دست‌آوردهای کنگره بود.

در بخش آخر کنگره انتخابات مسئولین جدید به شیوه‌ی نوینی صورت گرفت که خود یکی دیگر از دست‌آوردهای کنگره‌ی پنجم است. در ضمن مسئولین جدید پس از انتخاب با یاری گرفتن از دیگر اعضا به بحث حول تدقیق برنامه‌های دوره‌ی بعد در بخشهای تفوریک - سیاسی، دفاعی - بین المللی و تشکیلاتی پرداختند. بدین ترتیب هشتمین سمینار مرکزی و پنجمین کنگره‌ی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با موفقیت کامل و با اجرای سرود انترناسیونال با شکوه خاصی پایان پذیرفت.

با ایمان به پیروزی راهمان

سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا  
هوادار  
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

لیست برخی از پیامهای ارسالی:

- \* سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - کمیته‌ی خارج از کشور
- \* جنبش چپ انقلابی شیلی (میر)
- \* هفته‌نامه‌ی مستقل رادیکال گاردین
- \* کاسا السالوادور - فازا بوندو مارتی
- \* و سازمانهای دانشجویی هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در فرانسه، انگلستان، ایتالیا، و اتریش

به کوشش سازمان دانشجویان ایرانی در انگلستان، اسکاتلند و ولز ( هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران )، سمیناری در روزهای شنبه چهاردهم و یکشنبه پانزدهم سپتامبر در لندن برگزار شد. هدف از تشکیل این سمینار بالا بردن آگاهی و دانش تفویک هواداران بود که به دلیل مناسب بودن موضوعات مورد بحث و شرکت گسترده‌ی حاضرین در بحث‌ها، این هدف تا حد زیادی برآورده شد.

در این دو روز بحث، بیشتر به مقوله‌های عام مارکسیسم، همچون تفوییهای امپریالیسم، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی،

اقتصاد مارکسیستی و جز اینها اختصاص داشت. ما، با بررسی مفهوم‌هایی چون، ستم دوگانه بر زنان و نقش طنز در مبارزات، و با بحث کردن در باره‌ی وضعیت نیروهای سیاسی در کردستان، تحولات اخیر در سازمان مجاهدین خلق و جزاینها، سمینار توانست بخش دیگری از وظایف خود را انجام دهد.

از جمله بحثهای آموزشی این سمینار توضیح فلسفه و اقتصاد مارکسیسم بود. در بخش فلسفه، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی مورد بحث قرار گرفت و سخنران با پرداختن به آنها از زاویه‌های مختلف، این دو مفهوم را به دقت توضیح داد و دلایل علمی بودن آنها را بازگو کرد. رکن دیگر مارکسیسم، یعنی اقتصاد سیاسی،

نیز از بحثهای جالب سمینار بود که شرکت‌کنندگان وسیعاً در آن شرکت کردند. با این همه، تجربه‌ی سمینار در مورد این دو مقوله نشان داد که چه اندازه کار آموزشی بیشتری در این زمینه‌ها لازم است و تاچه اندازه هواداران باید در فراگیری آنها کوشا باشند.

در جمع‌بندی کار دوروزه‌ی سمینار باید گفت که این، به عنوان یک نقطه شروع، حرکت موفقیت‌آمیزی جهت ارتقای دانش تفویک هواداران سازمان بود. اما مسلماً فعالیتها در این زمینه هنگامی پربارتر می‌شود که برگزاری این‌گونه سمینارها به‌طور مستمر ادامه یابد. بر این مبنا سازمان دانشجویی تصمیم دارد این گوشه از فعالیت‌های خود را به‌طور جدی در آینده تداوم بخشد.

روزیکنشبه اول سپتامبر ۸۵ سمینار بحثی حول "نقش چپ و دمکراسی در روند تحولات سیاسی ایران" توسط انجمن دانشجویان ایرانی در فرانسه (هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران) در پاریس برگزار شد. در این بحث که بیش از ۸ ساعت بطول انجامید، گروهها و جریانهای مختلفی نظیر دانشجویان ایرانی در فرانسه، هوادار سابق پیکار، پیروان جنبش نوین کمونیستی، طرفداران نشریه‌ی سوسیالیسم و انقلاب و وحدت کمونیستی شرکت کردند. اگرچه سخنرانان برای ارائه یک بحث کامل وقت کافی نداشتند، ولی با این وجود، نظریات و مواضع هر یک از این گروهها، تا حدودی در معرض قضاوت جمعیت حاضر در جلسه قرار گرفت.

این سمینار با استقبال نیروها و

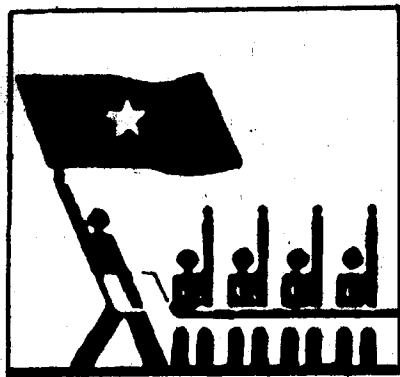
سازمانهای سیاسی مواجه شد. در این بحث، سازمانهای چپ از نیروهایی که طرفدار "دموکراسی" (بورژوازی) هستند تا سازمانها و نیروهای که مبلغ "دمکراسی پرولتری" هستند، فرصت یافتند نظریات خود را جهت قضاوت آگاهانه حاضر مطرح کنند.



هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که در همه جا برای افشاگری رژیم ددمنش جمهوری اسلامی و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا حاضرند، در جشن او مانیتته حزب اروتکونیست فرانسه (۱۵ سپتامبر ۸۵) نیز که هر سال در پاریس برگزار می‌شود، علیه رژیم مخالفست و تهدیدگاران رده‌بزه‌چشمی آکسیونسی ضربتی چهره‌گریه رژیم جمهوری اسلامی فرمیستها و امپریالیسم جهانی را افشاء کردند.

این آکسیون بدین ترتیب برگزار شد که عده‌ای از رفقا ملهس به لباسهای خمینی وارتن و یک نفر بعنوان سمبل

فرمیسم در جلوه‌ف حرکت می‌کردند و عده‌ای دیگر از رفقا با پوشیدن لباسهای خلقهای کرد، بلوچ، عرب و ترکمن و یک رفیق نیز با پوشیدن لباس کارگری، در حالیکه آرم سازمان بر روی سینه‌اش نصب شده بود، در پشت سر این عده حرکت کرده و به این شکل به تمامی غرغه‌های موجود در آنجا سر می‌زدند و با پخش بیش از ده هزار اعلامیه رژیم جمهوری اسلامی و کلیه فرمیستها را افشاء کردند. این آکسیون به شدت مورد استقبال جمعیت حاضر در آنجا قرار گرفت.



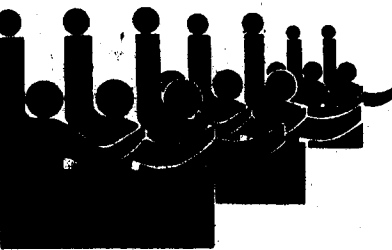
در پی بهبود یافتن روابط رژیم جمهوری اسلامی با دولت هلند و متعاقب آن تشدید فشار بر پناهندگان سیاسی ایرانی از جانب دولت هلند و اخراج هیجده نفر از آنان، عده‌ای از پناهندگان مبارز ایرانی ارجله هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، با تشکیل کمیته‌ی موقت دفاع از حقوق پناهندگان سیاسی ایرانی تصمیم به اعتراض و افشای سیاست‌های دولت هلند در رابطه با نقض حقوق پناهندگان سیاسی گرفتند. در دومین جلسه‌ی این کمیته چند تن از عناصر توده‌ای و اکثریتی خاص هم حضور یافتند تا بلکه بتوانند خود را به تجمع نیروهای انقلابی و مبارز تحمیل کنند، ولی بلافاصله از جلسه طرد شدند. کمیته‌ی موقت به‌عنوان اعتراض به سیاست‌های دولت

هلند تصمیم به یک راهپیمایی ۵۵ کیلومتری گرفت، و صبح روز شنبه ۲۱/۹/۸۵ حدود ۸۰ نفر از پناهندگان مبارز از فرودگاه آمستردام به مقصد شهر لاهه راهپیمایی خود را آغاز کردند و اعلام داشتند که بنا به تحقیق خواست‌های زیر حرکتشان تداوم خواهد داشت:

- ۱ - مذاکره با وزیر دادگستری
- ۲ - پذیرفتن پناهندگان ایرانی به عنوان پناهنده سیاسی
- ۳ - مباحثه‌ی مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی.

پناهندگان مبارز مسیر ۵۵ کیلومتری را در دو روز طی کرده و در طول راه تعدادی از نیروهای هلندی و ترک با آنان اعلام همبستگی کردند. عصر روز یکشنبه ۲۲ سپتامبر به شهر لاهه رسیدند و در گلیسای متحمن شدند و اعلام کردند در صورتی که خواست‌هایشان تحقق پیدا نکند، دست به اعتصاب غذا خواهند زد.

با وجود اینکه دولت هلند سیاست بایکوت را در قبال حرکات اعتراضی نیروها در پیش گرفته است ولی از آنجایی که تبلیغ این حرکت اعتراضی وضع نبود، در همان روز شروع تلویزیونی سراسری هلند خبر گزاران راهپیمایی را منعکس کرد و خبرنگاران در نقاط مختلف از این راهپیمایی گزارش تهیه کردند و یک خبرنگار روزنامه‌ی "تراو" (TROUW) از شروع تا پایان راهپیمایی به منظور تهیه‌ی گزارش لحظه به لحظه باراه پیمایان حرکت کرد.



بر حق اعلام کردند که: "من جلسه‌ای دعوت کردم که سخنرانی بکنم، شکل تبلیغ سیاسی را خودم تعیین می‌کنم." ایشان همچنین فرمودند که "این جلسه متعلق به ماست و تصمیم گیرنده ما هستیم و هر کس اعتراض دارد بیرون". در این موقع گردانندگان جلسه چند نفر از ماموران حفاظتی را برای تهدید معترضین به اخراج به سمت آنان فرستادند. این حرکت آنان شدیداً خشم حاضرین در جلسه را برانگیخت و اعتراض همه‌گیر شد. آقای کشاورز نیز، که محکم به کرسی خطابه‌ی خود چسبیده بود، دایماً فریاد می‌زد که اجازه نمی‌دهم کسی پرسش‌شفاهی مطرح کند. اغلب کسانی که در این جلسه حضور داشتند به این جمع بندی رسیدند که این گونه جلسات غیر دموکراتیک باید وسیعاً از طرف نیروهای انقلابی، بایکوت شود. ■

### کومه‌له برای برگزاری جلسات

#### به روش‌های مجاهدین متوسل می‌شود

روز جمعه ۱۳ سپتامبر جلسه‌ای از طرف کومه‌له (یا "حزب کمونیست"، آن طور که خودشان دوست دارند نامیده شوند) درباره‌ی بحران چپ، در پاریس برگزار شد و آقای غلام کشاورز نماینده‌ی کومه‌له در آن سخنرانی کرد. ما در اینجا به مضمون سخنرانی ایشان، که سرا پا جعل و تحریف حقایق تاریخی بود و از فقر تفوریک خاصی حکایت می‌کرد، کاری نداریم، و تنها به روش برگزاری این جلسه اشاره‌ای می‌کنیم.

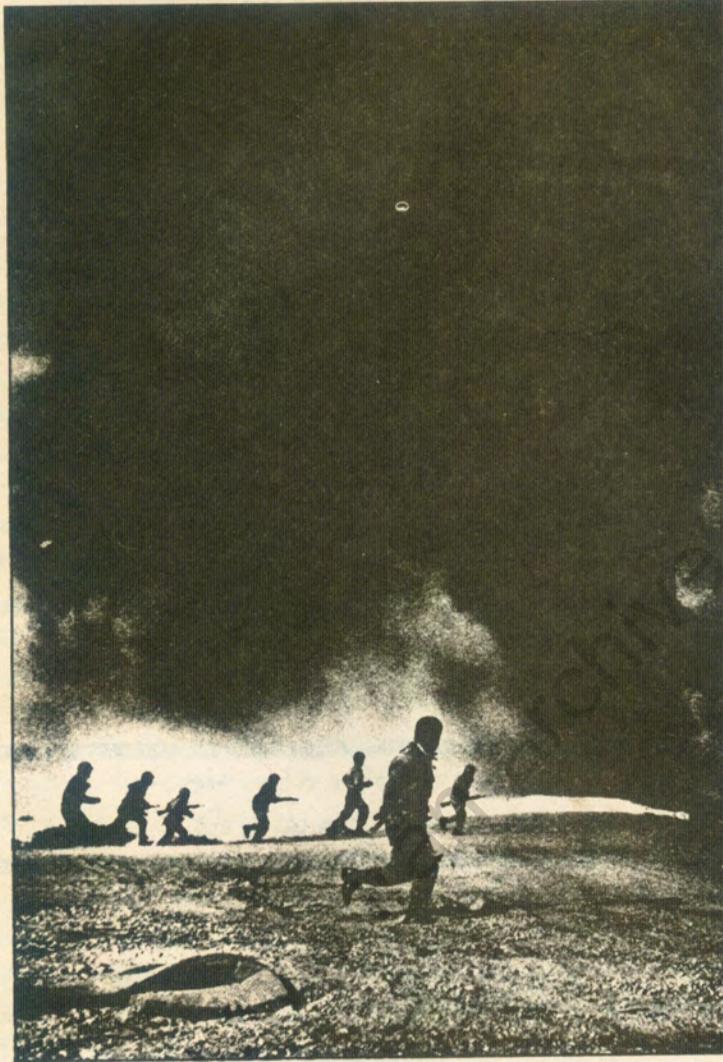
مطرح کند. این روش برگزاری جلسات سیاسی، که یادآور جلسات مجاهدین است، مورد اعتراض شدید شرکت‌کنندگان در جلسه قرار گرفت. یکی از رفقای هوادار سازمان پس از پایان سخنرانی آقای کشاورز ضمن اعتراض به این روش غیردموکراتیک گفت که ما برای طرح پرسش‌های خود احتیاج داریم که کمی توضیح شفاهی بدهیم و لذا خواستار آن شد که پرسشها به صورت شفاهی مطرح شوند. برگزار کنندگان جلسه به این خواست دموکراتیک توجهی نکردند. بسیاری دیگر از حاضرین در جلسه نیز به این روش برگزاری جلسه اعتراض کردند. آقای کشاورز به‌عوض گوش فرا دادن به این اعتراضات

مسئولین جلسه در ابتدای برنامه اعلام کردند که به پرسش‌های حاضرین در مورد مطالب سخنران تنه‌ها در صورت کتبی بودن پاسخ خواهند داد و کسی نمی‌تواند پرسش‌های شفاهی

# جنگ ارتجاعی ایران و عراق و موضع‌گیری نیروهای سیاسی

## برخورد با جنگ به طور کلی

در بررسی عر جنگی، تحقیق و تحلیل را باید بر این اصل اساسی بنیاد گذاشت که "جنگ ادامه سیاست است با وسایل دیگر". بدین گونه است که، در بررسی عر جنگی، باید توجه خود را قبل از عر چیز به این نکته مهم معطوف گرداند که آن جنگ ادامه کدامین سیاست است و از آنجا که اتخاذ این یا آن سیاست از طرف این یا آن طبقه و قشر اجتماعی ریشه در منافع طبقاتی‌شان دارد، و به بیان دیگر، از آن روی که سیاستها زائیده منافع طبقاتی‌اند، در بررسی جنگها به‌عنوان "ادامه سیاست با وسایل دیگر"، باید پدیده این نکته‌ی اساسی پرداخت که آن جنگ بر اساس چه منافع طبقاتی درگرفته است و ادامه می‌یابد: طبقات اصلی درگیر جنگ و سدايت کننده آن از پیروزی خود کدامین عدى را تعقیب می‌کنند؟ سیادت استثمارگران و برقراری اختناق و استثمار، یا قدرت‌گیری زحمتکشان و تحکیم آزادیهای دموکراتیک و محو استثمار؟ بدون روشن کردن این نکته مهم و اساسی، عر شروع تحلیل از جنگ، غیر مارکسیستی، عیب و بیهوده است. زیرا، در بررسی جنگها بران مارکسیست - لنینیستها، پرسشهای عمچون اینکه چه کسی جنگ را شروع کرده است، چه کسی آنرا ادامه می‌دهد، چه کسی درون خاک دیگری است و مانند اینها تعیین کننده نیست، چراکه تحلیلهای مارکسیستی از پیرایه‌های بورژوازی و خرده‌بورژوازی چون: "دفاع طلبی"، مهن‌پرستی، تمامیت ارضی، آشتی‌طلبی و، خلاصه، نمودگرایی بدون توجه به ماهیت عر نمود به دور است و، در عهه حال، آنچه تعیین کننده است، ماهیت آن نمود است. بدین لحاظ، در رابطه با جنگ، این تعیین کننده است که طبقات سدايت کننده‌ی جنگ کدام طبقه و قشرهای



آزادیهای دموکراتیک و دیگری میرا و خواستار تشبیت مناسبات ارتجاعی و اختناق توده‌ها است، جنگ را از طرف طبقه‌ی نخست عادلانه ارزیابی می‌کنند و با تمامی توان در جهت پیروزی این نیروی اجتماعی وارد جنگ می‌شوند. (نمونه‌ها: جنگ ویتنام، جنگ کره، جنگ داخلی اسپانیا، جنگ نیکاراگوئه و جنگ کردستان). اما اگر به این نتیجه رسیدند که جنگ نه بین دو گروه اجتماعی و یا دو طبقه ذاتا متخاصم بلکه بین

وابسته به آن‌اند؟ هدفشان از جنگ چیست؟ چرا آنرا شروع کرده‌اند؟ چرا آنرا ادامه می‌دهند و یا از ادامه دادن آن سرباز می‌زنند؟ موضعشان در مقابل آزادی توده‌ها و استثمار چیست؟

مارکسیست - لنینیستها اگر در تحلیل یک جنگ با توجه به نکات فوق به این نتیجه دست یافتند که جنگ بین دو گروه اجتماعی و یا دو طبقه ذاتا متخاصم است که یکی رشد یابنده و خواستار تکامل مناسبات اجتماعی و برقراری



گروهها و یا طبقات استثنافرگ و صرفا به منظور کسب قدرت بیشتر برای استعمار مریخ و حشیانه تر کارگران و زمینکشان و یا انحراف مبارزات توده‌ها است، آنرا غیرعادلانه و، در عصر حاضر، از انواع جنگهای بورژوازی و امپریالیستی ارزیابی می‌کنند و به هیچوجه در آن شرکت نخواهند کرد. (نمونه‌ها: جنگ جهانی اول، جنگ هند و پاکستان و جنگ آرژانتین و انگلستان)، اما، بنا به وظیفه‌ی انقلابی خود، در قبال آن بی‌تفاوت نیز نخواهند ماند، بلکه با توجه به شرایط اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه، دو سیاست متفاوت را ممکن است در قبال آن اتخاذ و دو شعار اساسی متفاوت را تبلیغ و ترویج کنند.

الف - در شرایطی که توده‌ها نسبت به رژیم ضدانقلابی خودی "توهم‌زده" باشند و آنرا حافظ منافع و در جهت بهروزی خود بدانند، و یا در شرایطی که رژیم ضدانقلابی حاکم از شیات برخوردار باشد و در جامعه رکود انقلابی حاکم باشد.

از آنجا که در چنین شرایطی سرنگونی بلاواسطه رژیم ضدانقلابی حاکم مطرح نیست، برای تقابل با آن رژیم و آن جنگ باید شعار قطع جنگ و برقراری صلح را تبلیغ و ترویج کرد. زیرا در مقابل رژیمی ضدانقلابی و جنگ طلب که بنا به شرایط اقتصادی - اجتماعی حاکم سرنگونی بلاواسطه‌ی آن مطرح نیست، شعار فوق در تقابل مستقیم با منافع و اهداف آن رژیم قرار می‌گیرد بدون آنکه سرنگونی بلاواسطه آنرا مطرح کند. در این صورت، چنین شعاری بمخوبی می‌تواند در خدمت آگاهی مریخ بیشتر توده‌ها به منظور عدم شرکت آنان در جنگ و تا حدی سازماندهی آنان برای سرنگونی آتی رژیم قرار گیرد.

واضح است که، در آن شرایط اقتصادی - اجتماعی، شعارهایی که سرنگونی بلاواسطه رژیم را مطرح می‌کنند، از قبیل تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی علیه رژیم چه روانه است و به خوبی

می‌تواند به ضد خود تبدیل گردد و توده‌ها را در تقابل با نیروی مطرح کننده شعار قرار دهد و مانع سازماندهی انقلابی آنان گردد.

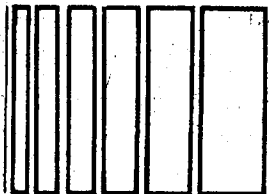
ب - در شرایطی که توده‌های این یا آن جامعه نسبت به رژیم ضدانقلابی و جنگ آفرین خودی توهمی نداشته باشند و یا رژیم از شیات برخوردار نباشد. از آنجا که، در چنین شرایطی، اعتدالی انقلابی در حال تکامل به موقعیت انقلابی است و بدون شک سرنگونی بلاواسطه رژیم در دستور کار نیروهای انقلابی و مترقی قرار دارد، سازماندهی انقلابی توده‌ها باید، نه به منظور کسب این یا آن امتیاز اقتصادی - اجتماعی، بلکه با هدف سرنگونی رژیم انجام گیرد.

همان سان که در شرایطی که سرنگونی بلاواسطه رژیم مطرح نیست شعارهایی با مضمون "تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی" چهارواکه است، در چنین شرایطی مطرح کردن شعاری با مضمون "قطع جنگ و برقراری صلح" که طرفین آن رژیمهای ضدانقلابی در حال جنگند - از آنجا که مفهومی جز پذیرش این یا آن رژیم (ولو برای مدتی کوتاه) را ندارد - شعاری است عقب مانده، لیبرالی و برآمده از اندیشه‌های بورژوازی، که به هیچوجه نمی‌تواند مبین اهداف یک نیروی انقلابی و پیشرو، که خواستار دگرگونی جامعه و تکامل روابط اجتماعی است، باشد. زیرا، در این شرایط توده‌ها عمدتا دریافته‌اند که بدون سرنگونی رژیم ضدانقلابی حاکم، تامین صلح واقعی امکان ناپذیر است و، به همین دلیل، به شیوه‌های گوناگون سرنگونی آن رژیم را مطرح می‌کنند و شعاری چون "قطع جنگ و برقراری صلح"، در رابطه با توده‌ها، تنها می‌تواند مبین خواست عقب مانده‌ترین اقشار آنان باشد.

از طرفی، در چنین شرایطی، که اعتدالی انقلابی در جهت تکامل به موقعیت انقلابی است، جناحهایی از درون

و یا حول و حوش رژیم ضدانقلابی برای نجات کلیت آن "قطع جنگ و برقراری صلح" را مطرح می‌کنند. به همین دلیل، طرح کردن چنین شعاری از طرف نیروهای انقلابی و مترقی مغایر خصلت پیشرو بودن آنان و سازماندهی توده‌ها به منظور سرنگونی بلاواسطه رژیم است و در حقیقت "گرفتار آمدن در تار عنکبوت رژیم" خواهد بود.

در چنین شرایطی، وظیفه‌ی نیروهای انقلابی و مترقی است که با طرح کردن شعارهایی منطبق با نیازهای جنبش، یعنی با شعارهایی با مضمون "تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی"، به سازماندهی توده‌ها برای تقابل مستقیم با رژیم و سرنگونی بلاواسطه‌ی آن بپردازند.



## بررسی جنگ ایران و عراق

اکنون پس از این یادآوری‌های کلی در رابطه با موضع نیروهای انقلابی و مترقی در قبال این یا آن جنگ، به بررسی جنگ ارتجاعی رژیمهای ایران و عراق می‌پردازیم. در این بررسی، سه نکته اساسی را مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

۱ - جنگ ایران و عراق ادامه کدامین سیاست است؟ و طبقات رهبری کننده جنگ کدامین طبقات‌اند؟

۲ - جنگ، با توجه به شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران، چه مراحل را پشت سر گذاشته است؟

۳ - وظیفه نیروهای انقلابی و مترقی، در حال حاضر، در قبال جنگ چیست؟

۱ - حکام رژیم ضدانقلابی جمهوری اسلامی، با بهره‌گیری از ضعف سازماندهی توده‌ها توسط نیروهای انقلابی و مترقی، قادر گشتند بر موج ناراضیتی توده‌ها از رژیم پوسیده سلطنتی سوار شوند.

و به دنبال قیام شکوهمند بهمن ماه ۵۷ و سرنگونی رژیم سلطنتی، رژیم حافظ سرمایه جمهوری اسلامی را بر مسند قدرت نشانند.

رژیم که به خوبی می دانست بنا به ماهیت بورژوازی خود از پاسخگویی به نیازها و خواسته های توده ها عاجز است و اصولاً بر آوردن خواست توده ها از قیام در ماهیت ضد انقلابی نیست، از همان فردای قیام تلاش کرد تا توجه توده ها را از اهداف و خواسته های شان از قیام ضد امپریالیستی - دموکراتیک بهمن ماه منحرف کند و به بازسازی نظام وابسته ی ضربه خورده بپردازد. در این رابطه، پایه های جنگ های داخلی، که به خلق های کرد، ترکمن و دیگر خلق های ایران تمحیل کرد، با مطرح کردن مسایلی از قبیل: "حرمین شریفین" در عربستان، "جزیره ی بحرین"، "اماکن مقدسه کربلا و نجف" در عراق و، خلاصه، "صدور انقلاب اسلامی"، تلاش کرد یک رشته مسایل خارجی را پیش کشد تا، بدین ترتیب، از طرفی مبارزات حق طلبانه کارگران و زحمتکشان را منحرف کند و، از طرف دیگر، نیروهای سرکوبگر خود را - اعم از آنچه از رژیم سلطنتی باقی مانده بود و آنچه، به دلیل ضربه خوردن ارگان های سرکوب رژیم گذشته، خود بنیاد نهاده بود - بازسازی کند و تکامل بخشد، باشد که، با بازسازی ماشین دولتی، مجدداً نقش ژاندارمی منطقه را، که پس از قیام از کف بورژوازی ایران خارج شد، دوباره به دست آورد و نیز سیستم ازهم پاشیده ی استثمار زحمتکشان را احیا کند.

به دنبال بیش از یک سال تحریکات تبلیغی - نظامی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی علیه عراق، که با اهداف ذکر شده انجام می گرفت، رژیم عراق نیز که با یک رشته مسایل داخلی، از قبیل مبارزات حق طلبانه

خلق کرد، اعتراضات زوبه گسترش زحمتکشان عراق و بحران اقتصادی - سیاسی، روبرو بود که بنیادش را متزلزل می ساخت، برای به الحراف کشاندن این مبارزات و سرپوش گذاشتن بر بحران موجود و نیز به منظور قدرت نمایی در مقابل نیروی نظامی ازهم پاشیده ی رژیم جمهوری اسلامی و به دست آوردن ژاندارمی منطقه برای بورژوازی عراق، در شهریور ماه ۵۹ به پاسخ های خود به تحریکات رژیم ضدبشری جمهوری اسلامی حالتی کاملاً جدی داد و با حمله ای همجانبه به ایران به جنگی که بیش از یک سال پیش آغاز شده بود ابعادی وسیع بخشید.

رژیم عراق، در آغاز حمله همجانبه به ایران، خیال می کرد که، با توجه به از هم پاشیدگی و عدم قوام نیروهای نظامی ایران که با همه ی تلاش های رژیم حافظ سرمایه ی جمهوری اسلامی هنوز از زیر ضربات قیام بهمن ماه ۵۷ کمر راست نکرده بودند، و نیز ناراضیاتی وسیعی که در توده ها نسبت به رژیم به دلیل ماهیت ضدانقلابی آن شکل گرفته بود و گسترش می یافت، قادر است با توسل به این جنگ رژیم جمهوری اسلامی را در مدتی کوتاه سرنگون کند و پایه های اقتدار خود را به عنوان قدرت مطلقه ی منطقه استحکام بخشد.

اما، با همه ی ناراضیاتی وسیعی که در توده ها نسبت به رژیم داشت پدید می آمد، در آن مقطع بخشهای وسیعی از توده ها نسبت به رژیم به سان امروز قطع امید کامل نکرده بودند و، به عبارت دیگر، بدان توهم داشتند، و، از طرفی، بحران اقتصادی - اجتماعی بدان حد نبود که بتواند تزلزلی جدی در ارکان رژیم تازه به قدرت رسیده و تکیه زده بر توهم توده ها ایجاد کند. به همین علت، رژیم گسترش جنگی را که خود یکی از طرفین به وجود آورده اش بود

به فال نیک گرفت، آنرا "رحمت" نامید و با تمسک بدان و ایجاد میناهو پیرامونش تلاش کرد، با دامن زدن به روحیه ی دفاع طلبی در توده ها و بسیج آنها در ابعاد متفاوت - همچون بسیج برای اعزام به جبهه، بسیج به منظور بالا بردن تولید در کارخانه ها و مزارع، بسیج در ارتش تحت اطاعت کورکورانه، بسیج در ادارات و مانند اینها - نظام ضربه خورده از قیام را بازسازی کند، پایه های اقتدار خود را محکم گرداند، سرکوب نیروهای انقلابی و مترقی، خلق های مبارز، کارگران و زحمتکشان را به وحشیانه ترین شکل عملی سازد و دستاوردهای دموکراتیک قیام را کاملاً به تاراج برد. در این رهگذر، علاوه بر آنکه تمامی جناح های رسمی رژیم در گفتار و کردار متفق بودند، جناح های

غیررسمی آن، همچون خائنان ضدانقلابی "حزب توده" و "اکثریت" نیز با تمام توان رژیم را یاری می دادند و آنرا هدایت و راهنمایی می کردند. امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا نیز، به خاطر منافعی که از جنگ های منطقه ای به طور عام و اهداف ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی به طور خاص عایدش می گردد، آشکارا و پنهانی، پیوسته رژیم را در تداوم این جنگ یاری رسانده است. رژیم ضدبشری جمهوری اسلامی، با توسل به این جنگ، طی مدت نزدیک به پنج سال قادر شده است بخشی از اهداف ضدانقلابی خود، از جمله بازسازی ماشین دولتی ضربه خورده از قیام، حمله به نیروهای انقلابی و مترقی و خلق های مبارز و توده ها و تاراج دستاوردهای دموکراتیک قیام بهمن، را تا حدی جامه ی عمل بیوشاند، و در پرتو جنگ، تا این زمان از بروز یک قیام توده ای سراسری و سقوط محتوم خود جلوگیری کند. به خصوص باید توجه کرد که در "کشاکش انقلاب و ضدانقلاب"، توانمندی نیروهای انقلابی و مترقی و روند رشد آگاهی طبقاتی توده ها در آستانه ی شروع گسترده ی جنگ چنان بود که چشم انداز

يك قيام پيرومند سراسری توده‌ای عليه رژيم را بسيار محتمل می‌نمود.

بنابراین، جنگ ارتجاعی رژيمهای ایران و عراق توسط دو طبقه‌ی ضدانقلابی بورژوازی حاکم بر دو کشور به منظور تحکیم موقعیت خود در سطح داخلی و جهانی و تشدید هرچه بیشتر استثمار زحمتکشان آغاز گردیده و تا این لحظه تداوم یافته است، گویی اینکه عیج کدام از دو رژيم، به دلیل مقاومتهای توده‌ای در مقابل خود و نیز ماهیت به غایت گندیده و ارتجاعی‌شان، قادر نشده‌اند به اهداف خود از جنگ به تمام و کمال جامه‌ی عمل بپوشانند و هر دو طرف درگیر در جنگ کاملا به بن بست رسیده‌اند و سقوط خود توسط توده‌ها را لحظه به لحظه نزدیک‌تر می‌بینند.

۲ - چنانکه قبلا بیان شد، جنگ نه از ۳۱ شهریور ماه ۵۹ بلکه از عمان او ان روی کار آمدن رژيم جمهوری اسلامی به صورت جنگ سرد آغاز شد و هرروز ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت، به طوری که از اوایل سال ۵۹ عملا يك جنگ نظامی اعلام نشده بین دو رژيم برقرار بود. اما در ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹، رژيم عراق، با تحلیلی که قبلا ذکر کردیم، به این جنگ بعدی وسیع و عمه جانبه داد و رژيم ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز در ادامه‌ی سیاستهایش از آن استقبال کرد.

از ابتدای "جنگ وسیع" تا تابستان ۶۱، که نیروهای عراقی خرمشهر را ترك کردند، رژيم، با دامن زدن به روحیه‌ی دفاع طلبی توده‌ها و اینکه باید دشمن را از "میهن اسلامی" بیرون کنیم، قادر بود در رابطه با اهداف خود از جنگ بسیجهای توده‌ای انجام دهد و تنور جنگ را نیز کاملا گرم نگه دارد.

تا این مقطع، اگرچه شرکت در جنگ حرکتی کاملا ضدانقلابی و مغایر منافع توده‌ها بود، اما مطرح کردن شعارهایی با مضمون "تبدیل جنگ به جنگ داخلی" نیز عملا نمی‌توانست بردی داشته باشد، زیرا اگرچه بنا به

شرایط اقتصادی - اجتماعی شعار سرنکونی بلاواسطه‌ی رژيم از اوایل سال ۶۰ در دستور کار نیروهای انقلابی و مترقی قرار گرفته بود و سازماندهی توده‌ها حول آن انجام می‌شد، اما هنوز این شعار بدان حد توده‌ای نشده بود که بتوان در رابطه با جنگ آنرا مطرح کرد. به همین علت، در آن شرایط و تا مدتی پس از آن، که اهداف رژيم از جنگ برای توده‌ها کاملا روشن نشده بود، برخورد اصولی با جنگ چنان برخوردی بود که ضمن افشای هرچه بیشتر اهداف رژيم از جنگ مساله‌ی "قطع جنگ و برقراری صلح" را مطرح کند.

پس از بیرون رفتن نیروهای عراقی از اراضی اشغالی، که در زیر فشار نیروهای نظامی ایران و مسایل داخلی عراق انجام گرفت، تب دفاع طلبی و به تبع آن شرکت در جنگ در توده‌ها رو به کاهش گذاشت بخصوص که پس از شکست‌های مفتضحانه‌ی رژيم جمهوری اسلامی در حمله‌های گوناگون در "رمضان" (تابستان ۶۱)، تا "خبر" (اسفند ۶۲) و "بدر" (نوروز ۶۴) که ظاهرا هر بار برای وارد آوردن ضربه‌ی نهایی به رژيم "صدام" انجام پذیرفته، و افشاکاری نیروهای انقلابی و مترقی، روزه‌روز ماهیت جنگ طلبانه و اهداف پلید جمهوری اسلامی از جنگ برای توده‌ها روشن و روشن‌تر گشته است.

به موازات روبه کاهش گذاشتن تب جنگ در توده‌ها، به دلیل افشای ماهیت و اهداف رژيم از جنگ روزه‌روز مساله‌ی "صلح" عمده‌تر شده است. به طوری که در حال حاضر رژيم نه تنها هرگونه توانایی برای يك بسیج عمده‌را از دست داده است، بلکه پیوسته با مقاومت توده‌ها در مقابل اهداف جنگ طلبانه و ضدبشری خود به همراه ابراز تنفر مستقیم آنان نسبت به کلیت رژيم روبروست. در همین رابطه، برخی از سردمداران رژيم، که خطر نابودی کلیت رژيم را به درستی احساس کرده‌اند، برای نجات این کلیت ندای صلح‌طلبی

سرمی‌دهند؛ و این موضوع تا به آنجا اوج گرفته و پیش رفته است که خمینی جنایتکار چون احساس می‌کند برای رسیدن به اهداف ارتجاعیش هنوز جنگ می‌تواند مفید باشد به ناچار در سخنرانی خود در تاریخ ۲۰ / ۹ / ۶۳ در مقابل سردمداران رژيم چنین هشدار می‌دهد:

"اگر امروز ما جنگ می‌کنیم و جوانهای ما می‌گویند جنگ، جنگ تا پیروزی، اینطور نیست که اینها امری برخلاف قرآن می‌گویند ۰۰۰، بنابراین نباید از قرآن سوءاستفاده کرد و آنهایی که با آن مخالف هستند بگویند این مخالف قرآن است یا آخوندهای درباری بگویند این مخالف قرآن است یا آخوندهای بدتر از آخوندهای درباری بگویند این مخالف قرآن است. خیر این موافق قرآن است و اگر کسی بگوید که با فاسد جنگ نکنید مخالف قرآن است." (اطلاعات ۲۱ آذرماه ۶۳)

البته، آنگاه که مبارزات توده‌ها عليه رژيم اوج بیشتری بگیرد و خمینی جنایتکار نیز مانند شاه "صدای انقلاب مردم" را بشنود، او نیز برای نجات کلیت رژيم (اسلام عزیز) به صف موافقان صلح خواهد پیوست؛ چراکه، به سرحال "پیغمبر اسلام" نیز زمانی که در مدینه بود و خطرات فراوان "اسلام عزیز" را تهدید می‌کرد، با "کافران" مکه از در صلح درآمد و معاهده‌ی صلح امضا کرد، گو اینکه وقتی توانی یافت آنرا زیر پا گذاشت و با بهانه‌جویی از مکیان، مکه را مورد حمله قرار داد و ایضا "انمهی اطهار" برای حفظ "اسلام عزیز" بارها با سلاطین کافر زمانه معاهده‌ی صلح امضا کردند.

بدین ترتیب، در شرایط کنونی برخلاف دو سال اول جنگ، که بخشهای وسیعی از توده‌ها، به علت توهم نسبت به ماهیت جنگ و تحت تاثیر اندیشه‌های دفاع طلبی، به شرکت در جنگ کشیده می‌شدند، کمتر کسی از میان توده‌ها می‌توان یافت که خواستار ادامه‌ی جنگ باشد. امروز تمدد از رفتن به خدمت

## جنگ ارتجاعی ایران و عراق و . . .

سربازی، علی‌رغم تمامی فشارهای رژیم، امری عمه‌گیر شده است و فرار از جبهه روزبه‌روز گسترش می‌یابد. امروز دیگر کسی نسبت به رژیم و به جنگ توغمی ندارد و به‌جز کسانی که گارگزاران سرسپرده رژیم‌اند، بقیه‌ی مردم با کل رژیم مخالف‌اند. امروز حتی اقشار عقب‌مانده‌ای از مردم، که به‌صورت عوامل پایین رژیم درآمده‌اند، اگرچه سرنگونی رژیم را مطرح نمی‌کنند، اما تنفر خود را از این جنگ ارتجاعی و بیهوده به شیوه‌های مختلف بروز می‌دهند و صلح را مطرح می‌کنند.

آری، اگر تا دیروز تمامی جناحهای رسمی و غیررسمی رژیم موافق ادامه جنگ بودند، امروز، به‌علت ژرف شدن بحران اقتصادی حاکم بر جامعه و اوج گیری مقاومت توده‌ای در مقابل جنگ و زیر سوال رفتن کلیت رژیم از طرف کارگران و زحمتکشان سراسر ایران، مساله‌ی قطع "جنگ" و برقراری "صلح" به درون عوامل و سردمداران رژیم نیز کشیده شده است.

۳ - اگر تا قبل از آنکه زمینه اقتصادی - اجتماعی برای طرح شعار سرنگونی بلاواسطه‌ی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی فراهم شود و نیز قبل از آنکه توهم توده‌ها نسبت به جنگ بشکند و تب "دفاع‌طلبی" در آنان فروکش کند، مقابله با جنگ عمدتاً می‌بایست از طریق افشای سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ی رژیم، که از ماعیت آن ناشی می‌شود، و گسترش شعارهایی با مضمون "قطع جنگ و برقراری صلح" صورت پذیرد، اکنون که از طرفی بحران اقتصادی حاکم بر جامعه، که رژیم از ابتدای روی کار آمدنش با آن مواجه بوده است، به‌شکلی وسیع، گسترده و عمیق شده و بنیاد رژیم را که بخش‌های وسیعی از توده‌ها سرنگونی فوری آنها خواستارند بیش از پیش متزلزل ساخته است و حتی عقب

نسبت به رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی هیچ توهمی ندارند؛ ثانیاً، رژیم علی‌رغم تمامی زدوبندهایش با امپریالیسم تمامی حملاتی که به‌نیروهای انقلابی و مترقی، خلق‌های مبارز و کارگران و زحمتکشان کرده است و نیز با همه‌ی تلاشی که برای بازسازی ماشین دولتی ضربه‌خورده از قیام به‌عمل آورده، قادر نشده است خود را تثبیت کند و انقلاب را به شکست بکشانند.

از طرف دیگر، طرح کردن شعارهای کلی و گنگ مانند "لرک بر جنگ"، زنده باد صلح" چون اولاً هر نوع جنگی، حتی جنگ‌های انقلابی، را نفی می‌کند، ثانیاً هیچ راحل عملی برای تحقق خویش دربر ندارد و ثالثاً به‌هیچوجه عامل جنگ در آن روشن نگردیده است، شعارهای است بورژوا - رفرمیستی که مضمونی خارج از "جنگ" را قطع کنید، توده‌ها صلح می‌خواهند" نمی‌تواند داشته باشد؛ زیرا این شعار نیز ابتکار عمل پایان دادن انقلابی به جنگ ارتجاعی و برقراری صلح دموکراتیک را از توده‌ها، که خواستاران واقعی صلح دموکراتیک‌اند، سلب می‌کند و آنها در سیاست‌ها و عمل کردهای رژیم می‌جوید.

اگرچه مبارزات ضدامپریالیستی - دموکراتیک خلق‌های مبارز و دیگر زحمتکشان ایران آنقدر عمیق و طبقاتی شده و رژیم آنقدر پوسیده است که هیچ رفرم و تلاشی قادر نخواهد شد سد راه مبارزات زحمتکشان و در راس آن طبقه‌ی کارگر ایران گردد و زورق پوسیده‌ی رژیم حافظ سرمایه‌ی جمهوری اسلامی را از طوفان خشم دریای بیگران خلق و نابودی محتوم نجات بخشد، اما شکی نیست که با اوج‌گیری مبارزات توده‌ای سراسری علیه نظام حاکم که طلیعه‌های آن هم‌اینک به‌خوبی مشهود است، خود رژیم - که درخواهد یافت دیگر با توسل به جنگ خارجی قادر نیست بر مشکلات اقتصادی - اجتماعیش سرپوش بگذارد و مبارزات توده‌ها را سرکوب کند - با یک چرخش اسلامی از همان نوع

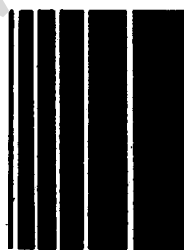
به جنگ نباشد. اما پنج سال پیش، در اولین روزهای جنگ ارتجاعی، در شرایطی که تب " وطن پرستی " و " دفاع از استقلال میهن " سراسر جامعه را در بر گرفته بود، تنها چندتایی از سازمانهای انقلابی، با تحلیلی درست از ماهیت جنگ، توانستند بر احساسات میهن پرستانه غلبه یافته، مبارزه ای بس مشکل را جایگزین سیاست دنباله روی از حوادث روزمره کنند. مواضع انحرافی گروه ها و سازمان هایی که امروز، در بن بست جنگ ارتجاعی، " صلح طلب " شده اند، برآیند منطقی تحلیل های عقب افتاده " خرده بورژوازی جاغلی است که از روی کودنی یا سست عنصری موافق جریان شنا می کرد. نظریات سازمانهای سیاسی در سال ۱۳۵۹ خود ریشه در تحلیل های گوناگون و اکثرا نادرست از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و خصلت طبقاتی جنگ داشت.

از طرف دیگر، شروع جنگ ارتجاعی بین دولتهای ایران و عراق، در بطن تغییر و تحولات سریع اجتماعی، با فاصله کمی پس از قیام بهمین، به راستی به توده های زحمتکش میهن مان و جنبش کمونیستی ایران درسهای مهمی آموخت که در شرایط سکون و آرامش جنبش توده ای، سالها لازم بود تا این تجارب غنی به دست آید. یاران نیمه راه و مرددی که جنبش سراسری در مرحله قیام بهمین آنان را به درون جنبش انقلابی کشانده بود، با سرعتی غیرقابل تصور، تغییر جهت دادند و اپورتونیست هایی که تا دیروز، می کوشیدند تا خیانت های خود را زیر پوششی از الفاظ مارکسیستی پنهان بدارند ماسک از چهره برداشته، آشکارا به دفاع از بورژوازی برخاستند. جنگ ایران و عراق، در آن مرحله ی خاص و بحرانی از تاریخ کشورمان، باعث شد تا اپورتونیسم روند تکمیلی خود را سریعاً طی کند و سوسیال شوونیسم آشکارا نمایان شود. اکثریت!

به عنوان جناحهای غیررسمی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی چون خود رژیم دردم خواعد کوفت، جلوگیری کنند و " بهرحیل و دردل دوست رهی " بیابند.

بدین ترتیب، با توجه به شرایط اقتصادی - اجتماعی کنونی، سازماندهی توده ها توسط نیروهای انقلابی و مترقی به منظور تقابل با جنگ ارتجاعی ایران و عراق و رژیم حافظ سرمایه ی جمهوری اسلامی به عنوان رژیمی ماعتا جنگ طلب باید حول چنان شعاری انجام پذیرد که ضمن مطرح کردن لزوم پایان دادن انقلابی به جنگ ارتجاعی و برقراری صلح دموکراتیک در بطن خود سرنگونی بلاواسطه رژیم به عنوان عامل " جنگ " را در برداشته باشد و این شعاری است با مضمون " تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی " و یا " تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی علیه رژیم " که می تواند در قالبهای گوناگون متجلی گردد. برای نمونه:

- " برقراری صلح دموکراتیک در ایران جز با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی توسط توده ها امکان ندارد " - " این جنگ ارتجاعی زائیده ی رژیم است، راه رهایی خلق نابودی رژیم است "



## موضع گیری نیروهای سیاسی در مقطع آغاز جنگ

امروز، در پنجمین سالروز آغاز جنگ دولتهای ایران و عراق، در شرایطی که اثرات خانمانسوز این جنگ ارتجاعی حتی عقب افتاده ترین اقشار جامعه را علیه سیاستهای جنگ طلبانه ی رژیم جمهوری اسلامی بسیج کرده است، دیگر کمتر نیروی سیاسی ای را می توان یافت که به نحوی موافق پایان دادن

که در مساله ی گروگان گیری نمایشی سفارت آمریکا شاهد آن بودیم به " صلح " با رژیم عراق تن خواهد داد، تا بدین ترتیب، برای نجات خود از خشم خلق و سرنگونی، اولاً با آزادی بخشی از هزینه های عظیم نظامی که در رابطه با جنگ مصرف می شود به انجام دادن یک رشته رفرمهای اقتصادی به منظور حل بحران اقتصادیش بپردازد، ثانیاً با استفاده از نیروهای سرکوبگر آزاد شده از جنگ، حمله به نیروهای انقلابی و مترقی، خلقهای مبارز و حق طلب، به خصوص خلق قهرمان کرد، و توده های به پا خاسته را تشدید کند.

بنابراین، طرح کردن شعارهایی با مضمون " جنگ قطع باید گردد، صلح برقرار گردد "، " مرگ بر جنگ زنده باد صلح "، که زمانی می توانست در جهت افشای هرچه بیشتر ماهیت جنگ طلب رژیم و تاحدی سازماندهی توده ها مفید باشد، در شرایط کنونی به هیچوجه برآورنده ی نیازهای جنبش ضد امپریالیستی - دموکراتیک کارگران و زحمتکشان و به تبع آن، درخور اهداف نیروهای انقلابی و مترقی نیست و تنها زینبندی آنان است که یا خواستار جا به جایی قدرت و حفظ سلطه ی بورژوازی حاکم اند و یا رفرمیستهایی خیانتکار و ضد انقلابی اند که تا دیروز، دست در دست رژیم حافظ سرمایه ی جمهوری اسلامی، " تنور جنگ " ارتجاعی را گرم نگه می داشتند و برای سرکوب نیروهای انقلابی و مترقی، خلقهای مبارز و تمامی کارگران و زحمتکشان به آن رهنمون می دادند، و امروز که در اوج درماندگی از درگاه " ضد امپریالیست امام شان " رانده شده اند خواستار " قطع جنگ و برقراری صلح " توسط امام خویش اند که هنوز هم در اورگه های " ضد امپریالیستی " می بینند. باشد که به خیال واقعی خود از طوفان خشم خلق، که آنان را نیز

که با سرعتی حیرت آور در منجلا ب ایورتونیسف فرو رفته بود، به آخرین درجات استعالمی خویش رسید و به دفاع آشکار از بورژوازی برخاست. تلگراف "اکثریت" به آیت الله خمینی، که نمونه تاریخی از خیانت این ضدانقلابیون و نشانه‌ای از شوونیسم تمام عیارشان بود، در حقیقت، پیام آشنی طبقاتی و رد مؤمونی طبقه کارگر بود. "اکثریت"، در این تلگراف، اعلام کرد: "وظیفه عز میهن پرست واقعی، سرزمنده راه استقلال و آزادی است که با تمام قدرت به دفاع از جمهوری اسلامی برخیزد . . . در این شرایط، مبارزه با امپریالیسم آمریکا و مبارزه با تجاوزات رژیمهای منطقه و دفاع از استقلال میهن معنی‌ای جز دفاع از جمهوری (اسلامی) ندارد." "اکثریت"، قدم به قدم به دنبال حزب توده، از "عمه نیروهای مبارز و انقلابی" و قبل از عمه از عموم هواداران خود می‌خواست که بی‌درنگ به ستاد بسیج مستضعفین مراجعه کنند و آمادگی خود را برای رفتن به جبهه جنگ اعلام کنند: "عمه هواداران سازمان باید با سپاه پاسداران و کمیته‌ها، که نیروهای ضدامپریالیستی هستند، در مقابل با توطئه امپریالیسم، در دفاع از میهن در برابر تجاوزات عراق پیگیرانه همکاری کنند و هر نوع خبر یا اطلاعاتی که از فعالیتهای نیروهای ضدانقلاب به دست می‌آورد بدون درنگ به این مراکز برسانند." (کار اکثریت، شماره ۷۷، ص ۲) انگار این همه نیز کافی نبود، اکثریت از حکومت خواست تا سپاه پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کند، تا "همه با هم" از استقلال میهن دفاع کنند و چشم به راه روزی بود که خون پاسداران و هوادارانش در یک جوی نرهم آمیزد. نیروهای ضدانقلابی، از حزب توده - که

در دهه‌های گذشته بارها میهن پرستی خود را ثابت کرده است (۱) - گرفته تا کودتاچیان مزدور و فراریان وطن فروش، همگی آمادگی خود را برای دفاع از تمامیت ارضی ایران اعلام می‌کردند: "سمت گیرن تمام طبقات اجتماعی تحت الشعاع جنگ علیه تجاوز خارجی قرار گرفته است. جنگ با دولت عراق تضادهای طبقاتی را تحت تاثیر خود قرار داده است." (کار "اکثریت"، شماره ۷۸)

"اکثریت" و حزب توده، در این دوره، تمام کوشش خود را به کار بردند تا با تعمیق توده‌ها و منحرف کردن آنان از جنگ رعایی بخش علیه امپریالیسم و بورژوازی "خودی"، جنگ موجود را جنگی مقدس، ملی و انقلابی معرفی کنند تا، از این راه، با تبلیغ فرمانبرداری از بورژوازی "خودی"، به حفظ نظام موجود کمک کنند. البته، حزب توده، که در چرخش‌های تاریخی خود تجربه‌های گرانبهایی از خیانت‌های مکرر خود آموخته بود، با زرنگی خاص و با پیش بینی احتمال تغییر موضع در مورد رژیم عراق نوشت: "نظام اجتماعی عراق هنوز علی‌رغم رهبری جنایتکارش یک نظام ضدامپریالیست می‌باشد. عراق هنوز زمینه دارد که بتوان آن را در جبهه ضدامپریالیستی نگاه داشت" (مردم، شماره ۳۵۲، ص ۲). این تناقض گویی بی‌دلیل نبوده حزب توده، که در فاصله‌ی یکی دو سال شاهد بود چگونه در ادبیات حزب برادرش، حزب کمونیست عراق، "رفیق صدام ضدامپریالیست"، "صدام فاشیست" شده بود، می‌بایست از همان زمان زمینه را برای چرخش‌های آینده هموار می‌کرد.

در اولین ماه‌های جنگ، در پی بازسازی ارتش، سازمان امنیت

(ساواما) و دیگر ارگانهای سرکوب، سرمایه‌داران به بهانه‌ی جنگ اجازه یافتند به تبلیغ صریح و آشکار استثمار بیشتر بپردازند. از سرمایه‌داران فراری تا تجار اسلامی، همه و همه، یک صدا مبلغ شعار "تولید بیشتر" به مثابه‌ی "مهم‌ترین سلاح در دفاع از جمهوری اسلامی"، شدند. ایورتونیسف راست نیز، که در طی جنگ به سوسیال شوونیسم تحول یافته بود، علناً در اتحاد با سرمایه‌داران، به جای بهره‌برداری از جنگ به منظور پیشبرد انقلاب، خواستار "تولید بیشتر" یعنی استثمار بیشتر کارگران شده. نشریه‌ی "اکثریت" با تاکید بر "اهمیت عظیم و حیاتی درک رسالتی که، در مقطع کنونی، طبقه کارگر ایران بر عهده دارد" ("اکثریت"، شماره ۸۰، ص ۲۱)، مبلغ افزایش ساعات کار بدون دستمزد شد و کارگران را تشویق می‌کرد بخشی از دستمزد خود را به جبهه‌ی جنگ بفرستند؛ و حزب توده، در شعارهایی که زیر صفحات نشریه‌ی مردم چاپ می‌کرد، به تبلیغ سازش طبقاتی می‌پرداخت: "طبقه کارگر ایران در افزایش تولید، ترمیم خسارات جنگ و دفاع در جبهه پیشقدم است."

البته، در همین راستا، سانتریست‌های راه کارگر نیز خجولانه به دنبال ایورتونیسف‌ها از "فداکاری قابل ستایش کارگرانی که در تعدادی از کارخانجات مطرح کرده‌اند ۱۲ ساعت کار می‌کنیم و ۸ ساعت حقوق می‌گیریم" تعریف می‌کردند. (راه کارگر، شماره ۴۵، وظایف شورا‌های کارگری در مرحله کنونی، ص ۹).

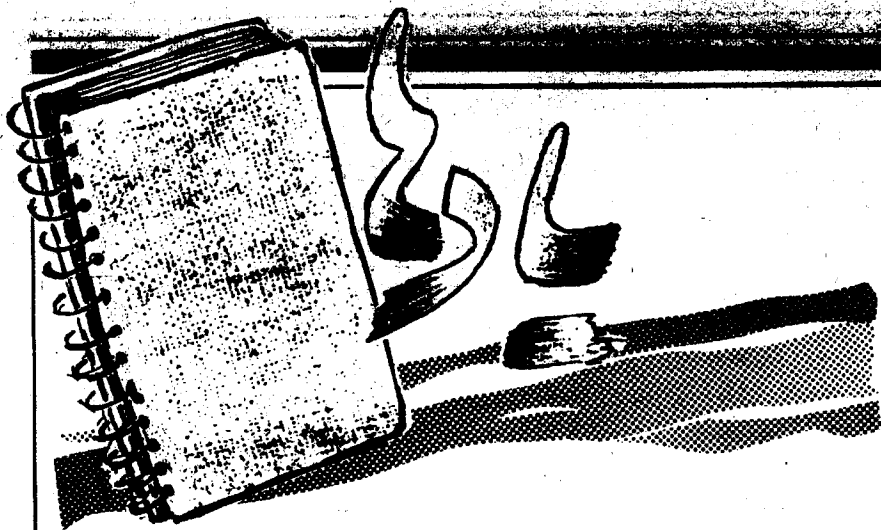
در رویارویی با مساله‌ی جنگ، راه کارگر، عاجز از ارائه‌ی تحلیل مشخص، سر درگم و گیج از موقعیت جدید، با دلسوزی برای رژیم جمهوری اسلامی، افشاکری علیه رژیم "در شرایط کنونی" را غیر عمده اعلام کرده، نوشت: "حکومت اسلامی یک حکومت وابسته به آمریکا و دست نشانده نیست، بلکه حکومتی

است مستقل. این استقلال سیاسی بدان معنی نیست که رژیم جمهوری اسلامی در جهت از میان بردن وابستگی نظام تولیدی کشور حرکت کرده است یا می‌کند " (راه کارگر، ضمیمه شماره ۱، ص ۱) . حقا که منطق و مارکسیسم ویژه‌ی راه کارگر را حد و مرزی نیست. با این تحلیل و با تاکید بر "همکاری مستقیم امپریالیسم آمریکا با رژیم عراق"، "در تجاوز به کشور" راه کارگر نه تنها جنگ ایران و عراق را جنگی عادلانه و علیه امپریالیسم می‌داند، بلکه با دیدی "حقوقی" و "زبانی بورژوازی نوشت": "تاسیسات نظامی ما بمباران شده، پالایشگاه آبادان به نحو جنایتکارانه و برخلاف تمام قوانین بین المللی که حمله به هدفهای نظامی را منع می‌کند، بمباران شده است." (همان ماخذ) . راه کارگر، با تاکید بر اینکه "یک دولت ناوابسته را هر چند که این دولت ضد دموکراتیک باشد بر دولتی که تجاوز امپریالیسم آمریکا روی کار خواهد آورد مسلما و قطعا ترجیح می‌دهد، مبلغ تاکتیک صرف نظر کردن از انقلاب و چشم امید بستن به یک جناح ارتجاع علیه جناح دیگر آن بود: "در عین حال که رژیم کنونی را خلقی نمی‌دانیم در صورتی که امکان دخالت آمریکا مطرح باشد، همه نیروهای ترقی خواه بایستی برای مبارزه با آن در کنار همین رژیم کنونی قرار گیرند." (راه کارگر، ضمیمه شماره ۱۱)

پرسیدنی است، از آنجا که طی پنج سال گذشته ماهیت رژیم جمهوری اسلامی در تحلیل راه کارگر تفاوت نکرده، و از آنجا که در حکومت عراق نیز تعبیری صورت نگرفته است، راه کارگری که دیروز موافق "صلح طبقاتی" و دفاع از "دولت ناوابسته"ی جمهوری اسلامی بود چرا امروز مبلغ شعار صلح بین کشورهای ایران و عراق است؟

واقعیت این است که راه کارگر با فاصله‌ی زیادی در پشت سر توده‌ها حرکت می‌کند و زمانی دست از دفاع از میهن اسلامی برداشته است که دیگر حتی عقب افتاده‌ترین اقشار جامعه نیز به ماهیت ارتجاعی جنگ پی برده‌اند. نظر دیگری که در اولین ماه‌های شروع جنگ، به مثابه‌ی شکل ملایم‌تری از انحراف روزیونیستی، برخی سازمان‌های سیاسی چپ را در بر گرفت دفاع طلبی بود. این نظر، از یک طرف، ریشه در تحلیل غلط از ماهیت حاکمیت و توهم نسبت به ضد امپریالیست بودن جناحهایی از دولت، داشت و از طرف دیگر بر "تهاجم" عراق و تدافعی بودن جنگ از سوی ایران اغمیت زیادی می‌داد. نمونه‌ی بارزی از این انحراف در سازمان رزمندگان بود که، از مدتها قبل از شروع جنگ، مبلغ نظریه‌ی انحرافی "خرده بورژوازی ضد خلق - ضد امپریالیست" بود. طبق این نظریه، از آنجا که سرمایه‌داری ایران "خودپو" ارزیابی می‌شد، خرده بورژوازی ایران می‌توانست در عین حال که جلوی انقلاب ایستاده است، گرایشهای استقلال طلبانه داشته باشد و با امپریالیسم مبارزه کند. رزمندگان، با این نظریه‌ی غیر مارکسیستی، می‌کوشید سیاست خارجی یک دولت طبقاتی را جدا از سیاست داخلی و در ضدیت با آن قرار دهد، منکر آنتاگونیسم میان انقلاب و ضد انقلاب شده، به یک نیروی ضد انقلابی گرایشهای انقلابی، بدهد. بر طبق منطق دفاع طلبان، با اینکه رژیم جمهوری اسلامی رژیمی سرمایه‌دار و ضد انقلابی بود، ولی، از آنجا که وابسته به امپریالیسم نیز نبود، "رگه‌های ضد امپریالیستی" داشت. چنین رژیمی، با "توطئه"ی امپریالیسم آمریکا، مورد "تجاوز" دولت عراق قرار گرفته بود. پس، جنگ از جانب ایران

عادلانه ارزیابی می‌شد و نیروهای انقلابی می‌بایست، با حفظ استقلال درونی خود، در آن شرکت کنند. تناقض گویی درباره‌ی ماهیت رژیم و سپس تاکید بر دوگانه دانستن ماهیت جنگ، آنچنان باعث سردرگمی اعضا و هواداران سازمان‌هایی چون رزمندگان شده بود که در نهایت به درهم یاشیدن این نیروها انجامید. آنچه در سال ۱۳۵۹ خط انقلابی را از سایر خطوط انحرافی جدا می‌کرد تحلیل از ماهیت جنگ بود. بر خلاف کلیه‌ی تحلیل‌هایی که جنگ ایران و عراق را عادلانه می‌یافتند و به تبلیغ و ترویج دفاع از میهن و کل یا بخشی از جمهوری اسلامی می‌پرداختند، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، هم در اولین روز جنگ، در اوج تب میهن پرستی، در بیانیه‌ی اول ماه مهر سال ۱۳۵۹، ماهیت جنگ را ارتجاعی ارزیابی کرد و مضمون فعالیت کمونیست‌ها را افزایش رژیمهای درگیر دانست. گرچه این موضع، در آن مقطع زمانی، در شرایطی که توده‌ها تحت تاثیر تبلیغات گسترده‌ی رژیم و گرایشهای شوونیستی قرار داشتند، برای بخش وسیعی از آنها قابل قبول نبود، وقایع ماه‌های اول جنگ به خوبی حقانیت این تحلیل انقلابی را به ثبوت رسانید. اما تحلیل درست از جنگ کافی نبود. سازمان می‌بایست تاکتیکی مناسب با شرایط انتخاب کند. در آن مقطع، در شرایطی که بخش وسیعی از توده‌ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی متوهم بودند، تبلیغ شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی حرکتی چپ روانه و زودرس بود. "اما تبلیغ ماهیت ارتجاعی جنگ و ماهیت ضد خلقی رژیم خود زمینه سازی برای بیان بلاواسطه‌ی این شعار بود" (کار، شماره ۱۷۰) . و همین سیاست است که، در روند تکامل خود، با شدت یافتن تضادهای اجتماعی و افشا شدن چهره‌ی ارتجاعی جمهوری اسلامی در انظار توده‌های زحمتکش، به نتیجه‌ی منطقی خود، یعنی تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی، می‌رسد.



مطالب این شماره ی صفحه ی یادها  
از م. ن. پوکروفسکی (۱۹۳۲ - ۱۸۶۸)  
تاریخ نویسن سرشناس بلشویک است  
که درباره ی لنین نوشته است پوکروفسکی  
بنیانگذار مکتب جدیدی در تاریخ نویسی  
روسیه است او در جوانی به حزب بلشویک  
پیوست و در روزهای اکتبر ۱۹۱۷ از  
پشتیبانان پر شور قیام مسلحانه بود.  
سردبیری نشریه " کمیته ی نظامی  
انقلابی " کمیته ای که برای سازماندهی  
قیام مسلحانه اکتبر ایجاد شده بود ،  
به عهده ی او بود .

## لنین چون رهبری انقلابی

م. ن. پوکروفسکی

می خواهم به دو پرسش بپردازم  
که ، گویا ، در نوشتارها و گفتارها  
تا کنون به بررسی گرفته شده اند -  
هر چند خواندن همه ی آنچه در دوره ی  
اخیر در باره ی ولادیمیر ایلچ نوشته  
شده است مطلقا ناممکن است .

نخستین پرسش ، از دو پرسشی  
که می خواهم بدانها بپردازم ، را  
می توان چنین بیان کرد : چه بود آنچه  
در عمل لنین را رهبر ساخت ؟ ما  
مارکسیست ها نمی توانیم فسرده را  
سازنده ی تاریخ بدانیم . نزد ما ،  
فرد همان افزاری است که تاریخ با  
آن عمل می کند . شاید در آینده چنین  
" افزارها " بی را بشود به شیوه ی  
علمی ساخت ، درست به گونه ای که ما هم  
اکنون دستگاه های انباشتگر برق را  
می سازیم . هنوز ، اما ، این کار  
شدنی نیست . هنوز افزارهایی که  
تاریخ با آنها عمل می کند ، این  
انباشتگران روندهای اجتماعی ، را  
طبیعت به جهان می آورد . اما کدام  
صفات اند که انسانی را درخور آن  
می سازند که نقش یک رهبر را بازی  
کند ؟

باری ، با نگرستن دز گذشته ،  
بر من چنین می نماید که یکی از  
ویژگی های بنیادین لنین همانا  
دلیری سیاسی بسیار زیاد او بود .

مردی ، با کتی زنده ، در ژنو نشسته  
است و جنگ زندگی و مرگ را اعلام  
می کند - با کی ؟ - با خودکامگی  
روسیه که کشوری با صد و بیست  
میلیون مردم را زیر سلطه خود دارد ،  
با صدها هزار خیرچین و میلیونها  
قنوت . این مرد چنین جنگی را اعلام  
کرد . به یاد دارم برخورد استادان  
و دانشگاهیان بورژوا را که واژه ی  
" زفیق " را بر زبان نمی آوردند  
مگر با لبخندی تمسخر آمیز : " چه  
ابله ی ! هر که به دنبال لنین  
برود یکی از ابلهانی است که می پندارند  
در روسیه می توان قیامی مسلحانه  
سازمان داد ! " لنین از این  
ریشخندها نگران نمی شد ، نه از  
سترگی و گستردگی کار بیش از اندازه  
به هراس می افتاد و نه از آگاهی  
به این که کار می تواند ریختن خون  
هایی را ایجاب کند و که این خود  
به راستی می تواند خونریزی و کشتار  
به بار آورد . نخستین کوشش به پیروزی  
نیانجامید . ایلچ ، اما ، دلیری  
خود را از دست نداد . بسیار بودند  
کسانی که ، پس از دسامبر ۱۹۰۵ ،  
خود را باخته بودند و دیوانه وار  
فریاد می زدند که برای لنین دیگر  
هیچ کاری نمانده است که بکند به جز  
همین که برود خودش را بکشد . اما  
لنین خود را نکشت . درست است .  
نخستین کوشش با شکست رویارو شده  
بود . دومین یا سومین کوشش ، اما ،  
# نوعی تازیاته

دلیری سیاسی همان دلآوری و پیشواز  
کردن از خطر نیست . در میان انقلابیان ،  
کم نبوده اند مردمان دلآوری که از  
طناب و دار و سیبری باکی نداشته اند .  
اینان ، اما ، می ترسیدند از این که  
بار تصمیم های بزرگ سیاسی را بر  
دوش خود بگیرند . لنین هرگز هراسی  
نداشت از اینکه مسئولیت تصمیم ها  
را ، هر اندازه سنگین نیز که بودند ،  
به خود بپذیرد . در این زمینه ، او  
هرگز در برابر خطر یا پس نمی کشید  
و مسئولیت حرکتهایی را به خود  
می پذیرفت که نه تنها خود او و  
سرنوشت حزب او ، بل که سرنوشت کل  
کشور و ، تا اندازه ای ، سرنوشت  
انقلاب جهانی را نیز به میدان  
می کشیدند . این نمودی چندان ویژه  
و غریب بود که او همیشه ناگزیر  
بود عمل خویش را با گروهی بس  
کوچک از مردم آغاز کند ؛ چرا که  
تنها چند تنی چندان که می بایست  
دلیر بودند و دل آن را داشتند که  
هم از آغاز کار به دنبال او بروند .  
در اینجا می خواهم داستان قیام  
مسلحانه ی ۵ - ۱۹۰۴ را به یاد شما  
بیاورم . تصویر این گذشته ، در  
واپس نگری ، اکنون بر ما سخت  
با شکه می نماید ، اما برخی از  
همزمانش آن را مضحک می دیدند :



بما که به پیروزی بیانجامد. در فوریه ۱۹۱۷ درست بودن تاکتیک لنین آشکار شد - تاکتیک فراخوان به قیام مسلحانه. این یک جنبه بود از دلیری سیاسی او. جنبه دیگری نیز در کار بود.

نخستین انقلاب نگرفت؛ روحیه انقلابی آغاز کرد به فروکشیدن، و این، خود، نا همزاییها را برانگیخت. آیا ما با درنگی بس کوتاه در جنبش انقلابی رویا روییم؟ بیش از بیشتر انقلابیان چنین احساس می‌کردند. آیا ما با ایستی دراز رویا روییم که برخوردی بس دیگرگونه می‌خواهد؟ ایلچ بی‌درنگ واکنش نشان نداد. یک سالی اندیشید و سنجید و آنگاه به این نتیجه رسید که ما می‌بایست ایست جنبش را دراز بدانیم. ... خوب، اینک مردی که مردم را به قیام مسلحانه فرا خوانده بود و اکنون سفارش می‌کرد که ما نباید چندان کاری بیش از خواندن روزنامه‌ی روسیه، که گزارش‌های تند نویسی شده‌ی دوما‌ی دولتی را در بر داشت، انجام دهیم. چه رگباری از ریشخند که این چگونگی بر سر او نهاراند! و، این بار، نه از سوی بورژوازی، که از سوی مردم خودمان! چه کسی بود که او را دست‌نمی‌انداخت؟ چه کسی بود که ریشخندش نمی‌کرد؟ "همه‌ی جاذبه خود را از دست داده است. هیچ چیز، دیگر هیچ چیزی از یک انقلابی در او بر جا نمانده است!" (مردم چنین می‌گفتند) ...

موقعیتی از همین گونه، در پیوند با صلح برست-لیتووسک نیز، تکرار شد. به عقیده‌ی کمیته‌ی مرکزی، روسیه‌ی شوروی می‌بایست جنگی انقلابی را همچنان ادامه می‌داد. ما آنچنان بار آمده بودیم که واکنش‌ها مان اینچنین بود. من خود با گروهی از سربازانمان که در اسارت آلمانی‌ها

بودند گفت و گویی غیر عادی، تکان دهنده، و حتی غم‌انگیز داشتم. آنان از من می‌پرسیدند کی خواهند توانست به زادگاه و خانه‌ی خویش بازگردند. من گفتم: "رفقا! خود را به سلاح شکنجایی مجهز کنید. زیرا گاز به آئین زودی‌ها تمام نمی‌شود. آلمانی‌ها شرایطی به ما پیشنهاد می‌کنند که پذیرفتنی نیست. ما به هیچ روی نمی‌توانیم در برابر امپریالیسم آلمان زانو بزنیم. همچنان خواهیم جنگید!" و، فکرش را بکنید، این جوانان تلخکام سخنان مرا پذیرفتند. وقتی که داشتم ایشان را ترک می‌کردم، پشت سرم می‌آمدند و می‌گفتند: آری، آری، رفقا! تسلیم نشوید! ما با هر رنجی در اینجا سر خواهیم کرد. ما همه می‌دانستیم که در چنان جنگی انقلابی بیشترمان نابود خواهیم شد. آنچه نمی‌دانستیم این بود که لنین، در درون کمیته مرکزی هم‌اکنون با عبارت پردازی‌های انقلابی در افتاده است و دارد می‌کوشد تا روشن کند که مانه چیزی داریم که با آن بجنگیم و نه چیزی داریم که برای آن بجنگیم و که جنگ هیچ چیزی جز شکست روسیه‌ی شوروی به بار نخواهد آورد. تصمیم کمیته‌ی مرکزی - به ابتکار و پیشنهاد لنین - در پذیرفتن اولتیماتوم آلمان بر ما همچون صاعقه‌ای از آسمان آبی فرود آمد! به یاد دارم آنقدر به من برخوردده بود که دلم نمی‌خواست، در تالار جلسه، به لنین نزدیک شوم و به او سلامی بدهم. هر من چنین می‌نمود که، از

دید اخلاقی، کاری سخت‌بد و سخت زشت انجام گرفته است... و لنین گفت: "ما نخواهیم جنگید. ما تسلیم خواهیم شد." برای این کار، باز هم می‌گویم، دلیری سیاسی بسیاری می‌بایست داشت، ایمان استواری می‌بایست داشت به اینکه برای بیرون آمدن از این تنگنا راهی جز این نیست.

در پتروگراد، سرزندگی و روحیه قهرمانانه در میان کارگران چندان و چنان بود که ایشان، گروه گروه، داوطلبانه در ارتش سرخ نام‌نویسی می‌کردند. آنگاه من به مسکو رفتم و، در آنجا، در گردهم‌آیی‌های کارگران شرکت کردم. و خیلی زود دریافتم که فضای آنجا حتی نیمی از "گرما"ی فضای پتروگراد را نیز ندارد، یعنی که پرولتاریای مسکو برای جنگی انقلابی آماده نیست. در باره دهقانان - همان بهتر که حرفش را نزنیم. روشن بود که، مثی دیپلماتیک لنین خواه درست بود و خواه نادرست - و انقلاب آلمان درست بودن آن را نشان داد - باری، ما چیزی نداشتیم که با آن جنگ را ادامه دهیم. نمی‌شد جنگ را ادامه داد آنگاه که توده‌ها نمی‌خواستند بجنگند. ایلچ عمیقاً حق داشت. و، با این همه، در رده‌های بالاتر حزب، حال و روحیه چنان بود که دلیری سیاسی بسیار زیادی می‌خواست تا بار مسئولیت را بر دوش خود بگیری و، در فضای همگانی جنگی انقلابی، اعلام کنی: نه، رفقا! ما به صلح نیاز مندیم، به هر بهایی که باشد. ■

## آهانگر

در تبعید

برای دریافت نشریه‌ی سیاسی - فکاهی "آهانگر" با نشانی‌های زیر تماس بگیرید.  
انگلستان: AHANGAR, c/o BOOKMARKS, 265 SEVEN SISTERS Rd LONDON N4.  
آمریکا: AHANGAR, 2265 WESTWOOD BLVD. # 256, L.A. CA. 90064, U.S.A.

# مواضع راست راه کارگر یا تحریف ها!

بگویم که ضربت " صاعقه‌واری " که راه کارگر از " خبر ازدواج مسعود و مریم " ( اشاره به تراکت " تقبیح و اعراض " راه کارگر در باره‌ی ازدواج مسعود و مریم ) بر منز خود دریافت کرده است ، عوارض خود را آشکار ساخته، سلامت عقلی وی را دچار اختلالات جدی کرده است!

" راه کارگر " برای اینکه " تحریفات " ما را در اسناد خودش اصلاح کند، نوشته است:

" ما در منبع مورد استناد اقلیت چنین گفته‌ایم: ' ارزیابی کنگره بیستم از توازن قوا میان نیروهای انقلاب و ضد انقلاب جهانی تا حدود زیادی خیال پردازانه است ... بر خلاف ارزیابی کنگره بیستم و کنگره‌ها و کنفرانس‌های مکمل آن در سطح حزب کمونیست شوروی و یا در سطح بین‌المللی، اکنون امکان واقعی برای حل مسایل اساسی دوران معاصر ' به شیوه‌ای جدید' وجود ندارد... و / این ارزیابی / انحراف چشم گیری را در جنبش جهانی دامن زد. " ( کلبه‌ی نقطه چین عا، تاکیدات و پراکنش از خود نشریه‌ی " راه کارگر " است )

بسیار خوب! ما نیز موافقیم که " مضمون عصر " ، بر خلاف ادعاهای اپورتونیستی، اساسا تغییر نکرده است. یعنی هیچ تغییر اساسی در عصر انقلابات پرولتری صورت نگرفته است و امکان حل مسایل انقلاب در عصر امپریالیسم به " شیوه جدید " در کار نیست!

اما، به راستی " ارزیابی کنگره بیستم شوروی چیست؟ این " شیوه‌های جدید " کدامند؟ و چرا این ارزیابی‌ها " خیال پردازانه. " ( راه کارگر دیگر

" راه کارگر " نشان دادیم. اما او بار دیگر یکی از عثمان نغمه‌های کهنه را علیه سازمان ( نه علیه ما ) سر داده است.

برای اینکه به بررسی مطالب اساسی مقاله‌ی " راه کارگر " برسیم، از بخش نخست آن - یعنی از " نقطه چین " بازی نویسنده - در می‌گذریم، زیرا از آنچه به قول خود تحریف شده می‌انگارد، همچون گذشته در قسمت دوم مقاله به آشکارترین وجهی به دفاع بر می‌خیزد و نیز اشاره‌ی وی به " روشهای چماقداری " - که حکایت از آزردگی خاطر وی از عمل ما مبنی بر ممانعت از ورود اکثریتی‌ها به محوطه‌ی سیته دارد - به قضاوت خوانندگان می‌گذاریم و این تذکر را به او شایسته می‌دانیم که در تلاش برای مقایسه‌ی گذشته‌ی " راه کارگر " و " اقلیت " به بیرامه رفته است. زیرا که، با علم به این همه اختلاف نظر موجود، " راه کارگر " باید درک می‌کرد که از اساس، نه در " اقلیت "، بل، در " اکثریت " می‌بایست به جستجوی وجوه اشتراک و ادبیات سیاسی مشترک بر می‌خواست!

## راه کارگر و

## راه رشد غیر سرمایه داری

" افزار " کار " راه کارگر "، این ادعای دروغ است که " اقلیت " تعددا مواضع " راه کارگر " را " سانسور " و یا با " نقطه چین " تحریف می‌کند. بسیار خوب! ما در اینجا به قیمت کسالت آور شدن مطلب، بدون افزودن یا کاستن حتی يك " نقطه "، مقاله‌ی " راه کارگر " را بررسی می‌کنیم. اما، اگر این بار عم متهم به تحریف شدیم، جا دارد

۱۲- افزار رسدن مور انقلابات پرولتری بی. امر آید پرولتریان جهان بیسیه پرولتریان را برای کسی قدرت سیاسی، برانداختن نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم، به وظیفه مبروم روز تبدیل نموده است. این وظیفه، مبارزه‌ی پرولتریان علیه تمام اشکال اپورتونیسم را که در صورت مختلف موانعی بر سر راه مبارزه‌ی طبقاتی، رسالت تاریخی و وظیفه‌ی سیاسی آن محسوب می‌گردد، کسالت فکری از هرگونه اپورتونیسم را می‌طلبد.

" طرح پیشنهادی برای اصلاح اسناد"

در نشریه‌ی شماره ۱۷، " راه کارگر " مقاله‌ای با عنوان " اقلیت، تحریف و دسته گل تازه "، در پاسخ به مقاله‌ی منتشره در جهان شماره‌ی ۳۲، ( راه کارگر یا راه رفرمیست )، چاپ شده است. این مقاله از بی‌مایگی و فقر نظری زایدالوصفی خبر می‌دهد، لیکن این موضوع به غیج وجه مانع از این نشده است که محتوای واقعی عقاید و خط مشی راه کارگر در آن به روشن‌ترین وجهی نمایان گردد. هر شخص آگاهی، اگر به درستی در این مقاله دقیق شود، به خوبی در خواهد یافت که مطالب مطروحه در " راه کارگر یا راه رفرمیست؟ " صرفا اتهامات بی‌اساسی از سوی عواداران، ازمان چریکهای فدائی خلق ایران نیست، بلکه مواضع " راه کارگر "، اگر به راستی عمین‌با باشد، شالوده‌ای مشخصا رفرمیستی دارد. تفسیرات " اکثریت وار " راه کارگر در این اظهاریه‌ی رفرمیستی تنها کاریکاتوری از بحثهای " منجم " و " یخته "ی " راه مردم " و آراشه می‌کند و نه بیش از آن؛ و فرق میان آن حزب سوسیال - رفرمیست قطعا شکل یافته و " راه کارگر دنباله‌رو " یک تفاوت ناچیز و بی‌اهمیت است. ما این حقایق را در آن نوشته با تکیه بر اسناد معتبر

چپ روی می‌کند) اند؟ اینها مسایلی است که راه کارگر کاری به کارشان ندارد. دست بردن در ریشه‌ی این مسایل برای او، که " بر سر شاخ " نشسته، در حکم بریدن " بن " است.

اما راه کارگر باید بداند که ما دیگر به وی اجازه‌ی " نقطه بازی " و ادامه‌ی نقش واسطه‌گر را نخواهیم داد. ما فرمیسم را در هر پوششی افشا خواهیم کرد، و راه کارگر نیز بیش از این نمی‌تواند به جست و خیز و چرخش بر روی عزار پاشنه ادامه دهد. قبل از هر چیز، اجازه بدهید این نکته را تصریح کنیم که:

" به اعتقاد ما تضاد اساسی در عرصه‌ی جهان که بر مبنای آن پرولتاریا محتوای عصر کنونی را تعیین می‌کند و انعکاس تضاد کار و سرمایه به مثابه تضاد طبقاتی اساس دوران در عرصه‌ی جهانی است، تضاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم در وجه عام آن می‌باشد و نه تضاد اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه امپریالیسم به مثابه یک وجه خاص آن " ( انقلاب ایران و وظایف پرولتاریا - بولتن ۷، ص ۵۹ )

اما ببینیم " ارزیابی کنگره بیستم "، که " شیوه جدید " حل مسایل اساسی دوران از آن استخراج شده است، چیست. کوشش می‌کنیم تا، در این بررسی، جایی برای نفهمیدن باقی نماند.

در کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی آغاز عصر جدیدی در تاریخ بشریت اعلام و تضاد اساسی این عصر همانا تضاد میان اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه امپریالیسم دانسته شد. آن گاه، با صف آرایی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب در سطح جهانی و قرار گرفتن اردوگاه سوسیالیسم بر تارک دوران و در " مرکز " مبارزه‌ی نیروهای انقلاب و با توجه به بالندگی

سیستم سوسیالیسم، دیگر عصر انقلابات پرولتری و جنگهای انقلابی به پایان رسیده تلقی شد و سیاست " صلح بادوام " و " تشنج زدایی " چون مساله‌ی اساسی دوران " نوین "، در دستور کار قرار گرفت.

بدین ترتیب، تجدید نظر در تئوری سوسیالیستی مبارزه‌ی طبقاتی شاخص‌های معینی پیدا کرد. تجدید نظر در تئوری مارکسیستی دولت، مخدوش ساختن مضمون دیکتاتوری پرولتاریا، گذار مسالمت آمیز و رقابت اقتصادی، در زمره‌ی مباحث کنگره‌ی بیستم بودند. احزاب " دنباله‌رو "ی برادر که این ارزیابی‌ها را پذیرفتند و مبنای عمل قرار دادند، ضربات مهمی بر پیکر جنبشهای رهایی بخش وارد آوردند. اکنون، به جای آنکه امکان رهایی واقعی از یوغ امپریالیسم و بورژوازی در هستی اجتماعی پرولتاریا و مبارزه‌ی انقلابی علیه طبقات ارتجاعی ( چون پایگاه داخلی امپریالیسم ) جست و جو شود، روابط " بین‌المللی " معیار قرار گرفتند.

با تغییر مضمون عصر و آغاز " دوران نوین "، که خصیصه‌ی اصلی آن مبارزه‌ی اقتصادی دو اردوگاه و همزیستی مسالمت آمیز بود، مفهوم مبارزه‌ی ضد امپریالیستی نیز دچار تحول گردید. مبارزه علیه سلطه‌ی اجتماعی - سیاسی امپریالیسم، از جانب احزاب برادر، تبدیل به کارزار تبلیغاتی علیه روسای فلان کشور امپریالیستی شد. هر جنبشی بعد از این بر اساس قربتش به " او " معنا می‌یافت. کشورهای " نو استقلال " نیز بر اساس " حجم " کالاهای در گردش شان با " او " بود که " درجه استقلال " شان معین می‌شد.

در این عصر " نوین "، رقابت اقتصادی دو اردوگاه، به جای مبارزه‌ی طبقاتی، نیروی محرک تاریخ دانسته شد؛ و طبیعی است که همکاری " با مجامع واقع بین محافل بورژوازی " برای " از میان بردن کانونهای تشنج "

و تامین " صلح بادوام " در راستای تسهیل این رقابت در دستور کار قرار بگیرد. و این، به عبارتی صریح، یعنی نفی انقلاب، و نفی مبارزه‌ی طبقاتی.

در یک کلام، بنا برد کردن ایده‌های اساسی لنینیسم در باره‌ی عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری و جایگزین کردن آن با رقابت دو سیستم به عنوان ویژگی عمده‌ی تکامل جهانی، حال دیگر از مبارزات خلفها چیزی عاید سوسیالیسم نمی‌گردد ! بلکه اجتماع " اعمار " یعنی " کشورهای نو استقلال "، بر " مدار " شوروی ( یعنی مثلاً، تامین هژمونی جهانی پرولتاریا ) همانا مفهوم " نوین " انترناسیونالیسم پرولتری است و مقدم شمردن جنگهای انقلابی و مبارزه‌ی طبقاتی، آنا رشیسم و پوپولیسم خالص !

این " تئوری " در تازه‌ترین اسناد حزب توده ( پلنوم ۱۸ کمیته‌ی مرکزی، بهمن ۱۳۶۲ ) به این ترتیب فرموله شده است:

" در جهان معاصر دو جبهه متضاد رویاروی هم قرار دارند: جبهه نیروهای ضد امپریالیستی، مبارزین راه آزادی و استقلال و ترقی اجتماعی و در راس آن اتحاد شوروی از سویی و نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی، دشمنان سوگند خورده مظلوم و ستمدیده به سرکردگی امپریالیسم آمریکا از سوی دیگر " ( تاکید از ما ) حال ببینیم " راه کارگر " این ارزیابی‌های رویزونیستی و " شیوه‌های جدید " را چگونه " رد " می‌کند. اینهم نوشته‌ی راه کارگر، واژه به واژه و نقطه به نقطه:

" ما معتقدیم که پرولتاریای پیروزمند کشورهای سوسیالیستی در مرکز مبارزه جهانی علیه امپریالیسم قرار دارد و مبارزه نیروهای انقلاب در جهان بر

## مواضع راست راه کارگرا ...

کشورهای سوسیالیستی برای ایران فراهم می‌آورند در راه برانداختن نهایی سلطه انحصارهای امپریالیستی و تامین استقلال سیاسی کشور قدم بردارند" (مردم - آبان ماه ۱۳۴۹)

اما راه کارگر، که در مقاله‌ی مذکور قدم‌های بلندی در عوام‌فریبی برداشته است، در عین درماندگی و فقر تئوریک - که بردوش کشیدن مبارزه‌ی ایدئولوژیک را برایش دشوار می‌کند - ناچار "سلاح" زنک زده‌ی "جدیدی" از کارگاه "راه مردم" بیرون می‌کشد و کوشش می‌کند، با مارک "شوروی ستیز"، ما را مرعوب نماید:

"اقلیت اردوگاه کشورهای سوسیالیستی را زیر علامت سوال می‌برد" و با مخالفان و دشمنان آن عم آوا می‌شود. "عمان جا" کمونیست‌ها سرگز از مبارزه‌ی ایدئولوژیک علیه انحرافات درون جنبش کارگری نرهای چشم پوشی نخواهند کرد و چنین چشم پوشی‌ان را اساسا خیانت به آرمان پرولتاریا محسوب می‌کنند.

اما "راه کارگر" این را نمی‌فهمد. یعنی به نفع او نیست که بفهمد زیرا که اساسا اختلافی با نظریات انحرافی خروشچف ندارد، و در نتیجه، از ادبیات "استادان فن" مدد می‌گیرد. "آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم"!

به راستی، راه کارگر چه فکر می‌کند؟ آیا می‌پندارد که توده‌های دانشجوی خارج از کشور آنچنان از آگاهی بی‌بهره‌اند که آبشخور اصلی این تهدیدات را تشخیص نخواهند داد؟ آیا آنها آنقدر از شعور سیاسی بی‌بهره‌اند که نتوانند، در پس جملات پر تناقض راه کارگر، اندیشه‌ی رفرمیستی را دریابند؟ راه کارگر، که دیگر توان ادامه‌ی مبارزه‌ی ایدئولوژیک را ندارد، به خود می‌پیچد و به "شیوه‌های نوین" عوام‌فریبی متوسل می‌شود.

ارتباطی به "ارزیابی‌های خیال پردازانه" ی! خروشچف و کنگره‌ی بیستم ندارد!

در آلمانی ضرب المثلی هست که می‌گوید هر کس "الف" را گفت باید "ب" را هم بگوید. و این ضرب المثل را درباره‌ی راه کارگر نیز باید به کار برد. ما قبلا دیدیم که او تضاد اساسی دوران را تضاد دو اردوگاه ارزیابی می‌کند؛ و اکنون می‌بینیم که جوهر "تئوری" اش مشخص می‌شود. "راه کارگر"، که "دستگاه تحلیلی" خود را بر پایه‌ی تجدید نظر در مفهوم لنینی عصر قرار داده است، نهایتا نمی‌تواند گریبان خود را از عواقب آن خلاص کند. او نمی‌تواند سپس به دفاع از "مبارزه اقتصادی" دو اردوگاه (کومکن و بازار مشترک) و دفاع از "صلح با دوام" در جهان نپردازد. او می‌تواند - و به علت رسوایی حزب توده و اکثریت ناچار است که - "ارزیابی" رفرمیستی خود را در پوشش‌های گوناگون و جمله پردازی‌های بی‌محتوا عرضه کند، (عمان طوری که حزب توده آن را در پلنوم ۱۸ خود به طریقه‌ی دیگری فرموله می‌کند) اما نمی‌تواند این موضوع را نفی کند که تحت همین "ارزیابی‌های خیال پردازانه" بود که حزب توده از رژیم شاه درخواست می‌کرد تا با کمک اردوگاه سوسیالیستی نفوذ امپریالیستها را از "بیخ و بن" برکند:

"وظیفه میهن پرستان واقع بین و دشمنان واقعی امپریالیسم این نیست که ایران را از بسط روابط با کشورهای سوسیالیستی باز دارند بلکه باید بکوشند تا دولت (منظور رژیم شاه است) را بیش از پیش در این راه سوق دهند و با استفاده از شرایط مساعدی که کمکهای دوستان

حول کشورهای سوسیالیستی امکان پذیر است" (راه کارگر، شماره‌ی ۱۷، ص ۱۲ - تاکید از ما) نتیجه‌ی اول: تضاد اساسی عصر حاضر از دیدگاه "راه کارگر" عبارت از تضاد اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه امپریالیسم است. اما این ارزیابی عجیب گونه (یعنی ابا!) ارتباطی به "ارزیابی‌های خیال پردازانه" ی! خروشچف و کنگره‌ی بیستم ندارد! اما این هنوز از نتایج سحر است! دنباله‌ی مقاله راه، واژه به واژه و نقطه به نقطه، از زبان راه کارگر ادامه می‌دهیم:

"وجود پیمان ورشو برای دفاع از سوسیالیسم و جلوگیری از تجاوزات امپریالیسم در مقابل پیمان تجاوز کارانه ناتو، وجود "کومکن" در برابر اتحادیه‌های اقتصادی مختلف امپریالیستی (نظیر بازار مشترک و غیره) نمونه زنده‌ای از صف آرای عمومی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب در مقیاس جهانی و نقش درجه اول اردوگاه سوسیالیستی در آن است" (عمان جا - تاکیدات از ماست).

آخرین به این فکر درخشان راه کارگر! پس وجود "کومکن" در برابر "بازار مشترک" نمونه‌ی صف آرای نیروهای انقلاب و ضد انقلاب در مقیاس جهانی است!

نتیجه‌ی دوم: تضاد اساسی عصر حاضر، از دیدگاه "راه کارگر"، تضاد دو اردوگاه است و مبارزه‌ی اقتصادی این دو - یعنی اردوگاه امپریالیسم و اردوگاه سوسیالیسم و در راس آن اتحاد شوروی - "نمونه زنده‌ای از صف آرای عمومی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب در مقیاس جهانی" است. اما این ارزیابی عجیب گونه (ابدا!)

## مواضع راست راه کارگرا ...

## " صلح "

### در خدمت کدام سیاست ؟

صلح کلمه‌ی زیبایی است. صلح پایدار در جهان آرزوی قلبی عممی انسان‌عاست و تنها یک دیوانه، یک تبهکار، می‌تواند طرفدار جنگ و خونریزی باشد. کمونیست‌ها همواره در صفوف مقدم مبارزین صلح قرار دارند و برای استقرار صلح پایدار در جهان مبارزه می‌کنند و اعتقاد دارند تنها در آن زمان است که انسان‌ها قادر خواهند بود جمعی انرژی و استعداد خود را در جهت امور سازنده و در خدمت بشریت به کار اندازند و شکوفا سازند. راه کارگر فکر می‌کند که با تکرار آیه‌وار این بدیهیات "سوراخ دعا" را برای گریز از مبارزه‌ی ایدئولوژیک پیدا کرده است. وقتی که ما می‌گوییم "برای نابودی جنگ‌های غیر عادلانه جنگ عادلانه ضروری است"، او ترس می‌کند: آقایان، این آتارشیست‌ها ما را از "مبارزه‌ی ممکن" باز می‌دارند! و اما در چند سطر انتهای مقاله‌اش، که راه کارگر در مورد صلح نوشته، چه گفته است؟ اینکه "اقلیت" اعمیت مبارزه برای صلح را نمی‌فهمد، که دفاع از صلح بز جنگ طلبی‌های امپریالیسم ترمز می‌گذارد و بالاخره اینکه عدم دفاع از صلح تسلیم به برنامه‌ی جنگ ستارگان ریگان است

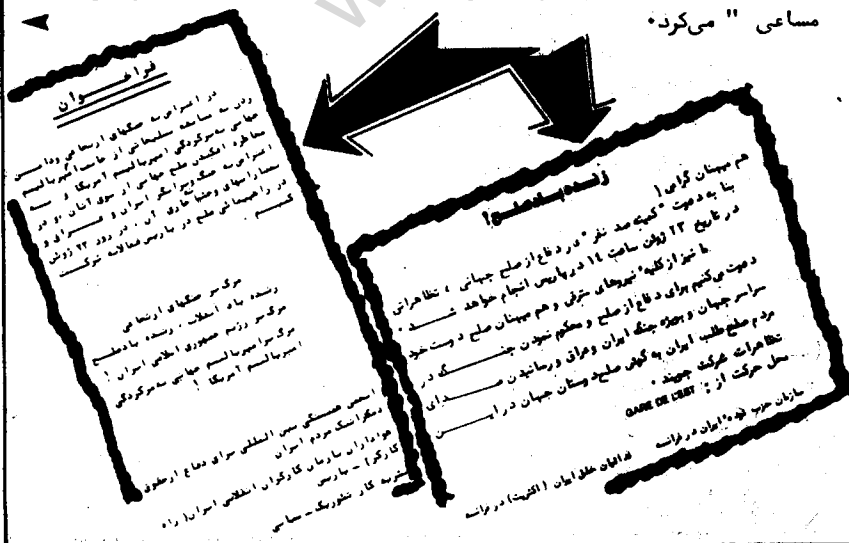
توده با تعیین مشی و وظایف استراتژیکی و تاکتیکی بر بنیان این شعوری وارد کارزار سیاسی می‌شود و در مسیر 'راه رشد غیر سرمایه‌داری' با اراده‌ی برنامه‌ی مشخص تشکیل 'جبهه‌ی متحد' را پیش می‌کشد و در زمینه‌ی دفاع از صلح 'مرساله در مراسم نمایش احزاب اوروکمونیست' تشریک مساعی' می‌کند و از این طریق در برخورد به جنگ ایران و عراق به تبلیغ شعار صلح (آن عم برای تحمیل به رژیم جمهوری اسلامی - فیلما به صدام) می‌پردازد اما راه کارگر هنوز در عرصه‌ی تفکر به سیر و سیاحت مشغول است. به قول معروف 'راه کارگر وظیفه‌ی مشخصی برای حرکت خود تعیین نمی‌کند'

جالب این که، درست در عمان هفته که این نوشته انتشار یافت، راه کارگر طی فراخوانی با مضمون یکسان با فراخوان رفرمیست‌های توده‌ای - اکثریتی و در کنار آنها، برای اولین بار با شرکت در مراسم نمایشی حزب اوروکمونیست فرانسه، در دفاع از "صلح جهانی" و "صلح" بین دولت‌های ایران و عراق "تشریک مساعی" می‌کرد.

حقیقتی است که ایورتونیسیم بر روی عزار پاشنه می‌چرخد؛ و راه کارگر به بدترین نوع ایورتونیسیم - یعنی از نوع صادقانه‌ی (!) آن - دچار شده است. ما، در "راه کارگر" یا راه رفرمیست؟ "، به روشنی نشان دادیم که درک راه کارگر از مضمون دوران اساسا بر پایه‌ی همان درک رفرمیست‌های توده‌ای - اکثریتی استوار است؛ و روشن کردیم که این تجدید نظر در درک لنینی از عصر حاضر - یعنی عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری - در کشورهای بیستم حزب کمونیست شوروی تنوریزه و تصویب گردید و مطابق احکام و جلسات مشاوره‌ای عملکرد جهانی یافت. ما مهم‌ترین شاخص‌های این تجدید نظر طلبی را (یعنی محوری شمردن تضاد دو اردوگاه، مبارزه‌ی اقتصادی این دو، عمزیستی مسالمت آمیز، گذار مسالمت آمیز، دولت خلقی و همکاری با محافل واقع بین بورژوازی (!) به منظور تحصیل صلح "بادوام" در جهان و ... ) بر شمردیم و تطابق نظریات "راه کارگر" با آنها را به دقت نشان دادیم.

اکنون، مقاله‌ی "اقلیت و دسته گل تازه" ی راه کارگر سند روشن دیگری است در تایید نظرات ما. و بالاخره اینکه ما در تشخیص خود به خطا نرفته بودیم وقتی که در "راه کارگر" یا راه رفرمیست؟ " نوشتیم:

" آنچه را که 'رفرمیسم' اردوگاه سوسیالیسم (در راس آن اتحاد شوروی) می‌نامد، راه کارگر تنها ' اردوگاه سوسیالیسم' ترجمه می‌کند. شعار صلح هر دو نیز یکسان است حتی کلمه به کلمه (تشکیل جبهه که جای خود سازد) پس علل نزدیکی این دو باید روشن باشد اما تفاوت درک‌جاست؟ تفاوت در این است که حزب



## مواضع راست راه کارگرا ...

و ... "ففظ آثارشست های پوپولیتس ممکن است آن را به 'رفرمیسیم' تعبیر نمایند" (همان جا) راه کارگر آسمان و ریسمان را به عم می‌بافد تا شاید مفری بیاید. او می‌گوید:

"اصولا ما اعتقاد نداریم که 'آبادی غای سوسیالیستی' را باید بر تلی از میلیونها اجساد خاکستر شده و جمجمه‌های قربانیان جنگ اتمی بنا نمود!" (همان جا)

ولی مگر ما در "راه کارگر یا راه رفرمیست"؟ چه گفته بودیم که "راه کارگر" از "جنگ اتمی" سخن می‌راند؟ آیا بحث میان ما و راه کارگر مباحثی میان طرفداران و مخالفان "جنگ اتمی" است؟!

ما در "راه کارگر یا راه رفرمیست"، پس از توضیح اینکه درک سر سازمان از مضمون عصر دارای اعمیت تعیین کننده‌ای است، ایده‌های اساسی کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی را به نقد کشیدیم. مصوبات این کنگره "با رد ایده‌های اساسی لنینیسم درباره‌ی عصر امپریالیسم و عصر انقلابات پرولتری، عصر جدیدی را اعلام" نموده و در نتیجه با "جایگزین کردن صلح به مثابه‌ی مساله‌ی محوری عصر به جای انقلابات و جنگهای انقلابی" و تعیین "رقابت دو سیستم به عنوان ویژگی عمده‌ی تکامل جهانی" "آغازگر استراتژی و تاکتیکهای جدیدی شد که راه رشد غیر سرمایه‌داری، رقابت اقتصادی، همزیستی مسالمت آمیز و ... از نتایج آن بودند."

پس، بحث بر سر "جنگ اتمی" یا "جنگ متعارف" نیست! بلکه بحث بر سر این است که این ایده‌ها اساسا تجدیدنظر در مفهوم لنینی از عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری محسوب می‌گردند. سپس، بر این پایه،

ما مبانی مشترک "تنوریک" راه کارگر" با دیدگاه فوق را شکافتیم و علی رغم "ابراز احساسات" ظاهری او علیه حزب توده و "اکثریت"، و مرزبندی بی‌محتوا با "راه رشد غیر سرمایه‌داری"، نشان دادیم که اینها پایه‌های نظری مشترکی دارند.

تمام اینها راه کارگر را برآشفته است، به طوری که عکس العمل‌های ناشیانه‌ای از خود نشان می‌دهد. راه کارگر می‌گوید که ما به او اتهام زده و برای اثبات "اتهام" خود متوسل به جعل و تحریف و مونتازژ شده‌ایم. اما راه کارگر باید این را بفهمد که ما با توجه به اعداف و خط مشی هر سازمان سیاسی ماهیت واقعی آنها را به‌همه نشان خواهیم داد. کما اینکه در مورد دیگر سازمانها نیز انجام داده‌ایم.

اینکه بررسی ما در مورد عقاید و اعداف راه کارگر، ماعیت رفرمیستی نظرات وی را عیان کرده است طبیعی است که موجب آزرده‌گی او بشود، اما شکی نیست که اساس کار ما بر پایه‌ی شناخت واقعیات است و نه بر رعایت احساسات و یا غرض ورزی‌های گروهی و شخصی. راه کارگر باید این را بفهمد و از برخوردهای کودکانه دست بشوید و پاسخگوی ما باشد. هر کسی که روند مبارزه‌ی ایدئولوژیک مابین ما و راه کارگر را دنبال کرده باشد به روشنی در می‌یابد که راه کارگر، به جای پاسخگویی، بهانه می‌گیرد و فحاشی می‌کند.

راه کارگر باید از کلی بافی دست بردارد و حداقل به "حرف" خودش عمل کند! ببینید او چگونه به ما درس می‌دهد:

"مفاهیم عام را سرگز نمی‌توان جایگزین ارزیابی‌های مشخص و سمت گیری روشن در مبارزه

طبقاتی کرد" ("راه کارگر"، همان جا)

اما چرا خود به آن عمل نکرده‌است؟ چرا مضمون شعار "صلح" خود را - و یا به عبارت دیگر، تفاوت دیدگاه خود را با نظریات انحرافی و اپورتونیستی - توضیح نمی‌دهد؟

ما اکنون سعی می‌کنیم، در رابطه با جنگ ایران و عراق شعار، "صلح" راه کارگر را به قلمرو مشخص بکشانیم و، در صحنه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی جاری، منافع طبقاتی مشخص را در پس این شعار "بشر دوستانه" بشناسیم. امروزه، در حالی که، در اثر ادامه‌ی جنگ ارتجاعی، بحران در جامعه ابعاد گسترده‌تری به خود می‌گیرد و برخورد با جنگ و ارائه‌ی راه حلی در جهت پایان دادن به آن و استقرار یک صلح واقعا عادلانه مقلّم مهمی در معادلات سیاسی ایران یافته است، در شرایطی که انقلاب نزدیک پاسخ‌های صریح و روشنی از پیشرو کارگری می‌طلبد، راه کارگر به مارکسیسم "لم" داده، به مشق مفاهیم عام درباره‌ی "صلح" می‌پردازد.

نگاهی به روزنامه‌ها و نشریات مختلف ایورزیسیون نیز نشان می‌دهد که شعار "صلح" اکنون به شعاری "همه‌گیر" مبدل شده است. اکثر این نشریات شعار صلح را با حروف درشت در صفحه‌ی اول خود به چاپ می‌رسانند. از حزب توده و "اکثریت" (مردم صلح می‌خواهند، جنگ را قطع کنید) گرفته تا مجاهدین (صلح، صلح، آزادی) و ایضا "راه کارگر"، جملگی، عزم کرده‌اند تا "صلح" را به رژیم جمهوری اسلامی تحمیل کنند!

حزب توده می‌گوید: "ما از روز نخست معتقد بودیم و امروز نیز بر آنیم که اختلافات موجود بین دولتها باید از طریق مذاکرات سیاسی حل و فصل شود."

اما

"سران جمهوری اسلامی همه

## مواضع راست راه کارگرا ...

تلاش ها در راه پایان دادن به جنگ خانمان برانداز را عقیم گذارده اند " ( پلنوم ۱۸ حزب توده، بهمن ۱۳۶۲ )  
"اکثریت" می گوید:

" برقراری صلح بین دو کشور همسایه ایران و عراق بر اساس اصول عدم تجاوز، احترام به تمامیت ارضی دو کشور، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و حل مسالمت آمیز اختلافات فی مابین ضربه مهلکی به توطئه امپریالیسم و ارتجاع در کشور و در منطقه است " ( پلنوم کمیته مرکزی اکثریت، آبان ۱۳۶۳ )  
"راه کارگر" می گوید:

" با تبلیغ این ایده به ظاهر انقلابی و چپ که گویا صلح قطعا در گرو سرنگونی رژیم است، بی شماری مبارزه مردم برای تحمیل صلح به رژیم تبلیغ می شود " .  
مجاهدین نیز، به همین ترتیب، پرچم " صلح " را برافراشته اند و ... اما از تنها چیزی که صحبت نمی شود این است که این " صلح " ادعایی چگونه حاصل خواهد شد؟ صلح دموکراتیک یعنی چه ؟ شعار صلح ارتباطی با شعارهای بلاواسطه انقلابی دارد و یا اینکه هدف همانا تامین صلح در چارچوب رژیم موجود است ؟ و، در یک کلام، صلح بر پایه ی رژیم یا انقلاب ؟

کلیه ی شواهد دلالت بر این دارند که این شعار همانا بیان فشرده ی سیاستی مشخصا رفرمیستی است . نه تنها این گروه ها ( و ایضا راه کارگر ) صلح را در چارچوب رژیم موجود در نظر دارند و رابطه ای میان این شعار و شعارهای انقلابی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نمی بینند، بلکه اصولا، بنابه ماهیت طبقاتی خود،

در نقش مصلحان اجتماعی در حقیقت به نجات کل سیستم برخاسته اند .  
مواضع اینها در قبال جنگ ادامه ی سیاستهای پیشین آنهاست . چگونه ؟  
هنگامی که جنگ ارتجاعی در گرفت، کلیه ی این احزاب و سازمانهای رفرمیست و خرده بورژوازیی به تبلیغ " جنگ میهنی " پرداختند . آنها به احساسات شوونیستی توده ها دامن می زدند و کارگران را به دنباله روی از بورژوازی خودی دعوت می کردند . بدین ترتیب، آنها کارگران را تحمیل می کردند و خود، برای دفاع از " میهن " به صفوف بورژوازی پیوستند .

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، که در آن زمان - پس از خیانت اکثریت کمیته ی مرکزی - یک انشعاب را از سر گذرانده بود، و پس از یک دوره مبارزه ی ایدئولوژیک بر محور مبرم ترین مسایل جنبش، نظیر قدرت سیاسی و ...، امر افشا و انفراد و منزوی کردن اپورتونیسم راست را به عنوان خطر عمده در جنبش کارگری به پیش می برد، با آغاز جنگ، به طور همه جانبه ای از مارکسیسم انقلابی دفاع و هویت چپ انقلابی را تثبیت کرد . سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به مبارزه با مهملات شوونیستی برخاست و، با افشا کردن ماهیت ارتجاعی جنگ، یک بار دیگر ثابت کرد که شایستگی رهبری طبقه ی کارگر را دارد .

بله ! اما اگر امروزه حتی " راه کارگر " عم ناگزیر از پذیرش ماهیت ارتجاعی جنگ شده است، باید دانست که این هنوز به معنی هیچ گونه " پیشرفتی " نیست . تنها پذیرش ارتجاعی بودن ماهیت جنگ - موضعی که چپ انقلابی از آغاز استوار بر آن پای فشرده - صرفا به معنی زانو زدن در مقابل واقعیت است . همان طوری که امروز پذیرفتن

سرنگونی رژیم - و یا آن گونه که " برخی " می گویند " رژیم خمینی " - به تنهایی کافی نیست ، همان طوری که پذیرش شعار " انقلاب " ( نرجایی که مجاهدین هم از آن دم می زنند و رژیم جمهوری اسلامی سم به نام آن کشتار و شکنجه می کند ) هیچ وظیفه ای را مشخص نمی کند، به همین ترتیب، امروزه، پذیرفتن صرف ارتجاعی بودن جنگ مهم نیست . آنچه اکنون انقلاب و رژیم را از یکدیگر متمایز می کند همانا پذیرش این واقعیت است که، برای برقراری یک صلح واقعا دموکراتیک، رژیم موجود باید به شیوه ی انقلابی و در یک جنگ داخلی سرنگون شود .

امروز نیز این گروه ها، با اعلام شعار " صلح " و تحمیل آن به رژیم جمهوری اسلامی، در چشم کارگران و زحمتکشان خاک می پاشند . چرا ؟ چرا دفاع طلبی آن زمان این احزاب و صلح طلبی فعلی آنان از ماهیت یکسانی برخوردار است ؟ و چگونه آنها کمر به نجات کل سیستم بسته اند ؟

هر مارکسیستی به درستی بر این حقیقت که مساله ی اساسی هر انقلاب قدرت سیاسی است وقوف دارد . اکنون نیز کلیه ی " مسایل مورد مشاجره به نحو اجتناب ناپذیری و به صورت ارگانیک با انقلاب و قدرت سیاسی گره می خورد " ( کار، شماره ی ۱۸۸ )  
حزب توده و " اکثریت " که تئوری " راه رشد ... " چراغ راهشان است، با " خلقی " ، " ضد امپریالیست " و " مستقل " دانستن جمهوری اسلامی، از آن دفاع کردند و، پس از آغاز جنگ نیز، به طور همه جانبه ای از رژیم حمایت نمودند . استراتژی اینها همواره نفوذ در ارگانهای دولتی ( استفاده از پارلمان )، تشویق دولت به " ملی " کردن بازرگانی خارجی، اجرای بند " ج " و گسترش مناسبات اقتصادی و سیاسی با شوروی بود تا، بدین

## مواضع راست راه کارگرا ...

طریق، ایران را از دایره‌ی مناسبات سرمایه‌داری کنده به زنجیره‌ی اردوگاه سوسیالیسم جوش بدهند! این جوهر "راه رشد" است. در این "راه" دولتی با ترکیب: "جبهه متحد نیروهای ملی و دموکراتیک جامعه یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران میهن پرست و مترقی و لایه‌هایی از بورژوازی متوسط و کوچک" (بیانیه‌ی مشترک حزب توده و اکثریت، ۱۳۶۴) رسالت گذار به سوسیالیسم را (البته به رهبری پرولتاریای بین‌المللی!) به عهده می‌گیرد. اما مجاهدین، با اینکه حزب توده را لعنت می‌کردند، آنان نیز لحظه‌ای در دفاع از میهن اسلامی درنگ ننمودند. چرا؟ زیرا که اختلاف آنان با حزب توده بر سر انقلاب یا رفرم نبود، بل بر حول انتخاب یکی از دو جناح بورژوازی درون حاکمیت دور می‌زد. از همین رو، مجاهدین تردیدی در محکوم کردن جنبش ترکمن صحرا و سپس جنبش مسلحانه‌ی کردستان به خود راه ندادند. در دفاع از مناسبات سرمایه‌داری حرفی نبود.

بنا بر این، آیا تعجب دارد که امروز عمر دوی آنها از "خط امام" بریده و مشترکا (هر چند جدا از هم) "خط صلح" را پیش می‌برند؟ خیر! زیرا استراتژی اینان (و ایضا "راه کارگر") رفرم است.

اینان از توفان نزدیک در عراسند: هر يك به طریقی، اما عمگی در این موضوع متفق القولند که، اگر ایران "منفجر" شود، آنگاه دیگر تمام منطقه را به انقلاب خواهد کشید. رجوی این موضوع را آشکارا در مصاحبه‌ای با يك روزنامه‌ی عربی زبان بیان می‌کند: "تنها راه جلوگیری از انفجار ایران که تمامی منطقه را نیز به انفجار خواهد کشاند عمانا

استقرار تنها آلترناتیو مشروع یعنی شورا است" (نقل به معنی از مصاحبه) حزب توده عم (به تبع حزب کمونیست شوروی) از تنبیر و تحولات احتمالی در ایران بیمناک است. در زمان شاه، از دار و دسته‌ی دور اندیش حاکمیت (انصاری) دفاع کردند؛ و، سپس، در زمان خمینی، مقاومت خلقهای ایران را "تحریک امپریالیست‌ها" خواندند. امروز، که حزب توده و اکثریت با سلاحی که خود علیه دیگرانش تیز کرده بودند سرکوب شده‌اند، برای سیاست "نوین" توجیه می‌تراشند و از غلبه‌ی "جناح راستگرا" سخن می‌گویند. می‌گویند که جنک تا مقطع عقب راندن دشمن بر سر مرزها انقلابی بوده است (!) و "پس، ما عیت" خط سفید صلح" چیست؟ امروز که بحران انقلابی حاکم بر جامعه انفکاک را حول مساله‌ی اساسی انقلاب، یعنی قدرت سیاسی، دامن زده و دو خط مشی متضاد را قطعاً رویاروی هم قرار داده است، سیاست "صلح" در خدمت چه اهداف و منافع واقعی قرار دارد؟ رفرم یا انقلاب؟

حزب توده، انجمن حجتیه را "پایگاه ارتجاع و امپریالیسم" (!) می‌داند. او هنوز هم "جناح چپ" (!) رژیم را، که به "سازش غیر اصولی" با جناح "راست" تن داده است، سرزنش می‌کند. "اکثریت" می‌گوید: "جهت اصلی مبارزه سازمان اکثریت پایان دادن به حاکمیت ارتجاع است" و معتقد است که:

"مبارزه دو سازمان ("اکثریت" و مجاهدین) در استقرار صلح و علیه اختناق و ارتجاع حاکم بر کشور امکان همکاری دو سازمان را فراهم آورده است" (پلنوم

اکثریت، ۱۳۶۳).

البته، این مهم نیست که ایشان به ایجاد "جبهه متحد" نایل بیایند یا نیایند. آنچه اهمیت دارد دشمنی همه‌ی آنها با خط مشی انقلابی، یعنی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق، در درجه‌ی اول و سپس برخورداری از اصول مشترک در مورد قدرت سیاسی و خط مشی یکسان و رفرمیستی می‌باشد. "صلح" مورد نظر آنها صلحی است مبتنی بر بند و بست، به مذاکره نشانیدن رژیمهای ایران و عراق، ستاندن امتیازاتی از رژیم به نفع رفرم، و حفظ دولت بورژوازی و سیستم سرمایه‌داری با حذف جناحهایی از رژیم. آنها دو نقطه از يك "خط" اند، چه به عم پرخاش کنند، چه با هم سازش. دو راه بیشتر وجود ندارد: یا باید از انقلاب دفاع کرد، یعنی پذیرفت که بدون شکستن ماشین (نظامی - بوروکراتیک) دولتی بورژوازی و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق، چیزی به نام دموکراسی برای زحمتکشان و صلح دموکراتیک به نفع محرومان نمی‌تواند در میان باشد، که پذیرش این امر مستلزم قبول تاکتیکیهای انقلابی، یعنی تبدیل جنک فعلی به جنک داخلی علیه رژیم جمهوری اسلامی، است و یا باید به راه رفرم رفت: از دولت ائتلافی با "بورژوازی متوسط" دفاع کرد و از انقلاب گسست، که ابزار آن نیز "صلح" ارتجاعی است که در چارچوب رژیم فعلی نیز میسر است. امروزه بحران انقلابی، راه را بر "واسطه" گری میان انقلاب و رفرم بسته است. به همین دلیل است که "سانتر" ی نظیر راه کارگر، در مسیر وقایع، همچون غریقی آشفته در امواج نظریات ضد و نقیض خود گرفتار آمده است. "راه کارگر" بدون وظیفه "از حال تعادل خارج شده است: با هر چیز موافق و در عین حال مخالف است! و این، خود، عین بحران





## گزینه‌هایی از نشریات و اطلاعیه‌ها

هدف از اختصاص دادن صفحه‌ی "گزینه‌هایی از نشریات و اطلاعیه‌ها" در جهان، آشناساختن خوانندگان با دیدگاه‌های جریان‌های سیاسی گوناگون است. ما قصد داریم با ارائه‌ی برخوردی انتقادی به مواضع این جریان‌ها، دیدگاه‌های آنها را در معرض قضاوت آگاهانه‌ی خوانندگان جهان قرار دهیم.

### نارضایتی در صفوف هواداران مجاهدین اوج می‌گیرد

خود را از چارچوب تفکرات سنتی مجاهدین خلاص کرده، خط و مشی اصولی و انقلابی اتخاذ کنند. اینکه اینان تا چه حد بتوانند به اصول انقلابی دست یابند، آینده روشن خواهد کرد. بخشی از این معترضین در تاریخ ۲۵ مرداد با امضای "هواداران مجاهدین خلق ایران - لندن" اطلاعیه‌ای صادر کردند که فسمتهایی از آن را می‌خوانید:

"... اپورتونیست‌های راست به سردمداری مسعود رجوی تحت عنوان 'انقلاب نوین ایدئولوژیک'، ..."

### حتی "توفان" هم حاضر به همکاری با رجوی نیست

برگزید که بنیان اتحاد شورای ما را درسم ریخت. مطابق اطلاعیه مورخ ۱۶ اسفند ۶۳ "اولا" از نظر این سازمان 'رعبری نوین مردم ایران' دیگر شورا نبوده بلکه 'رعبری سازمان مجاهدین' است و شورای ملی مقاومت نیز 'تحت چتر ایدئولوژی' رعبری این سازمان قرار داد و ثانیاً "برخورد عکس العملی و غیرمنطقی این سازمان به برخی نیروهای منتقد چپ خارج از شورا بعنوان 'متحدین عینی ارتجاع' و هم طراز قراردادن آنها با سلطنت طلبان و محافل وابسته به امپریالیست ... نه تنها مقبولیت عامه نداشته، بلکه دقیقاً" به بنیادهای سیاسی و اخلاقی شورا ضربه زده و بدین طریق دفاع ما را از شورای ملی مقاومت ایران دچار مشکل نموده است ... لذا حزب کار ایران ... از این پس قادر به همکاری با شورای ملی مقاومت نبوده و کناره گیری خود را از آن اعلام می‌دارد."

سقوط سیاسی سازمان مجاهدین و شکست سیاست‌های آن در سال‌های اخیر و نزدیکی‌اش با امپریالیسم و به ویژه "انقلاب ایدئولوژیک" اخیر مسعود رجوی و مریم عضدانلو باعث شده است که بخش وسیعی از اعضا و هواداران این سازمان علیه رعبری کنونی به اعتراض برخیزند و درصدد نجات سازمان مجاهدین از وضعیت بن بست کنونی برآیند. گرچه این معترضین در انتقاد به سیاست‌های سازمان مجاهدین به نکات صحیحی اشاره می‌کنند، ولی هنوز نتوانسته‌اند

در اوایل تشکیل "شورای ملی مقاومت"، سازمان مجاهدین، با استفاده از سازشکاری جریان‌های چند نفره‌ای که خود را "حزب" یا "سازمان" ... مارکسیست می‌نامیدند، دست به تبلیغات وسیعی زد تا "شورا" را اتحادی از نیروها و سازمان‌های مختلف سیاسی جلوه دهد. اگرچه در سمان موقع نیز واضح بود که "مارکسیست ما" ی شورایی ما تنها نقش ناپید و تمجید از نظریات مجاهدین را به عهده دارند، اما امروز دیگر حتی "حزب کار ایران" (توفان) که همچنان در پی سازماندهی انقلاب بورژوا دموکراتیک برای رعایی از جامعه‌ی نیمه فئودال - نیمه مستعمره ایران "است، امکانی برای همکاری با مجاهدین نمی‌بیند. این "حزب"، با صدور اطلاعیه‌ای در ۲۶ تیر ۱۳۶۴ اعلام می‌کند: "... سازمان مجاهدین خلق ایران بعنوان عمده‌ترین نیروی شورابراساس آن 'نقش محوری' ای که برای خویش قائل بود راه دیگری

دست به تجدیدنظر در معیارهای ایدئولوژیک و سنن انقلابی سازمان مجاهدین خلق ایران زده و برای ادامه سلطه‌ی اپورتونیستی خود بر سازمان ... با سوءاستفاده از اتوریته تشکیلاتی، امکانات سازمان را بکار گرفته تا نوع جدیدی از ولایت فقیه را به جنبش ... تحمیل نمایند ... عدم سقوط ضربه‌ای خمینی و شکست‌های نظامی، اپورتونیست‌های راست را بر آن داشت تا ... بجای تکیه بر توده‌های مردمی برای سرنگونی رژیم ارتجاعی خمینی و مبارزه با امپریالیست‌ها، سیاست باصطلاح 'دیپلماسی انقلابی' پیشه کرده و خط 'جلب و جذب' امپریالیست‌ها ... را اتخاذ کنند ... در راستای چنین سیاست‌هایی است که جریان غیرمجاهد به رعبری مسعود رجوی ... ، اعضا و هواداران را که بر مواضع اصولی مجاهدین خلق ایران پای می‌فشارند عناصری 'خائن' و 'مجعول' قلمداد کرده و نیروهای انقلابی و مترقی منتقد را گروهک، مشکوک و متحد ارتجاع ... خوانده و همگی را در عداد ضدانقلابیون قلمداد می‌کنند ... هموطنان عزیز، نیروهای انقلابی و مترقی، هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران، از آنجا که مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم جدا از مبارزه با اپورتونیسم نبوده، و از آنجا که تداوم این جریان انحرافی راست می‌تواند پیروزی جنبش را بتأخیر انداخته یا با نحراف بکشاند ... ، لذا برخورد با اپورتونیسم تنها مربوط به مجاهدین نبوده بلکه مربوط به کل جنبش است و این وظیفه تمامی نیروهای انقلابی و مترقی بطور عام و هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران بطور خاص می‌باشد که در افشا و طرد این جریان راست که سختی با مجاهدین خلق ندارند کوشش نموده تا با جبران عرچه سریعتر ضایعات وارده از طری اپورتونیستی‌های راست، تمامی نیروهای خود را در جهت سرنگونی رژیم قرون وسطایی و ضد خلقی خمینی بکار گیرند.

# فرخی یزدی

## شاعر آزادی و انقلاب



به مناسبت گرامیداشت یاد او در چهل و ششمین سالگرد به خون تپیدنش

نفر دیگر، از تهران به شوروی دعوت شد و رباعی زیر را در این مورد سرود:  
در جشن کارگر جو زخم فال انقلاب  
دیدم بفال نیک بود حال انقلاب

من هم به نام خطه ایران سیاس‌گویی  
بر قائدین نامی و عمال انقلاب  
چندی بعد از طرف مردم یزد به نمایندگی مجلس  
انتخاب گردید. در مجلس نیز تا مین نداشت وبه خاطر  
مواضع انقلابی و آشتی ناپذیرش دشمنی بسیاری را نسبت  
به خود برانگیخت؛ حتی یکبار مورد ضرب و شتم قرار  
گرفت. بعد از این دوره، مخفیانه از ایران فرار  
کرد. ابتدا به مسکو و سپس به برلین رفت و در آنجا  
در نشریات پیکار و نهضت به مبارزه قلمی خود  
ادامه داد. زندگی اش در برلین با دشواری همراه بود  
و از نظر مالی در تنگنا قرار داشت. در این هنگام،  
تیمور تاش، وزیر دربار رضا شاه، به او تا مین  
داد تا به ایران باز گردد؛ و فرخی نیز، پس از  
مدتی، به ایران باز گشت (حدود سالهای ۱۲-۱۳۱۱).  
حدود یک سال در تهران زندگی کرد تا اینکه  
یکی از طلبکارهای قدیمی اش (کسی که فرخی پیشتر  
برای روزنامه‌ی طوفان از او مقادیری کاغذ خریده  
بود و هنوز مبلغی به او از همین بابت بدهکار بود)  
طلب خود را به اجرا گذارد؛ و فرخی، از آنجا که  
نمی‌توانست آن پول را بپردازد، به زندان افتاد.  
می‌گویند که آن شخص را به چنین اقدامی تحریک کرده  
بودند. در زندان دم از انتقاد نسبت به حکومت و  
شخصیت‌های دولتی فرو نیست، تا اینکه به جرم  
"اسائه‌ی ادب" به "مقامات عالی‌بهره کشور" در زندان  
محاکمه و سرانجام به سه سال حبس تادیبی محکوم شد.  
باز خاموش‌ننشست و فریاد اعتراض را، رساتر از  
پیش، در داخل زندان سر داد. زندانبانان نیز مدام  
او را از این زندان به آن زندان منتقل می‌کردند.  
یکبار در غذایش سم ریختند، ولی متوجه شد و آنرا  
نخورد. تا اینکه در اواخر مهرماه ۱۳۱۸، سرانجام،

محمد فرخی در سال ۱۲۶۷ شمسی در شهر یزد به  
دنیا آمد. از همان روزگار نوجوانی، دارای طبیعی  
سرشار در شعر، روحی سرکش، سری نترس و زبانی حقگو  
بود. سرنوشت او با سرنوشت شاعران مبارزی که جان  
خود را در راه احقاق حقوق ملت و مبارزه بسرعلیه  
ارتجاع و استعمار و استعمار از کف داده‌اند گره  
خورده است.

بیست سال بیشتر نداشت که ضیغم الدوله قشقائی  
حاکم یزد دستور می‌دهد تا لبانش را با نخ و سوزن  
به هم بدوزند، چرا که از "مسمط وطنی" او به خشم  
آمده بود. در آخر این شعر فرخی سروده بود:  
این وطن در حال نزع و خصمش اندر پیش و پس  
و ه چه حال نزع کورا نیست بیش از یک نفس

داروی او اتحاد و همت ما هست و بس  
لیک این فریادها را کی بود فریاد رس  
ای هواخواهان ایران نوبت مردانگی است  
پای غیرآدمیان نی وقت جنگ خانگی است

این واقعه هنگامی صورت گرفت که هنوز چندسالی  
از "مدور" فرمان مشروطیت نگذشته بود و ملت تب  
و تاب انقلابی داشت. فرخی، در این مرحله، از فرقه  
دمکرات بود. در این قضیه، دمکراتهای تهران نیز به  
دفاع از او برخاستند. پس از چندی به تهران آمد و  
تحت تاثیر افکار سوسیالیستی و به ویژه ایدئولوژی  
بین الملل سوم قرار گرفت. او تا پایان عمر به موضع  
انقلابی و خلقی خود وفادار ماند. در هنگام نخست  
وزیری وثوق‌الدوله به علت مخالفتی که با قرارداد  
۱۹۱۹ ابراز داشت به زندان افتاد. سپس، در کودتای  
۱۲۹۹ نیز، مدتی زندانی گردید. در سال ۱۳۰۰، روزنامه‌ی  
طوفان را تاسیس کرد. این روزنامه در پایه ریسی  
سنت روزنامه‌نگاری چپ در ایران سهم بسزائی دارد.  
طوفان، در طول عمر خود، بیش از پانزده بار توقیف  
شد و هر بار با پیگیری و اراده‌ی شکست ناپذیر فرخی  
مجدداً به فعالیت ادامه داد. به مناسبت شرکت در جشن  
دهمین سالگرد انقلاب اکتبر، فرخی، به همراه چند

به روش متداول سیاه چالهای دوره‌ی رضا شاه، "پزشک احمدی" با تزریق آمپول طلا او را از پای درآورد. ولی چیزی که رضا خانها، با پزشک احمدی هایشان، نتوانستند و نخواهند توانست در گلوی پوپندگان راه آزادی همچون فرخی‌ها و سلطانپورها خفه کنند فریاد اعتراض، روح مبارزه و سرشت انقلابی است. در حق این رادمردان باید با خود فرخی همدا شد و گفت:

هرگز دل ما زخم در بیم نشد

دار بیم ز صاحبان دیهیم نشد

ای جان به فدای آنکه پیش دشمن

تسلیم نمود جان و تسلیم نشد

در اشعار فرخی موارد زیادی که بیانگر آزادی، افکار انقلابی و جهان بینی مترقی اوست وجود دارد؛ و ما در پایین نمونه‌هایی از آنها را، بدون آنکه نیازی به شرح و تفصیل بیشتری داشته باشند، برای خوانندگان می‌آوریم.

در ستایش از آزادی و انزجار از استبداد و ارتجاع سروده است:

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی

دست خود ز جان شستم از برای آزادی

تا مگر به دست آرم دامن و مالش را

می‌دوم به پای سر در قفای آزادی

با عوامل تکفیر صفا ارتجاعی باز

حمله می‌کند دایم بر بنای آزادی

در محیط طوفان زای، ماهرانه در جنگ است

ناخدای استبداد با خدای آزادی

شیخ از آن کند اصرار بر خرابی احرار

چون بقای خود ببیند در فئای آزادی

دامن محبت را گر کنی ز خون رنگین

می‌توان ترا گفتن پیشوای آزادی

فرخی ز جان و دل می‌کند در این محفل

دل نثار استقلال، جان فدای آزادی

و یا:

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی

که روحش جهان است نام آزادی

به پیش‌اهل جهان محترم بود آنکس

که داشت از دل و جان احترام آزادی

چگونه پای‌گذاری به صرف دعوت شیخ

به مسلکی که ندارد مرام آزادی

هزار بار بود به ز صبح استبداد

برای دسته‌ی پا بسته، شام آزادی

به روزگار قیامت بپاشود آن روز

کنند رنجبران چون قیام آزادی

اگر خدای به من فرمتی دهد بیکروز  
کشم ز مرتجعین انتقام آزادی

زیند بندگی خواجه کی شوی آزاد

چو فرخی نشوی گرام آزادی

در وصف کارگر آورده است:

شوریده دل به سینه به‌عنوان کارگر

شورید و گفت جان من و جان کارگر

شاه و گدا فقیر و غنی کیست آنکه نیست

محتاج زرع و زارع و مهمان کارگر

سرمایه‌دار از سر خوان راندش ز جور

با آنکه هست ریزه خوار خوان کارگر

آتش به جان او مزین از باد کبر و عجب

ای آنکه همچو آب خوری نان کارگر

ترسم که خانه‌ات شود ای محتشم خراب

از سیل اشک دیده‌ی گریان کارگر

یا کاخ رفعت تو بسوزد ز نثار قهر

از برق آه سینه‌ی سوزان کارگر

و یا:

سرمایه اغنیا اگر کار کند

بازحمت دست کارگر کار کند

جانم به فدای دست خون‌آلودی

کز بهر سعادت بشر کار کند

در باره " جنگ صنفی " سروده است:

در کشور ما که جنگ اصنافی نیست

حاکم بجز از اصول اشرافی نیست

این است که بر خطای یک تن ناچار

صد مدرک و درج ده سند کافی نیست

و در جای دیگر می‌گوید:

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود

کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود

در صف حزب فقیران اغنیا کردند جای

این دو صف را کاملاً از هم جدا باید نمود

این بنای کهنه‌ی پوسیده ویران گشته است

جای آن با طرح نو از نو بنا باید نمود

تا مگر عدل و تساوی در بشر مجری شود

انقلابی سخت در دنیا به پا باید نمود

مسکنت را محو باید کرد بین شیخ و شاب

معدلت را شامل شاه و گدا بساید نمود

از حصیر شیخ آید دم به دم بوی ریا

چاره آن باریا با بوریا بساید نمود

فرخی بی ترک جان گفتن در این ره پامنه

زانکه در اول قدم جان را فدا باید نمود

در مذمت سرمایه‌داری و هشدار به سرمایه‌دار می‌گوید:

۵۰

به مثابه یک ایدئولوژی و به مثابه استراتژی و تاکتیک چیست

و چه نقش و اثری در جنبش انقلابی معاصر دارد؟

### توضیح

بخش اول جزوه‌ی مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی، نوشته‌ی رفیق بیژن جزینی، در شماره‌ی پیش جهان چاپ شد. در این شماره بخش دوم و در شماره‌ی بعدی بخش پایانی این جزوه چاپ می‌شود. همانطور که در شماره‌ی پیش توضیح داده شد، هدف رفیق جزینی از نوشتن این جزوه "تبیین علل پیدایش دین در جوامع بشری و فونکسیون آن و ترویج مارکسیست - لنینیستی آتئیسم و همچنین، آگاه کردن جنبش کمونیستی از خطرات جریانهای مذهبی همچون سازمان مجاهدین است. در بخش اول جزوه، رفیق جزینی نقش دین به‌طور عمده و نقش اسلام به‌طور خاص را بررسی می‌کند. در این بخش اسلام به اصطلاح متجدد، یا به بیان امروزی‌تر "اسلام راستین" ارزیابی می‌شود و رفیق جزینی نشان می‌دهد که کوششهای جریانهای مثل مجاهدین برای تحدید اسلام "کوششهایی است که برای انطباق این مذهب با جامعه‌ی سرمایه‌داری... به عمل می‌آید و هدفش این است که وابستگی طبقاتی اسلام و فئودالیسم را تبدیل به وابستگی سرمایه‌داری کند."

137

## اسلام در حال حاضر

بعضی محافل روشنفکر مذهبی طی چند دهه‌ی اخیر از اسلام متجدد و تصفیه شده سخن می‌گویند. این محافل، مذهب نوهدی عامی را که توسط دستگاه مذهبی اداره می‌شود به‌عنوان اعتقادات خرافی غیراصیل و آلودگی‌های مضر و مردود شناخته، از اسلام منزله صدر اسلام و اسلام توجیه شده در عصر حاضر سخن می‌گویند. باید این پدیده را بررسی کرد و شناخت. ادیان و مذاهب کچه در طول زمان تغییر می‌یابند و حاشیه و زائنده‌هایی

بنا بر مکان و زمان و موقعیتهای تاریخی و جغرافیایی به آنها اضافه می‌شود. معذالک از یک تحجر و دکماتیسم خاص برخوردارند و مبانی و شرایع اصلی همچنان در کنار دیگر عقاید حفظ می‌شود. لکن در مقابل این تحجر و سکون، جامعه حرکت می‌کند و تکامل می‌یابد و ضرورتهای اجتماعی و اقتصادی، تجدید نظر در مذهب را الزام‌آور می‌سازد. مثلا جنبش "لوتری و پروتستان" در دین مسیحیت به خاطر انطباق این دین با جامعه‌ای در حال دگرگونی که پایان عمر فئودالیسم را آشکار می‌ساخت، بوده است. مذهب پروتستان مقتضیات جامعه‌ی سرمایه داری را از عمان آغاز ظهور پیش بینی کرده است و کاتولیسم با اینکه در مقابل این تجدید نظر طلبی مقاومت کرده لکن سرانجام خودش نیز در مقابل این ضرورتهای تاب نیاورده و به قسمتی از اصلاحات تسلیم شده است. روشنفکران جوامع اسلامی در قرن اخیر با آشنایی با مسایل اجتماعی نوین و با تماس با جامعه‌ی صنعتی غرب و تحت تاثیر تحولات اجتماعی جامعه‌های استعمار زده به کهنه بودن اسلام و لزوم انطباق آن با این مقتضیات پی برده‌اند و جناحهایی از این روشنفکران تمایل به اصلاح و تجدید طلبی در اسلام را برای حفظ و ادامه‌ی حیات این دین لازم شمردند و به کوششهایی در این زمینه دست زدند. این کوشش اصلاح طلبانه در جنبه‌های زیر ظاهر شده است:

الف - مردود شناختن مبانی و مفاهیم عادی و پیش یا افتداده‌ای که توده و عوام از قرآن ادراک می‌کنند و تفسیر

آیات و محتوای قرآن به صورت فلسفی و با کمک گرفتن از مکتبهای فلسفی متفاوتی. به این ترتیب زبان قرآن کاملا زبان تمثیلی می‌شود که برای خواص معانی دیگری جز معنی‌هایی که برای عوام الناس دارد پیدا می‌کند و بدین ترتیب فاصله‌ی هزار و سیصد سال تکامل جامعه‌ی بشری و به عبارت دیگر فاصله‌ای که بین اعراب بدوی شبه جزیره‌ی عربستان (و نه متعذر این پیامدهای قرن ششم میلادی) و مردم قرن اتم وجود دارد پر می‌شود. ب - نابوعا، یعنی محرمات اسلام و مقدسات این دین و به خصوص مذهب شیعه با توسل به علوم توجیه می‌شود. به این ترتیب تحریم "الحم الخنزیر"، "المسکرات"، با پزشکی نوین توجیه شده و فیزیک و شیمی و دیگر علوم تجربی نقش علم کلام قرون وسطایی را در توجیه مذهب ایفا می‌کند. به این ترتیب می‌شود علوم جدید را پذیرفت و مسلمان ماند، می‌شود استاد ترمودینامیک بود و طهارت را از این دیدگاه بررسی کرد.

ج - کوشش می‌شود آیاتی از قرآن بیرون آورده، شود که با تمایلات اجتماعی ترقیخواهانه‌ی عصر ما انطباق داده شود و در مقابل دعاها و صدها آیه که نظام اجتماعی کهن را توجیه و تایید کرده است مورد اغماض قرار می‌گیرند. چنانچه می‌دانیم قرآن نه فقط روابط فئودالی را مورد تایید قرار داده بلکه بردگی را نیز پذیرفته است و اسارت زنان را که امری عادی بود صحه گذاشته است کچه نسبت به دوره‌ی ماقبل خود، در مقابل قبایل بدوی عرب تمایلات مترقی تری نشان

داده باشد. ولی اصلاح طلبان روشنفکر در این میان آیهی "للزرع و الزارع" را مستمسک قرار داده، الغای فنودالیسم را با آن مطالعه می‌کنند. همچنین است کوششهایی که در انطباق آیات قران با سوسیالیسم به عمل می‌آید. علی‌رغم این کوششهای روشنفکرانه باید دانست که توده‌ی مدّعی از این تفسیرها و تعبیرها به دور است. توده‌ی مذهبی اسلام و شیعه‌ی اثنی عشری دستگاه ارتجاعی مدّعی را قبول دارد و کوششهای این اصلاح طلبان تا کنون در محیط بسیار کوچکی محدود مانده است. به این ترتیب صرف نظر از اینکه تعبیرهای تجدد طلبانه، خود کوشش عبث در جهت زنده کردن آیینی است که محکوم به فنا و نیستی شده است و با تمایلات ترقیخواهانه‌ی بشر معاصر عمامنگی ندارد، از نظر پذیرفته شدن در جامعه توسط توده‌های عقب مانده‌ی مدّعی نیز محکوم به شکست است. این کوششها قادر نیست در سطح جامعه، مدّعب را نو و اصلاح کند حتی اصلاح طلبان قادر نخواهند بود که تفسیرها و تعبیرهای خود را به توده‌ی مدّعی عرضه کنند. به این ترتیب این جماعت روشنفکر محکوم به دنباله‌روی از نحوه‌ی تلقی مذهبی عوام بوده و ناچارند سیادت مراجع مدّعی مورد احترام توده‌ها را در کلیه‌ی مسایل مدّعی بپذیرند. نتیجه‌ی اینکه در بررسی موقعیت مذهب در جامعه نباید مذهب این عده‌ی قلیل روشنفکران مورد توجه قرار گیرد، بلکه برعکس باید آن اسلام و آن شیعه‌ی دوازده امامی که با تمام موعومات و خرافاتش مورد قبول و به میل توده‌هاست به رسمیت شناخته شده و همواره تسلط حاکمیت دستگاه ارتجاعی مدّعی روی جریانهای مذهبی توده به حساب آیند. به این ترتیب مذهب نمی‌تواند در لباسی که اصلاح طلبان روشنفکر به آنها می‌پوشانند از ضربات مهلکی که علوم جدید و

ایدئولوژی مترقی به آن وارد می‌سازد برحذر بماند.

## اسلام به مثابه ایدئولوژی چه تناقضاتی

### با مارکسیسم لنینیسم دارد؟

ما در بحث مقدماتی، اسلام را به‌طور مختصر و فشرده معرفی کردیم. برای تحلیل دقیق و مشروح اسلام می‌توان مباحثی را که مورد اشاره قرار گرفت بسط داده و در تشریح علمی این دین و مذاهب آن صدها فاکت را به‌کار گرفت. اینک مساله‌ای که در مقابل ماست این است که معلوم کنیم اسلام و به‌طور کلی دین می‌تواند در کنار و یا در تلفیق با مارکسیسم لنینیسم ایدئولوژی یک جهان مترقی قرار بگیرد یا نه؟ چنانچه می‌دانیم ناسیونالیسم ایدئولوژی بورژوازی است. در جامعه‌های استعمار زده،

بین دو قطب ایدئولوژیک در نوسانند. قشرهای مرفه‌تر به‌سوی ایدئولوژی بورژوایی تمایل دارند و قشرهای محروم و ستمکش به ایدئولوژی پرولتاریا تمایل می‌شوند. با همه‌ی اینها ترکیب ناسیونالیسم و سوسیالیسم با مذعب و سوسیالیسم یا مارکسیسم لنینیسم و مذعب ماعت ایدئولوژی بورژوایی را تغییر نمی‌دهند. در جامعه‌ی صنعتی بورژوایی، استعمار در گذشته ناسیونال - سوسیالیسم و سوسیال - مسیحی را به‌وجود آورده است. هر دو پدیده‌ی کاملاً ارتجاعی بوده‌اند ولی در جامعه‌های استعمار زده سوسیال - ناسیونالیسم (مثل احزاب بعث متحد سوسیالیستی - عرب) به مثابه‌ی ایدئولوژی بورژوازی ملی و قشرهای تابع آن در مراحل از مبارزه‌ی ضدامپریالیستی جنبه‌ی ترقیخواهانه دارد. در کشورهای اسلامی و به خصوص عرب اغلب سوسیالیسم ناسیونالیستی رنگی از اسلام نیز دارد و در نتیجه

**چنانچه می‌دانیم قران نه فقط روابط فنودالی را مورد تایید قرار داده بلکه بردگی را نیز پذیرفته است و اسارت زنان را که امری عادی بود صحه گذاشته است.**

از سوسیالیسم اسلامی و از ناسیونالیسم عرب (ایرانی) به‌صورت یک ایدئولوژی التقاطی استفاده شده است. مارکسیسم اسلامی به‌عنوان یک ایدئولوژی ترکیبی پدیده‌ای تازه است که عنوز به‌صورت منظم و مدون در نیامده. در این مرحله از تکامل اجتماعی که بورژوازی ملی به‌سود بورژوازی کمپرادور تحلیل رفته و نظام فنودالیسم نیز در شرف نابودی است و یک نظام سرمایه‌داری وابسته جایگزین شده و در نتیجه مرحله‌ی انقلاب بورژوا دموکراتیک سپری شده و جنبش ترقیخواهانه ... ملی فقط می‌تواند در جهت انقلاب توده‌ای رهبری شود، در این شرایط توجه اساسی به مبارزه‌ی

ناسیونالیسم ضداستعماری ایدئولوژی بورژوازی ملی در مبارزه‌ی ضداستعماری است. مذهب نیز در جامعه‌ی صنعتی و استعمار زده به‌مثابه وسیله‌ای در دست بورژوازی به‌کار می‌رود. جنبش ملی بر دو پرچم ناسیونالیسم و مذهب توسط بورژوازی رهبری می‌شود. خرده بورژوازی جامعه‌ی نیمه مستعمره میزبان دو ایدئولوژی بورژوازی و کارگری است. خرده بورژوازی نحوه‌ی تلقی خود را می‌تواند در هر دو ایدئولوژی داخل کند و شک خود را بر هر دو باقی بگذارد ولی خود دارای یک ایدئولوژی کاملاً مستقل از دو طبقه‌ی متخاصم نیست. قشرهای مختلف خرده بورژوازی

طبقاتی الزام آور است. در شرایط حاضر مبارزه‌ی ضدامپریالیستی، با منافع طبقاتی توأم گشته و در نتیجه ضروری است که خواسته‌های طبقی متمککش در برنامه‌ی انقلاب گنجانده شود. در این شرایط است که ناسیونالیسم و مذهب، سوسیالیسم و حتی مارکسیسم تلفیق می‌شوند. با این تحلیل، این ایدئولوژی‌های تلفیقی، نه فقط بخشی از ایدئولوژی پرولتاریا به حساب نمی‌آیند، بلکه بر خلاف تصور عده‌ای ایدئولوژی خرده بورژوازی نیز نمی‌باشند. این تلفیق ایدئولوژی، همان ایدئولوژی بورژوازی ملی است که منطبق با اوضاع و احوال

جنبه‌ی ایدئولوژیک دارد اسلام (دین) منز و متجدد شده‌ی مورد قبول معتقدان به مارکسیسم اسلامی را مورد بحث قرار دسیم، نه اسلام کنکرت (مشخص) توده‌ی عقب مانده را.

## اسلام و ماتریالیسم دیالکتیک

بنیاد فلسفه‌ی مارکسیسم لنینیسم، ماتریالیسم دیالکتیک است که تکامل یافته‌ترین اعتقاد فلسفی انسان در جهان‌شناسی و معرفت است و بنیاد این معرفت تاریخ و جامعه است. اصل اول ماتریالیسم دیالکتیک تاکید بر ماتریالیسم است که به صراحت تاکید می‌کند عستی جز ماده و اشکال متنوع آن نیست و هیچ چیز غیر مادی در

به این ترتیب صرف نظر از اینکه تعبیرهای تجدد - طلبانه، خود کوشش عبث در جهت زنده کردن آیینی است که محکوم به فنا و نیستی شده است و با تمایلات ترقیخواهانه‌ی بشر معاصر هماهنگی ندارد، از نظر پذیرفته شدن در جامعه توسط توده‌های عقب مانده مذهبی نیز محکوم به شکست است.

جهان وجود ندارد. اصل دیگر ماتریالیسم دیالکتیک، خصوصیت عمومی و اساسی

روز شده است و این اصل که خرده بورژوازی میزبان آن است مغایر با ماهیت بورژوازی آن نیست. خرده بورژوازی می‌تواند خصوصیات خود را روی این ایدئولوژی مثل دیگر ایدئولوژی‌ها از جمله ایدئولوژی طبقی کارگر باقی گذاشته و اثر خود را آشکار سازد.

با توجه به اینکه مارکسیسم اسلامی پدیده‌ای نوظهور است و از جانب پیروان آن نیز هنوز به عنوان یک ایدئولوژی توسعه یافته تلقی نمی‌شود، ما سعی می‌کنیم با این پدیده تعاس ابتدایی برقرار کنیم. به طور کلی آنچه در مورد اسلام گفته شد در مورد دیگر ادیان نیز صادق است. ما کوشش می‌کنیم که در بحث خود آنجا که مساله

حال اگر خدا یا عامل ماوراءالطبیعه (غیر مادی) را بر قدر ممکن است به مفاهیم فلسفی و متافیزیک آن نزدیک کنیم و از برداشتهای عامیانه پیرعیز کنیم باز نمی‌توانیم آن را در چارچوب ماتریالیسم بگنجانیم. از نظر مذهب خدا عاملی است غیر مادی که ماده‌ی بی‌شعور و بی‌شکل را خلق کرده و به تحرك در آورده، مذهبی‌ها ممکن است از تفسیر عقاید خود به مکتب‌های مختلف ایده‌آلیستی گرایش داشته باشند، وحدت وجودی و یا پیرو مکاتب دیگر باشند ولی مرکز نمی‌توانند ماتریالیست باشند. مذهبیون معتقدند که عستی، مخلوق و یا تحت تاثیر عامل غیر مادی ماوراءالطبیعه است و نیز غایت آن را تعیین کرده بدین ترتیب خدا علت و غایت عستی است و ظبیعت و عمه‌ی پدیده‌های آن از جمله جامعه، در جهت مقصود و غایت تعیین شده از جانب خدا برگشت کرده و به این ترتیب تکامل طبیعی دترمینیسم تاریخی و علمی همه ناشی از دو عامل فاعلی و غایی است که در خدا، وحدت می‌یابد. شاید بخواهند ماتریالیسم را از دیالکتیک جدا کنند، در این صورت با توجه به اصول ماتریالیسم دیالکتیک معلوم نیست با حذف ماده، این

نتیجه اینکه در بررسی موقعیت مذهب در جامعه نباید مذهب این عده‌ی قلیل روشنفکران مورد توجه قرارگیرد، بلکه برعکس باید آن اسلام و آن شیعه‌ی دوازده امامی که با تمام موهومات و خرافاتش مورد قبول و به میل توده‌هاست به رسمیت شناخته شده و همواره تسلط حاکمیت دستگاه ارتجاعی مذهبی روی جریانهای مذهبی توده به حساب آیند.

ماده و پدیده‌های ناشی از ماده را تبیین می‌کند. بدین ترتیب نه فقط عستی جزء ماده و خصوصیات ناشی از آن است و برای وجود داشتن نیاز به هیچ عامل غیر مادی ندارد، بلکه شعور و آگاهی نیز امری است مادی.

اصول چه محلی از اعراب دارد. دیالکتیک مارکس و انگلس با دیالکتیک بکمل اختلاف اساسی دارد و با تحلیل صحیح، جز رابطه‌ای صوری، رابطه‌ای با آن ندارد. مهم‌ترین اصول این است:

۱ - قانون تاثیرات متقابل پدیده‌های مادی در یکدیگر به طریق وحدت و تضاد - به موجب این اصل عمده پدیده‌های مادی ترکیبی از عناصر و نیروهای متضادند و تغییر و دگرگونی خصلت اصلی آنهاست و وحدت پدیده‌ای است موقتی و نسبی درحالی‌که پروسه‌ی تغییر که با تاثیر متقابل و تضاد تعیین

و از دیالکتیک فقط تز و آنتی تز و سنتز را آنهم در زمینه‌ی مقوله‌های ذهنی می‌گیرند ممکن است با نفی ماتریالیسم خود را تابع دیالکتیک بدانند. در این صورت باید به آنها تذکر داد که دیالکتیک آنها دیالکتیکی ایده‌آلیستی است. در این حالت بر تمام پروسه‌ها مشیت الهی به صورت

و تقدیس او نه تنها ضرورت نداشت بلکه اعمالی زاید و احمقانه تلقی می‌شود. اگر خدا به فرض عاملی غیر مادی بود که جهان را خلق کرده و در سمان بدو خلقت قوانین حرکت و تکامل ماده را (مثل اصول دیالکتیک) نیز خلق کرده و غایت جهان را نیز در نهاد قوانین و نوامیس مادی جهان خلق کرده و دیگر هر لحظه در تغییر جهان و پدیده‌های مهم و پیش پا افتاده‌ی آن دخالت ندارد، چرا باید او را پرستید و آداب و تشریفات مذهبی را بجا آورد و از او برای موفقیت مدد گرفت؟! چرا پیامبران با ایجاد رابطه با آن (وحی) در دگرگونی‌های جهان (از طریق دگرگونی جامعه) دخالت می‌کنند؟ واقعیت این است که مذهبی‌ها خواه مسلمان و خواه مسیحی، خواه بودایی، اصول دیالکتیک را درک نکرده‌اند. آنها نمی‌دانند که پیروان ماتریالیسم دیالکتیک برای جهان و طبیعت سرنوشت محتوم از قبل تعیین شده و علت غایی قایل نیستند. قوانین دیالکتیک قوانینی است عینی که از مشاهده‌ی حرکات پدیده‌های مادی به وجود آمده است و تنها عمین روابط مادی دیالکتیکی است که پدیده‌های فعلی به وجود می‌آورد و اینها مطالبی است که پایه گذاران ماتریالیسم دیالکتیک و مفسران و شاگردان آنها

به این ترتیب مذهب نمی‌تواند در لباسی که اصلاح طلبان روشنفکر به آنها می‌پوشانند از ضربات مهلکی که علوم جدید و ایدئولوژی مترقی به آن وارد می‌سازد بر حذر بمانند.

علت غایی حکم می‌راند و عمستگی ماده و پدیده‌های مادی و یا حرکت کمی و کیفی و تضاد درونی آن عوامل تعیین کننده‌ی پدیده‌های بعدی نیست. در این صورت، تز و آنتی تز نیست که سنتز را به وجود می‌آورد. سنتز از قبل تعیین شده و جهان در جهتی که از جانب معمار آن قبل در نظر گرفته شده حرکت می‌کند. دلایلی در دست است که نشان می‌دهد مذهبی‌ها حتی نمی‌توانند مترقی‌ترین مکتب‌های ایده‌آلیستی را بپذیرند. آنها نمی‌توانند ایده‌آلیسم ارسطو، افلاطون، دکارت و هگل را بپذیرند. عامل غیر مادی مذهبی‌ها یعنی خدا فقط عاملی نیست که در آغاز، جهان را خلق کرده و غایت آن را معلوم

می‌شود مطلق و عمیشکی است. ۲ - قانون تبدیل کمیت به کیفیت و بالعکس - به موجب این اصل تغییراتی که در پدیده‌های مادی وقوع می‌یابد فقط کمی نیستند. تراکم کمیات بالاخره منجر به کیفیات تازه‌ای می‌شود که به صورت یک جهش ظاهر می‌شود که در مقایسه با تغییرات تدریجی کمی ناگهانی به نظر می‌رسد و کیفیتی که در نتیجه‌ی جمع شدن تغییرات کمی به وجود می‌آید به اندازه‌ی کیفیت اصلی واقعیت دارد و اما این کیفیت جدید به طور مکانیکی قابل تبدیل و تحلیل به دیگری نیست و نیز فقط محتوی مقدار بیشتری از کیفیت نیست. کیفیت جدید در درون خود رشد کرده و عوامل تازه‌ای را به وجود آورده است.

۳ - قانون نفی در نفی - به موجب این اصل رشته‌ی تغییرات کمی و ظهور کیفیات پایان ناپذیر است. هر حالت و یا مرحله از پیشرفت و تکامل به مثابه‌ی سنتزی است که تضادهایی را که در سنتز قبلی وجود داشت حل می‌کند و تضادعای ویژه‌ی خود را در سطح تازه‌ای از کیفیات به وجود می‌آورد. به این ترتیب می‌بینیم که اصول دیالکتیک صد در صد با ماده‌ی کنکرت مربوط بوده و بدون آن معنی و مفهومی ندارد. کسانی که دیالکتیک مارکس را به معنی دیالکتیک هگل تلقی می‌کنند

دلایلی در دست است که نشان می‌دهد مذهبی‌ها حتی نمی‌توانند مترقی‌ترین مکتب‌های ایده‌آلیستی را بپذیرند. آنها نمی‌توانند ایده‌آلیسم ارسطو، افلاطون، دکارت و هگل را بپذیرند.

به حد کافی روشن کرده‌اند. غرض این است که به اقتضای مهم‌ترین تناقضات این ایدئولوژی تلفیقی اشاره کنیم. با این مقدمات باید مارکسیست‌های

نموده باشد، او عاملی است که دایم در جهان فعالیت می‌کند و قادر است هر پروسه را بنابه تمایل و اراده‌ی خود تغییر دهد. اگر چنین نبود پرستش

## مارکسیسم اسلامی یا...

مذهبی بپذیرند که ماتریالیسم دیالکتیک یعنی مبانی فلسفه‌ی مارکسیسم لنینیسم را نمی‌پذیرند و با آن اختلاف اساسی و حل‌نشده دارند.

آن سوسیالیسم و مرحله‌ی نهایی آن کمونیسم است. ماتریالیسم تاریخی تاکید می‌کند که مبارزه‌ی طبقاتی نقش تعیین‌کننده‌ای در تکامل جامعه دارد و تمام زمینه‌های اجتماعی گرچه ظاهراً اغلب به‌طور ناآگاه عمل می‌کنند... در ماتریالیسم تاریخی مذهب بخشی از روبناست همچنان که قوانین،

عامل غیر مادی مذهبی‌ها یعنی خدا فقط عاملی نیست که در آغاز، جهان را خلق کرده و غایت آن را معلوم نموده باشد، او عاملی است که دایم در جهان فعالیت می‌کند و قادر است هر پروسه را بنابه تمایل و اراده خود تغییر دهد. اگر چنین نبود پرستش و تقدیس او نه تنها ضرورت نداشت بلکه اعمالی زاید و احمقانه تلقی می‌شد.

## اسلام و ماتریالیسم تاریخی

ماتریالیسم تاریخی کاربرد اصول ماتریالیسم دیالکتیک در زمینه‌های جامعه و تاریخ تکامل جامعه‌ی بشر است. ماتریالیسم تاریخی مبتنی است بر ضرورت و جبر تاریخی. ماتریالیسم تاریخی تحولات اقتصادی را اساس تحولات اجتماعی می‌شناسد و معتقد است جامعه دارای دو لایه است: زیربنا و روبنا. زیربنا شامل دو جنبه است:

الف - نیروهای مادی تولید یعنی تکنیک و وسایل تولید.

ب - روابط تولیدی یعنی نظام مالکیت (توزیع و مبادله).

ماتریالیسم تاریخی معتقد است که جامعه‌ی بشری از یک صورت طبقاتی که آن را کمون اولیه می‌نامد به صورت جامعه‌ی غیر طبقاتی تکامل یافته و این صورتهای عمدتاً بردگی، سرواژ و سرمایه‌داری است. جامعه در جهت تکامل خود به جامعه‌ی غیر طبقاتی عالی در سطح بسیار تکامل یافته‌ی تکنیک می‌رسد که مرحله‌ی مقدماتی

دولتها، هنرها، علوم، فلسفه‌ها، ایدئولوژیها و بسیاری پدیده‌های دیگر عوامل روبنایی هستند. عوامل روبنایی گرچه در زیربنا اثر متقابل می‌گذارند، لکن خود تابع تغییرات زیربنایی است. با دگرگونی زیربنا، روبنا تغییر می‌کند. بدین ترتیب هر دین یا مذهب مربوط به روبنای یک مرحله‌ی عینی از تکامل جامعه بوده و قطعاً تابع تضاد طبقات است یعنی ادیان و مذاهب جنبه‌ی طبقاتی دارند (مثل دیگر عوامل روبنایی). به‌طور کلی پدیده‌ای به‌نام مذهب نمی‌تواند خارج از قوانین تکامل جامعه‌ی بشری وجود یافته و به حیات خود ادامه دهد. به عبارت دیگر مذهب نیز تابع ماتریالیسم دیالکتیک است ولی آیا مذهبی‌های مارکسیست می‌توانند این نحوه‌ی تلقی را بپذیرند؟ آنها معتقدند که مذهب به خصوص اسلام، (و با چه معیاری اسلام از مذاهب یکتاپرست دیگر متمایز می‌شود؟) خارج از دینامیسم تاریخ عمل می‌کند. اسلام نه محصول تاریخ بلکه سازنده‌ی تاریخ است. پیغمبران به خصوص محمد رسالت یافته‌اند که جامعه را بسازند و روابط اجتماعی را دگرگون

سازند. محمد و آیین او یک عامل روبنایی از مرحله‌ی بردگی سرواژ نیست که با دگرگون شدن زیربنا دگرگون شود. آیین محمد ابدی است فقط باید اصالت آن را حفظ کرد و آن را با دانش جدید تعبیر کرد. نظریات مارکسیستهای مذهبی در مورد مذهب و اسلام درست در نقطه‌ی مقابل مارکس و مارکسیستها قرار دارد. آنها این تناقض را انکار نمی‌کنند زیرا اصلاً قابل انکار نیست. پس تکلیف چیست؟ می‌گویند باید مارکسیسم دست به تحلیل تازه‌ای درباره‌ی اسلام بزند و جایگاه آن را در ماتریالیسم تاریخی از نو تعیین کند. مارکس و لنین و دیگران از ... اسلام درست برخلاف تعیین مذهب، به عنوان یک عامل روبنای طبقاتی است. از دیدگاه مارکسیسم، اسلام در آغاز ظهور یک عامل روبنایی از جامعه‌ی عقب مانده‌ی قرن ششم میلادی عربستان و دنیای اطراف آن بود. آنچه را که به عنوان حشو می‌خواهند مذهبی‌ها از آن بزدایند زایدعای طبیعی و ضروری است که برای انطباق خود با جامعه‌های مختلف معاصر و سپس با جامعه‌های پیشرفته است. به اعتقاد مارکسیسم کوششهایی که از چند دهه‌ی پیش برای تجدید اسلام به عمل می‌آید کوششهایی است که برای انطباق این مذهب با جامعه‌ی سرمایه‌داری و شرایط تازه‌ی اجتماعی و اخیراً با خصوصیت ضدامپریالیستی بورژوازی ملی در کشورهای اسلامی به عمل می‌آید و هدفش این است که وابستگی طبقاتی اسلام و فئودالیسم را تبدیل به وابستگی سرمایه‌داری به خصوص بورژوازی ملی کند. در حال حاضر اسلام یک عامل روبنایی طبقاتی خواهد بود.

دربخش آخر جزوه، رفیق جزنی تاکنیک مارکسیستها دربرخورد به مجاهدین را مشخص می‌کند.



گزارش زیر را یکی از هواداران سازمان در مورد شرایط زندان سپاه پاسداران رشت تهیه کرده است. شاید توضیح این نکته ضروری باشد که علی رغم اشاره به سختی‌های موجود در این زندان، تازه شرایط زندان رشت با شرایط زندانهای قرون وسطایی دیگر رژیم اصلا قابل مقایسه نیست، و وضع در زندانهای دیگر رژیم بسیار وخیم‌تر است.

## درباره‌ی پاره‌ای از مسایل و وضعیت بهداشتی (بند مردان)

زندان به ۵ اتاق تقسیم می‌شود که همه‌ی اتاقها به یکدیگر راه داشتند. بر خلاف آنچه سردمداران رژیم تبلیغ می‌کنند، زندانیان از روحیه‌ی بالایی برخوردار بودند و هرگونه اخبار و اطلاعاتی را که دریافت می‌داشتند بلافاصله در میان افراد مورد اطمینان انعکاس می‌دادند. آب آشامیدنی از طریق چاه تهیه می‌شد و به علت غیر بهداشتی بودن آن ناچار آن را می‌جوشانیدیم. زندان مردان زیر زمین ماندنی داشت که در قدیم نیمکتهای شکسته و کهنه را در آن جای می‌دادند. ۵ سلول بسیار نمناک و تنک، اکثریت قریب به اتفاق بچه‌های زندان را دچار بیماریهای گوناگون کرده بود. به دلیل اینکه قبلا جای بند مردان، انبار نیمکتهای کهنه و شکسته بود و در واقع به همین دلیل هم ساخته شده بود، سقف بسیار کوتاهی داشت، به طوری که فاصله‌ی بین سقف تا سر بچه‌ها از یک وجب تجاوز نمی‌کرد و همین امر باعث آلودگی سریع هوا می‌شد. در هر یک از اتاقهای ۱۲ تا ۱۵ نفری ۴۰ تا ۴۵ نفر را جای داده بودند. ۳ توالت و ۳ حمام بی‌سقف در کنار هم دیگر در قسمت آخر اتاقها قرار گرفته بود. بوی تعفن توالت و حمامها

به تمام اتاقها سرایت می‌کرد و از این بابت بچه‌ها شدیداً ناراحت بودند. هر ۱۵ روز یک بار ملاقات بود که تعدادی از خانواده‌ها از دور افتاده‌ترین شهرها و روستاعای ایران مجبور بودند با طی کردن مسافت زیادی جهت دیدار فرزندان خود به آنجا بیایند. میوه، سیگار، لباس و یا هر وسیله‌ی دیگری را، که برای فرزندان خود می‌آوردند، زندانیانان سپاه ترتیبی داده بودند که قبل از آنکه به دست خود زندانیان برسد کنترل کنند و به قول بچه‌ها گمرکی را از روی سیگار و میوه و لباس بردارند. مسئولین زندان، علی‌رغم آنکه خانواده‌ها مبالغ زیادی را جهت خرید سیگار می‌پرداختند، از ورود سیگار به اندازه‌ی مصرف بچه‌ها خودداری می‌کردند و ما ناچار سیگار را تیغی کرده بودیم و در روز ۵ عدد نصف سیگار به ما می‌رسید. دیدن اخبار و نماز جمعه از تلویزیون اجباری بود و خود زندانیان هم بدون حمل سلاح جهت کنترل به درون بند می‌آمد.

کف اتاقها موکت کهنه و نازک از کار رفته‌ای بود که رطوبت سریعاً از طریق آن انتقال می‌یافت.

۱۰ روز از زمان دستگیری می‌گذشت. بسیار خوشحال بودم، تمام قرارهای سوخته بود. بچه‌ها توابعین را، که کارشان جاسوسی بود، معرفی کردند. پس از مدتی که با یکی از زندانیان آشنا شدم، اطلاعات و وضعیتم را در یک نامه نوشتم و از طریق او، که آزاد می‌شد به بیرون برای یکی از دوستانم ارسال داشتم.

پس از ۲۱ روز تلاش، با گول زدن پاسداران، با رفیق م ملاقات کردم و توجیهات بازجویی بعدی را، که در یک نامه‌ی کوچک نوشته بودم، در هنگام ملاقات به او دادم. رفیق با چهره‌ای خندان و با روحیه‌ای بالا، به ملاقاتم آمد. گل قرمزی را روی تنه‌ی پارچه‌ای گلدوزی کرده بود که به من هدیه کرد.

از رفیق در مورد وضعیت بند زنان و حال خودش پرسیدم. گفت "در سلولهای انفرادی هستیم و به علت ضربات پاسدار مزدور در سلول خونریزی کردم، از شدت درد فریاد می‌زدم که پس از چند ساعت خونریزی مرا به بیمارستان انتقال دادند. پاسداران حاضر نبودند که در بیمارستان لحظه‌ای مرا آزاد بگذارند. با تلاش کارکنان بیمارستان به اتاق عمل انتقال یافتیم. سقط جنین کرده بودم و بچه‌ای که در شکم داشتم کشته شده بود. کارکنان بیمارستان، همکاری بسیاری با من کردند. یک هفته‌ای در آنجا بستری بودم. هنگامی که خانواده‌ها به ملاقات بیماران خود می‌آمدند، بیماران وضعیت مرا برای آنها شرح می‌دادند. مردم ناراحت دور تخت مرا احاطه می‌کردند و میوه‌ها و گل‌هایی که همراه خود آورده بودند به من هدیه می‌دادند. و به این شکل تنفر و کینه‌ی خود را نسبت به دشمن زبون ابراز می‌داشتند. این شور و احساسات پاک توده‌ها، عشق و ایمان مرا بدانها صد چندان کرده بود. در تمام مدتی که در بیمارستان بودم، از سوی پاسداران محافظت می‌شدم.

## وضعیت بند زنان

زندان زنان در مرکز سپاه از ۹ اتاق تشکیل می‌شود. ۲ اتاق اولی آن به توابعین، که بدون استئفا از هواداران مجاهدین بودند، اختصاص داشت. و به محض آمدن تازه واردی او را به همان اتاق راغنمایی می‌کردند تا از این طریق اطلاعات به دست آورند. زندانیان از بیماریهای پوستی، رشک، شپش، بیوست مزمن و کمردرد رنج می‌بردند. به گفته‌ی زندانیان در ماه‌های بعد از ۳۰ خرداد اتاقها بسیار سرد بود. بخاری نداشتند و تا صبح از سرما می‌لرزیدند. در زندان، بچه‌ها بیشتر از سه بار در شبانه روز نمی‌توانستند از توالت استفاده کنند.

## مورد زندانیان با عناصر توده‌ای و اکثریتی‌خائن

مجموع زندانیان این دو گروه تنها ۵ نفر بودند که محکومیت جملگی آنها به ۸ می‌رسید. آنها نماز می‌خواندند و زمانی که از یکی از توده‌ای‌ها توضیح خواستیم که "شما مدعی هستید مارکسیستید پس چرا نماز می‌خوانید"، گفت "هیچ کجای مارکسیسم گفته نشده شما مجاز نیستید نماز بخوانید و هر فرد با هر مذهبی می‌تواند توده‌ای باشد." آنان رابطه‌ی بسیار خوبی با زندانیان داشتند و گزارشهای خود را از این طریق به مسئولین سپاه ارائه می‌دادند. بچه‌ها دل پری از آنها داشتند. در همین رابطه، یکی از روزها، که همگی در خواب بودند، دوشن از اکثریتی‌های خائن، هنگام شستن ظروف خود، سر و صدا ایجاد کردند و چند تن از بچه‌ها از خواب پریدند و چون دیدند اکثریتی‌اند، جریان به کتک کاری کشیده شد که هر پنج نفر آنان را کتک فراوانی زدند. توده‌ای‌ها و اکثریتی‌های خائن به زندانیان اطلاع دادند و اسامی بچه‌ها را به مزدوران گفتند و آنان با یک اجازه‌نامه از دادستانی، هرکدام از بچه‌هایی را که در نزاع با خائنین اکثریتی و توده‌ای شرکت داشتند به ۴۰ ضربه شلاق در حضور زندانیان محکوم کردند. بچه‌ها ۴ نفر بودند. پاسداران تفتی به وسط راهرو آوردند و در وسط راهرو به نوبت، با خواندن قرآن، بچه‌ها را به روی تخت خوابانده، با تسمه به هرکدام ۴۰ ضربه شلاق زدند. بعد از آن نیمی از سبیل‌های دو تن از آنان را به نشانه‌ی تنبیه تراشیدند.

## شکنجه و مقاومت

فریاد انقلابیونی که توسط پاسداران سرمایه به زیر شکنجه‌های قرون وسطایی می‌رفتند، بعضی اوقات، به وضوح شنیده می‌شد. گاهی حتی

تا چندین ساعت این شکنجه‌ها ادامه داشت. پنجره‌ی سلول انفرادی، بالن باریکی که به اتاق ما راه داشت، همیشه از سوی چند تا از بچه‌ها مراقبت می‌شد تا، دور از چشم توابعین، اخبار و اطلاعات به افرادی که در انفرادی بودند برسد.

سلول انفرادی، که فقط دو نفر می‌توانستند در آن بخوابند، هفت نفر را در آن جای داده بودند. بچه‌های انفرادی، که در شبانه‌روز دو بار بیشتر حق رفتن به دستشویی را نداشتند، برای اررار از قوطی‌های خالی کمپوت استفاده می‌کردند. یکی از آنان به طرز وحشتناکی مورد شکنجه قرار گرفته بود. اکثر قسمتهای صورت و بدنش یا ورم کرده بود و پا زخمی بود. یکی از کلیه‌هایش از کار افتاده بود و خود با استفاده از شیشه‌ی اتاق بازجویی رگهای دستش را زده بود.

وی از شدت جراحات تازیه‌های او باشان قادر به راه رفتن نبود. بر روی زمین خوابیده بود و هرچه را می‌خورید بالا می‌آورد. دکتر بند به او سرنک تزریق می‌کرد تا جای مواد غذایی را بر کند. با توجه به وضعیتی که داشت، به خاطر خراب کردن روحیه‌ی پاسداران و نشان دادن روحیه‌ی مقاومت، تصویری از یک مبارز را که در دستش سلاحی داشت بر دیوار سلول انفرادی نقاشی کرده بود. وی سرانجام، در میدان شهر در برابر چشمان مردم توسط مزدوران پاسدار به دار آویخته شد.

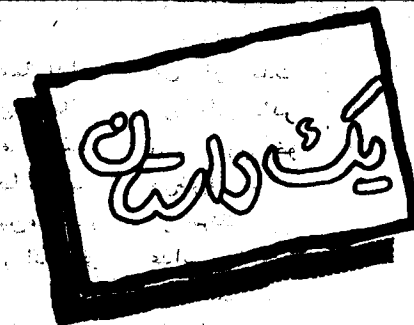
در اتاق انفرادی سایر بچه‌ها شدیداً به وسیله‌ی کابل و آتش سیگار شکنجه می‌شدند. صدای ناله‌های آنان تا صبح باعث بی‌خوابی سایر انقلابیون بند بود. سپاه تا بهبودی کامل آنان از آوردن به بند عمومی خودداری می‌کرد.

## مواضع راست راه کارگر یا تحریف ما!

به هر تخته پاره‌ای چنک می‌زند. اما ما فکر می‌کنیم که فرصتی برای "راه کارگر" نمانده است. و متأسفانه باید بگوییم که آینده‌ی روشنی برای او دیده نمی‌شود. "راه کارگر" اگر تا به حال عم چون تاول سخت جانی دوام آورده و از هر گردنه‌ای تا چرخشگاه دیگر دست به عصا گذشته و از پشت سر توده‌ها خود را تا به اینجا کشانده است، ولی اکنون چنک پرده‌ها را کنار زده است (بعمان گونه که در مورد رهبران انترناسیونال دو) و چهره‌ی واقعی اپورتونیست‌ها و "سانتر" راه‌چون هم‌پیمانان بورژوازی، بر همگان آشکار ساخته است.

بوی گند و تعفن خیانت‌های رفرمیست‌ها مشام همه ما می‌آزارد، و، در این میان، "راه کارگر" نمی‌تواند با گرفتن بینی خود، همچنان، قیافه‌ی بی‌گانه‌ی را به خود بگیرد که بی‌عیب دلیل و مدرکی به او اتهام زده‌اند.

۳۳ رفرمیسم است. بحران رفرمیسم، همچنان که گفتیم، در وهله‌ی اول نتیجه‌ی تداوم بحران انقلابی و پوییش مبارزه‌ی طبقاتی است، که روند صف بندی‌های طبقاتی را سرعت می‌بخشد. ادامه‌ی چنک ارتجاعی، شتاب فزاینده‌تری به این روند می‌دهد و ابعاد بحران را گسترده‌تر می‌کند. لیکن بحران رفرمیسم، همچنین، نشان دهنده‌ی درجه‌ی معین متکامل‌تری از رشد و تثبیت سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی سازمان پیشرو طبقه‌ی کارگر ایران نیز هست. این دو عامل (عینی و ذهنی)، در شرایط مشخص کنونی، راه را بر هرگونه تزلزل و سازشگری و برنامه‌های بینابینی در جست و جوی "راه سوم" در انقلاب مسدود کرده، رفرمیسم را به بن بست کشانده، باعث تشنگی در صفوف "سانتر" شده است. این است علت تقلاهای بی‌شمر "راه کارگر" دنباله‌رو، که عاجز از اتخاذ مواضع قطعاً انقلابی،



این چندمین شب جمعه‌ای بود که علی فال گذاشته می‌شد. رفاقیش بعد از تمام شدن کار، بی‌آنکه او متوجه شود آمده برسر رفتند و او را تنها می‌گذاشتند. علی عسته و دلگیر به اتاقکی که آهارها و بیلها و بقیه اسباب

علی لسی برهید، خانه‌اش را با یاد اندامیت و ساکت مانده. مش حسین، مثل بقیه کارگرانی که به قول خودشان چاده‌ای امن می‌کشیدند به علی بچشم دیگری نگاه می‌کرد، مثل بقیه او را علی خان صدا می‌زد و بین

چوری گفتم. کهنه شاید حرفی پیش او نمیداد و دلخور شدن ... و با بر به استکان چای اشاره کرد: - چاهیت سرد نشه! پس حالا تنها موندی، آره؟ تنها بی‌ام که نمی‌چسبه ... غنچه تلخی روی لبهای علی نشست: - آفه بعد از یکه هفته کار، بعد از به هفته خستگی و مزق ریختن توی این بیابونی که هیچ بنی بشری توش پیدا نمی‌شه و به کلام محض سرما و گرما نمی‌ماد به قاری توش برتزه و تنها آدم برهه‌ش که کار نمی‌کنه و چون نمی‌کنه اون مهندس ریش بزی آلمانیه که هفته‌ای به‌روز با اون دیلماج عصا قورت داده‌اش و اون ابو طیاره‌ای که مثل خودش می‌تاخ داغ یاخ تاخ می‌کنه، پیداش می‌شه

و یک دیگری به چپ زده. دود را با نفس برمه‌دایی توی سینه کشاند. چپش را به مش حسین برگرداند و گفت: - ما عمرمون کرده‌یم، مش حسین! می‌گن مردن مردنه، دیگه خرطرش چه؟ من از صب تا شب جون می‌کنم تا به‌فرون مزد بکوم، پس دیگه چرا بترسم؟ من ده سال توی کارخونه‌ی پهرسازای اربابای زرتشتی کار کردم. ده سال آژگار جون کندم و زندگی‌مو تو بوی گند چرم گذروندم. ده سال پیش اوناسی کار کردم که افلاخ. ن مینهو خدا بود مش حسین ... مش حسین آهسته گفت: - خوب بنده خدا پیش عموای وامیاسان، به قول خودت افلا اخلاقی که داشتی ... علی زغرغندی زد و سری جنبانید: - آره! افلاختون مینهو خدا بود اما وقتی صبار از منفعتون کم می‌شد می‌خواستن دنیا رو بهم بریزن. من دامو پیداد می‌کردم و عموئ کاسه کوزه‌ما رو سر کارخرا می‌کشتم و آخرش تلافی شو سر کارخرا در می‌آوردم و از اون چندراز مزدتون کم می‌کردن ... تو می‌گی من باید پیش اونای وامیاسان، اما من می‌کم اینا همه‌شون مت عمن، مسلمون و زردشتی و یهودی فرقی نمی‌کنه، ارباب اربابه ... مگه برات نکلمت مش حسین؟ بعد از ده سال جون کندن، بعد از ده سال پازدن توی اون همه دوازی بویگدو که خونشون از کنارش رد نمی‌شدن، بعد از این همه سال، به روز که تو روشون وامیاسان و گنتم نمی‌دارم مزدمو کم کنین بجم خندیدن، اولش خیال می‌کردن شوخی می‌کنم اما بعد که فهمیدن راس‌راسی جلو شون وامیاسان، بعد از اون همه جونی که کنده بودم، رفتن اضمیه برام خبر کردن و اونام تا اونجایی که می‌خوردم تکم زدن، تازه من زرتک بودم. کار خیلیا که مت من تو روشون وابسانه بودن به حبس کشیده. حالا تو می‌گی چرا پیش اونای وامیاسان؟ و نگاه خشمگینش را توی افق دوواند. مش حسین دوباره چپش را به طرف علی مراز کرد:



و اناشایی کارگران را توش می‌گذاشتند رفت و سرگی کشید، کسی نبود. به تک‌تک چادرها نیزه، که گوشه و کنار خط آهن خیمه زده بودند سرزد. آنها هم کسی نبود. مش حسین، کارگر پوری که نصف روز را کار می‌کرد و نصفه حقون می‌گرفت و بقیه روز کنار چادر می‌نشست و برای کارگرها چای درست می‌کرد و چپش می‌کشید. همچنان، کنار چادرش نشسته و چشم در فریب آفتاب دوخته بود. علی گردنش را مراز کرد و در حالیکه زیر لب فر می‌زد نگاه می‌توی چادر انداخت. غیر از چندتا گونی و یکی دوتا لاف پاره و لباسهایی که توی دستمال‌ها می‌بزدن پیچیده شده بود و سارو گهنی مش حسین که آخرین قلعه‌اش را می‌زد، چیز دیگری پیدا نبود. علی دلخور و لعکین کنار مش حسین همبانه زده. مش حسین "خسته نباشی" فلانگی گفت و استکان چای پررنگی را که پیش رو داشت جلوی علی گذاشت و چپش را نیز به طرف او مراز کرد. علی با تسمی بی‌رنگ چپش را از دست پیرمرد گرفت و با سرانگشتان زشتش آهسته به پشت دست او زده. چند پاک محکم به چپ زد و دود را توی سینه‌اش حبس کرد. انگار می‌خواست نژدل و دلخوری‌اش را روی تنون‌های گل انداخته چپش و سینه‌اش فرابش خالی کند. سینه‌اش تنگی کرد. در حالیکه لوله‌ی فلجید دود را از سینه بیرون می‌کشید و توی موان داغ مصر رما می‌کرد گفت:

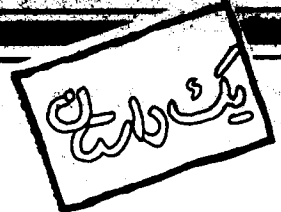
او و بقیه کارگرها فرق می‌گذاشت. علی به خاطر عیقل درشت و چهارشانه‌اش، به خاطر مهربانی‌اش، به خاطر تواضعی که از خود نشان می‌داد، بین کارگرها از ارج و قرب خاصی برخوردار بود و از همه‌ی اینها گذشته او بهی شهر بود. کهنه دو سفر دیگر از کارگران خط پاره هم بهی شهر بودند اما علی چیز دیگری بود. علی سرکش بود، دابرس بود و دنیاپنده و گره بعضی اوقات کارگرها از حرفها و حرکاتش می‌ترسیدند اما با تمام این اموال در خیلی از موارد از او صلاح و صلحت می‌جستند و حرفها و دردهایشان را پیش او مطرح می‌کردند. ولی حالا طوری شده بود که حتی خبرش هم نگرفته بودند که کجا می‌روند و این علی را هم به بهت می‌گذاشت و هم دلگیر می‌کرد. مش حسین، لعکین از دلخوری علی، حرفش را تکرار کرد:

و از اون کرور کرور پولی که از حلقوم ما فقیر و بهیازه‌ما و هزاران مت ما بیرون می‌کشن، به‌صنار سه‌شاهی‌ام محض این جون سگی که می‌کنم و این همه مرفقی که می‌ریزم بهما میدوه مرفهتتم دو قورت و نیمش باقیه که ال شده، بل شده، این تیر کبه، اونجا سکه کبه، اینجا زیاده، اون تراورس کوفتش کمتر از زهر مارش و هزارتا شو رو دیگه، لب بعد از همه‌ی این ترو روی شنیدنا آدم دلش به این خوشه که شب جمعه با رفیقاش، با اونهایی که مت خودش جون می‌کنن، باهمه‌دراش که مرد دلشو می‌فهمن بشینه ... مش حسین با رگه‌ای از نرس، ترس که صدایش را به بی‌مدایی می‌گذاشت و کلمات را می‌جوید، گفت: - علی خان! از این حرفا نزن! مگه زبونت لال سرت درد می‌کنه؟ چکار داری که اینا کرور کرور پول با می‌کشن؟ چکار داری که ما همه‌ش بدبختیم و باید بدبختی بکشیم؟ چرا هوای زبونتو نداری؟ آفه ...

علی با چشمهای گرد شده از بهت توی حرف مش حسین دودید: - چرا مش حسین؟ از چی بترسم کمک فروغ می‌کم؟! و لمس کرد و قندسی توی دهانش گذاشت و استکان چای گل آلود و بریده را به لبش نزدیک کرد و هورت کشید. سبیل‌هایش را با پشت دست‌تپاله کرد و گفت: - بنده خدا من و تو دیگه باید از چی بترسیم؟ از اینکه مبادا به وقت بعروز سیاه بشینیم؟ از اینکه تنگ به‌وقت آواره و بدبخت بشیم؟ آفه من و تو غیر از بدبختی چی داریم که از درس بدیم؟

علی شانه‌هایش را با لا انداخت: - مچی! فقط نمی‌دونم چرا چه‌ما شبهای جمعه کم و کور می‌شن؟ اولش فقط احمد غیبش می‌زد و کسی هم چیزی نمی‌دونست، اما بعد از یکی دو هفته، اول رضا و بعد هم حسن و بخیرو با خودش برده. یعنی فکر می‌کنم اون بقیه رو با خودش برد، آفه اول از همه اون غیبش زد. مش حسین با لعنی آرام، طوری که به‌علی برنخورد پرسید: - شاید دلخوری‌ی پیش او نمیدوه ... آفه چه دلخوری‌ی؟ تازه اگه دلخوری‌ی‌ام من چرا فقط شبای جمعه این دلخوری پیش مباد؟ - به دلت بد نیاد! من همین

مش حسین نمی‌دونتی احمد و مرتضی و بقیه کجان؟ مش حسین نگاشی به صورت او انداخت: - نه علی خان! چطور مگه؟



نتراشیم؟ نه مش حسین، من می‌گم فردا به روز دیکس، آفه نالامتی ما هم آدمی مش حسین، خب آدم به امید زنده‌س، مگه نه؟! مش حسین با نابوری سری جنباند و گفت:

- چه می‌دونم علی خان؟ می‌گن تا بوده همین بوده، خب ندیای ما هم که غیر از این نیست... وصیت را عوض کرد: - حالا کجا میری؟

- می‌رم خط پایین چندتایی رو پیدا کنم اگه شد یسر بریم نرود، بریم به حمامی تو سر صورتی صفا بدیم، مردمی از بس تو این گرمای لعنتی من ریختیم، مش حسین غندهی بلند بالایی کرد و چشمکی زد:

- اگه رفتی نرود سراغی ام از میرزا یعقوب گرفتی به‌سلامتی ما هم بخور، نوش جانست... و با آندوه دنبال حرفش را کشید: - من که مردم از این دل‌درد! علی "فداهاقت" ی گفت و به‌طرف جاده‌ی شوسه راه افتاد.



کمر علی زیر فشار تیر چندی بلند و سنگینی که به‌دوش داشت ناشده بود، عرق از سر و رویش می‌ریخت و پیراهن خیس از عرق به کرده و سینه‌اش چسبیده بود. همین‌های پیشانی و سگرمه‌هایش از درد به‌سم رفت و در صورتش کرده‌ای از یک عصبانیت تند پاشیده بود و قیافه‌اش را از دل‌مهربانش دور و دورتر می‌کرد. کاغم، شاخه‌ی تراورس را که جابجا کرد، نگاهش به‌علی افتاد. عرق چشمهای کاظم را می‌سوزاند. با پشت دست پیشانی سوخته‌اش را پاک کرد و به‌طرف علی دوید:

- خست نباشی پهلوان! بده سرشو من بگیرم، بده من! و سر تیر چندی را در دست گرفت. قیافه‌ی علی انگار که تنبلی بهاری خورده باشد باز شد و تسمی روی لبهای خشکش‌جا خوش کرد:

- زنده باشی کاظم! و آرام آرام شانه‌اش را از وسط بار بیرون کشید اما هنوز به‌ت تیر نرسیده بود که صدایی هردویشان را سر جا می‌کوب کرد:

- چه خورتونه؟ مگه اینجا خونوی خاله‌اس که عی به هم نون قرض بدین و از زیر کمر بربرین؟ علی و کاظم و زودتر تیر چندی را که دور تادوروش از عرق خیس شده و شوهر زده بود، یگوری روی سرش گذاشته و به‌طرف آنها می‌آمد. صدای سرکارگر، که سعی می‌کرد به آن

ابهتی بدغد، دوباره بلند شد. - کی گفت خودتو لوس کنی کاظم؟ علی خودش می‌تونه اون تیر چندی رو جابجا کنه. مگه نمی‌بینی اون چهارتا میکل نورو داره؟ ولش کن برو پی کارت! و رو به علی کرد و صدایش را پایین آورد:

- تو چرا می‌داری کاظم از زیر کار دربره؟ مگه ندیدی اون روز آقای مهندس می‌گفت که کارا عقب افتاده؟ تازه، از اون گذشته، مگه شما نمی‌خواهین نونتون حلال باشه؟

علی زهرخندی زد. اشاره‌ای به کاظم کرد و سردو تیر چندی را روی زمین ول کرد. چشمهای سرکارگر فراج شد و داد کشید:

- چرا همین می‌کنین؟! علی: در حالیکه باید دست شانه‌اش را می‌مالید و با دست دیگر کمرش را چسبیده بود. به‌طرف سرکارگر رفت و بی آنکه به او مهلت حرب زدن بدد توی پورتش براق شد:

- آفه یکی نیست به تو بگم کاسه داغتر از آتش چرا این همه زور می‌زنی؟ توکه خودت، از ما بدبخت‌تری، به من چه که مهندس چه غلطی کرد؟ اگه تو اوشه که مهندس می‌بینی من صد تا از این مهندسا دیدم. هر غلطی که می‌خواد بکنه فوفش اینه که منو از اینجا راهی می‌کنه. منم چرا که برم می‌تونم بپل و گلنگ برزم یا بیچ سفت کنم، هر جا که برم، صنار کمری یا بیشتر، همین‌مزد رو بهم میدن، من که صت تو نیستم که روزی ده شاهی اضافه مزد بگیرم به خاطر همون ده شاهی روزی صد دقه پیش مهندس دولا راس بشم و مجیزشو بگم. خب اگه کارا عقب افتاده بیشتر کارگر بگیرن، بعداز همی اینا، من نمی‌دونم اگه نون این عرق شوری که چشماتون کور کرده، نون این شونه‌های له شده زیر این تیرهای چندی کوفتی، نون این کمر داغون شده زیر لرد این تراورس لاصب، نون نفس کشیدن تو این بیابون داغ با این بادای لاکردار بر از شن و ماسه‌ش حلال نیست، پس نون کی حلاله؟! ها؟! آفه.

بدبخت تو برا کی خودتو پاره می‌کنی؟ و یک قدم جلوتر رفت. سرکارگر در حالی که سعی می‌کرد ترشش را پنهان کند، گفت:

- چرا عصبانی میشی علی خان؟ صدای علی بلندتر شد:

- خان آونه که هفتاد پارچه آبادی داره، من کیبام خانه؟! اما سرکارگر، بی‌اعتنا به حرف او، گفت:

- من برا خودتون می‌گم علی خان، خب اگه کار زودتر تموم بشه، ما هم زودتر از این بیابون لعنتی خلاص می‌شیم. اونوقت زودتر می‌رسیم به یک جای خوش آب و هوا. اونوقت دیکم اینقدر خسته نمی‌شین... علی، خسته و کلافه، توی حرف او دوید:

- یعنی اونوقت تیر چندی و تراورس نیست؟ یعنی اونوقت این سنگای قلنبه‌ای که هر بیلش به سنگینی به کومه در کار نیست؟ یعنی اونجا می‌شینیم زیر درخت و بانمون می‌زنن و عصر به عصر به‌جای روزی به‌فزون روزی سی‌شاهی مزد بعمون می‌دن؟! نه! اونجایی که خوش آب و هواست برا من و تونیس بندهی به‌به خدا! اونجا برا اون اربابانیه که ما می‌براشون چون می‌کنیم و کار می‌کنیم و اونای غی شکمون پیه میاره...  
و نفی از غیظ روی زمین انداخت. سر سوی بالا کرد و چشمش دنبال آفتاب گشت که به وسط آسمان رسیده بود و گرما و حرارتش را مثل پتک اما بی‌صدا توی سرما می‌کوبید و آنها را داغ می‌کرد. چنان بزرگهان می‌کرد که بی‌تاب می‌شدند. روی تنهای کوفته سنگینی می‌کردند. پلنگهایش را بهم زد. رو به کاظم کرد و بی‌اعتنا به سرکارگر گفت:

- بیا بریم به لقمه نون کوفت کنیم، انگارن خیلی وقته ظهر شده! و با هم، به‌طرف چادر رنگ و رو رفته‌ای که دورتر از خط آهن، مثل کارگرمای خمیده به‌منظر می‌آمد به راه افتادند.

احمد و حسن و رضا توی چادر نشسته بودند. دستمال‌هایی را که برای جلوگیری از هجوم ریگهای داغی که باد از توی بیابان می‌کشاند و می‌آورد و توی مومایشان می‌پراکند و پوست سرهایشان را زخم می‌کرد، باز کرده بودند. صورتهایشان را شسته بودند اما خطی از گرد و خاک و مرق بر گردا گرد صورتهان کیره بسته بود. غمه‌شان ساکت بودند و نگاهشان توی سفره بود. حسن رو به علی و گفت:

- علی خان باز که با این زبون‌نهم سرشاخ شدی، ولش کن بابا! این یارو برا اون ده‌شاهی اضافه‌مزد دم غروب هر غلطی می‌کنه... علی گره دستمال را تون دو انگشت گرفت و با فشار از روی سرش پایین کشید. توی موعایش چنگ انداخت و با اخم فر زد:

- ای بابا، این یارو از خودمون بدبخت تره، اگه اون الف و ب رو بیل نبود الان مشتش گرو نهش بود... حیرون موندم چرا اینقدر زور می‌زنه، اونم وقتی مهندس نیست!

و نگاه درنگاه احمد دوخت:

- اون ده سالی که تو کارخانه چرم سازی بودم مدتا از این سرکارگرا دیدم. اینا هر چه‌ام که خودشونو پاره کنن بی‌فایده‌س. اربابا وقتی یه نفر حاضر بشه صنار کمری از اینا بگیره و کار عمیثارو بکنه عنر بابا رو می‌خوان. اینا خودشون از ما بدبخت‌ترن... آه سردی کشید و اخم‌هایش را باز کرد و کنار سفره نشست. لقمه نانی از توی سفره برداشت. تکه‌ای پنبه رویش گذاشت و با انگشت زوی نان مالید و چند برك سبزی پلاسیده رویش گذاشت

و در همان حال روبه احمد کرد و گفت:

- الحق که خیلی موفین... سلبله - الحق که خیلی مردین بابا! این همه قوز بالا قوزی که اینجا داریم پس نیست؟ و لقمه را توی دهانش گذاشت و شروع به جویدن کرد. چشمها به علی دوخته شد. علی قیافه‌ی متعجب آنها را که دید لقمه‌اش را با فشار فرو برد و گفت:

- چرا اینجوری نیکام می‌کنی؟ از گلهی سحر شنیه تا بوق سک پنجشنبه اینجا چون می‌کنیم و دلمون به این خونه که شب جمعه و فرداش با عم باشیم، اونوقت شب جمعه که می‌شه، تا من میام به آبی به دست و روم برزنم همه‌تون جیم می‌شین، حالام به‌مورون نیکام می‌کنین که انگاری این من بودم که شما رو فال گذاشتم...  
و لقمه‌ای دیگر برداشت. نگاهش بر معنی بین احمد و حسن رد و بدل شد اما هیچکدام حرفی نزنند. علی دنبال حرفش را گرفت:

- من حسین می‌گم که محتما از دستت دلخور شدی. آفه من نمی‌دونم چه‌کاری کردم، تپه غلطی کردم که... کاظم حرفش را برید:

- بلاسبت علی خان! مش حسین عوضی حالیش شده. صحبت دلخوری و این جور چیزها نیست... احمد آهسته گفت:

- آفه به جوریه که... چه جوریه؟ یعنی من تو جمع شما نامحرم؟ خب اگه این جوریه پس چرا زودتر نمی‌گویی؟  
و خرده‌های نان کنار سفره را جمع کرد و توی دهانش گذاشت. کاظم دستش را به نرمی روی شانه‌ی علی کوبید و با خنده گفت:

می‌دونی، آفه نمی‌شه بگم، یعنی حقیقتش اینه که ما جای بخصوصی نمی‌سیم. یعنی خودت که بهتر از ما می‌دونی، همه‌ی زندگی و دنیای ما همین بیابونه و این باد و این همه گرد و خاک و ریگی که انگاری فقط به این خاطر از زمین و آسمون می‌باره که بره تو چشم و گوش ما و زندگیونو بهم بریزه، یعنی اون چیزی رو که نداریم به‌هم بریزه. خب اینکه دنیا مونه، اگه فردام از این همه جون کندن هزار تا درد بی درمون نصیبمون بشه که حتما هم می‌شه، یکی نیست که بگو عاجزی خرت به چند؟ یعنی ما فقط خودمون رو داریم و چارنا رفیق مت خودمون که وضعشون از ما بدتره. بعدش با هزار جور مریضی از دنیا میری و به مشت پتیم و بدبخت مت خودت جا می‌داری که چی؟ که بگی مثلا ما هم آدم بودیم و تنم و ترکه داشتیم. که بگی مثلا ما هم زنده بودیم. حالا نمی‌دونم با این همه بدبختی و لرد بی درمون تکلیف اون دنیا مونه چی می‌شه؟ یعنی



با این اوضاعی که ما داریم بالاخره آفریده از دنیا میریم یا نه؟  
چینهای پیشانی علی را تبسم کوتاهش از دم باز کرد:  
- حالا رفتی منبر و نمایا پابین؟  
تا اینجا شو که خوندی، خوب به سرم برو صغری کریلا و به اشکی عم بگر که به توایی هم برده باشی!  
خندهی تلخی روی لبهای کاظم ماسید:

- ای کاش می‌تونستم به صغری کربلام برم، اونوقت دیکه این جون کندتم برا چی بود؟!

- غب آفرش؟!  
- آفرش همین دیکه. حالا چاکرت و بقیه رفقات، یعنی ما پنج شش نفر به جایی رو پیدا کردیم، به سقفی رو پیدا کردیم که بریم زیرش و درد دل کنیم و دلمونو وا کنیم و ...

مدایش کوتاه شد و احمد دنبالهی حرف او را گرفت:  
- به جایی میریم که دنیا و آخر عاقبت مونو همونجا بدس بیاریم، جایی که اگر تا حالا نصف بیشتر زندگیمونو با بدبختی از دس دادیم، افلا بقیه شو و آخرتمونو اونجا بخیریم ...

- بخیرین؟!  
- آره علی خان، بخیریم، بی زحمت نهرس کجا و چهجوری، اینشو دیکه نمی‌تونم بگیم ...

و مکشی کرد و دنبالهی حرفش را با بی‌میلی ادامه داد:  
اما اگه بخوای ...  
- اگه بخوای چی؟  
حسن با نگاهی مهربان به صورت علی خیره شد:

- اما اگه بخوای حاضریم این شبجمه تورو با خودمون ببریم ...  
و برق خوشحالی را که در نگاه علی دید گفت:

- اما به یک شرط!  
- به چه شرطی؟!  
- شرطش اینه که اولاً نباید از این جریان به کسی بگی. بعدش تا وقتی خودت راضی نشدی چیزی نهرسی ... باید قول بدی!

علی فکری کرد و سرش را تکان داد:  
- قول می‌دم!  
و دست حسن را که به سوبیش نراز شده بود در دست گرفت و فشرد:



آفتاب تن پس کشیده و بیابان را به حال خود رها کرده بود. بنوا کم کم تاریک می‌شد و ستاره‌ها می‌آمدند که لکن به آسمان کویر بسایند و خودی پنهانند.

بعد از یک ساعت که از جادهی درود جدا شده بودند سواد دهکده از دور پیدا شد. دهی مثل بقیه دهها و اول از همه صدای پارس سگها و دویندگان به طرف علی و بقیه کارگرها یکی دو تا کوجه را که زیر پا گذاشتند کاظم ایستاد. نگاهی به دور و برگرد و بعد آهسته چیزی نوی گوش احمد گفت. احمد سری تکان داد و یواش یواش از کنار دیوار کوجه راه افتاد. بعد از او حسن و نقی و رضا و مرتضی عم آرام آرام و یکی پس از دیگری همان مسیر را دنبال کردند. کاظم به طرف علی آمد، دست او را گرفت و در حالیکه شانه به شانه‌اش برآه می‌افتاد گفت:

- یکی یکی میریم. کسی نباید بفهمه. اینو خود آقا گفته.

آقا دیکه کیه؟!  
- آما! اونجایی که می‌خوایم بریم خونهی آقاس. یعنی خونهی آقا که چی بگم. به آقایی، به آقای نورانی، به سید اولاد پیغمبر اونجا حبه ...

- حبه؟! چرا؟ اونم تو این ده؟  
- بندهی خدا مت اینکه تسوی این دنیا نیستی، مگر نمیدونی که مامورای نظمیه فدین کردن که اولاد پیغمبر عممه سرش بذاره؟ می‌کنن مامورای نظمیه هر جا که به سید ببینن یا به آقای عممه سفید، فرق نمیکنه، میگیرن و میدارنش حبس!

علی حرف کاظم را با ناپوری برید:  
- تو که میگی این سید عمین جام حبه، خوب براش چه فرقی میکنه؟  
- فرقی اینه که آقا از جان و مالش گذشته، عممه گذاشته سرش و از جدهش تقلید میکنه. تازه خودش میگفت که اینجا این سعادتیم بهش رو کرده که ما رو به راه راست هدایت کنه و دنیا و آخرتمونو بسازه ...

چشمهای علی فراج شد:  
- ما رو؟! ما رو؟! یعنی از ما گمراهتر کسی نیست که این سید به راه راست مدایش کنه؟!  
کاظم انگشت اشاره‌اش را روی دماغش گذاشت:

- عیسی! مکه قرار نشد حرفی نزنن؟  
خب حالا دیکه پولنتو حاضر کن! علی داشت از تعجب شاخ در می‌آورد:  
- کدوم پول؟ برا چی؟! من عمش بغت قرون مزد این مفتنمو دارم که سه فروشم پیش خوز کردم ...

کاظم در حالی که سعی می‌کرد مدایش را پابین تر بیارود گفت:  
- باید دس کم سه قرون به آقا بدی! البته آقا انتظار زیادی نداره. اما من که برات گفتم، آقا اینجا حبه، نمیتونه بره منبر و پول غدان خودشو وزن و بچه جور کنه ...  
علی با بهت لبی برچید و زیر لب گفت:

- بیچاره آقا!  
و سه قرون از پولهایش را جدا کرد و به طرف کاظم نراز کرد اما کاظم دستش

را پس زد:

- نه! خودت باید بدی خدمت آقا. حالا یواش بیا بیا کسی تو رو نبینه. و با هم به سمت دالان تاریکی که تاریکی‌اش از شب غلیظ تر بود رفتند. کاظم نری را فشرد و عرو دو با عم داخل خانه شدند. صدان سوسکه که یک نفس می‌خواندند حیاط را پر کرده بود. علی یکباره متوجه شد که کاظم به طرف زیرزمین می‌رود. دنبالش راه افتاد و با خود فکر کرد: "چرا آقا به جای اتاق رفته تو زیرزمین؟" اما بعد به خودش نهیب زد: "پسر تو چرا اینقدر خری؟ خب حتما راه اینه که کسی صدان آقا رو نشنفته و دس مامورای نظمی بهش نرسه." با همین فکرها به زیرزمین رسیدند. حالا صدان آقا، آهسته و آرام از پشت تر به گوش می‌رسید. کاظم لای در را باز کرد و سرفهی کوتاهی کرد. صدای آقوند بلندتر شد:

- بیا تو براسر! بیا تو که به کوری چشم کفار مجلس روشن تر شد.  
علی و کاظم رفتند تو. کاظم در را پشت سرش بست. چشمان علی از تعجب گرد شد و یکجور آقوندی را رو برویش دید که حدود دو نرعی بالاتر از آنها که نشسته بودند، بالای سکو ماندی که تمامی طول اتاق را تر بر می‌گرفت، روی تشکهای نشسته بود. اتاق تاریک بود. تاریک، مثل شبی که آغاز شده بود. نه شمع، نه کورد سوزی، نه نوری، هیچ چیزه اما آقوند انگار تون نور نشسته بود. از بالای سرش نوری مهربان اندک می‌تابید و تمام هیکل او را تر خود می‌پوشاند. علی خشکش زده بود. تا آن لحظه چنین چیزی ندیده بود. خیلی وقتها پیش، زمانی که بچه بود از پدرش دربارهی آقایی که نورانی بوده‌اند و یا صورتشان نورانی بوده چیزهایی شنیده بود اما حتی تصور این را هم نمی‌کرد که کسی تون نور بنشیند، آنهم وقتی که عمه جا تاریک باشد. نور از سقف گاه گلی، از پشت دیوارک کوتاهی که حدود نیم نرع از سقف پایین تر بود، درست روی آقوند می‌تابید. زبان علی بند آمده بود. مهره‌های کمرش را فرقی سرد پوشانده بود. پاهایش خشک شده بود و با دهانی نیمه باز و چشمانی خیره محو نتاشای آقوند شده بود.

آقوند، که صحبتش را قطع کرده به هیکل کشیده و استخوان بندی درشت علی خیره شده بود، برای یک لحظه لرزشی خفیف در صورتش دوید که از چشم علی و بقیه کارگها دور ماند. صدای آقوند علی را به خود آورد:

- خوش آمدی براسر! می‌بینم با این که عمری را پشت سر گذاشته‌ای هنوز هم هزار ماشاءالله کمرت خم نشده. چقدر مشغولم که می‌بینم حق تعالی آدم زحمتگشی مثل تو را به راه راست کشانده. خداوند عمه ما را به راه راست هدایت فرماید ...

و دستهایش را توی نور گرفت:  
- بارالها! تا ما را هدایت نکرده

و نیامرزیده‌ای از دنیا میر! صدای "آمین" مستی بلندی از جمع برخاست. علی، که سعی می‌کرد به خود بیاید، کمی این پا و آن پا کرد، کنار کاظم نشست و آهسته گفت:  
- پسر خیلی فریبه!

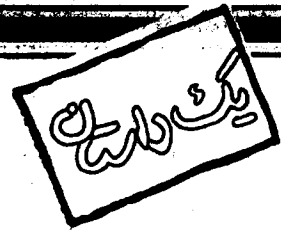
قیافهی کاظم را شوق پوشاند و با سر حرف علی را تایید کرد. علی دوباره پرسید:  
- پولوا رو کی باید بدیم؟  
- آخر مجلس  
- به کی باید بدیم؟  
- میداریم پشت تر و میریم. اینقدم

حرف نزن!  
- آفقه حیرونم کاظم، مات موندهم. و ساکت شد.  
بهت می‌رفت که کم کم همه وجود علی را تر خود فرق کند. آقوند، در حالی که سعی می‌کرد کلمات را از مخرج صحیح و با صدای فراخی از گلو خارج کند، شروع به صحبت کرد:

علی پاک منک شده بود. گاه به گاه فکراهایی کوتاه، مثل جرقه‌های بی‌دوام آتش زیر خاکستر در دهنش می‌دیدند اما تا به خود می‌آمد از خیزله‌اش گریخته بودند. برای یک لحظه فکر کرد جادو شده و همه چیزهایی را که می‌بیند فیر از چشم‌بندی چیزی نیست اما خیلی زود از این فکر خنده‌اش گرفت. نور آقوند، مثل آتشی که کارگران بیگار در صبح زمستان می‌افروزند و رهگذاران را از دور به خود می‌خواند، علی را با همه‌ی فکراهی درهم و برعمش به سوی خود جذب کرده بود و رعایش نمی‌کرد. آقوند کلاف حشر را گشوده بود.

بررپط و باریط همه چیز را به هم گره می‌زد و توی فضای زیرزمین رها می‌کرد و کارگها را به حیرت می‌آورد. بهت چنان علی را در ناراعی خود گرفته بود که حتی از رفقایش هم که دور و برش نشسته بودند غافل مانده بود، شاید عم به این خاطر که همه آنها تر تاریکی فرو رفته بودند و فقط آقوند تون نور بود و علی هم بدون مزه برهم زدنش تنها و تنها آقوند را می‌نگریست و نوری که وجود او را تر بر گرفته بود. وقتی رفقای علی به گریه افتانند و روی پیشانیان کوبیدند، او همچنان گیج بود. کاظم دستمال سریندنش را از جیب بیرون کشید و اشک‌هایش را با آن پاک کرد. نگاهی به علی انداخت، دستی به پشت کرده‌اش زد و آهسته گفت:

- باشو علی خان، مجلس نوم شد! دست به زانو گرفت و بلند شد.  
علی یکباره تکانی خورد. او هماسی کونگون وجود او را اسیر کرده بودند. یک دم فکر کرد که شاید نه دلش آقوند را دوست دارد، اما یکدفعه به خودش نهیب زد: "نه! نه!" و باز با شگفتی از خودش پرسید: "آه چرا نه؟"



دستش را که انگار دیگر به اختیارش نبود روی زمین گذاشت و بلند شد و دنبال کاظم به راه افتاد. نه! دست خودش نبود، آنقدر گیج شده بود که اگر کاظم یادآوری نمی‌کرد به کلی از یاد برده بود که سه قرآن سم "آقا" را پشت در بگذارد.



از خانه "آقا" که بیرون آمده بودند، علی حتی پادش رفته بود که سری هم به میرزا یعقوب برسد و خستگی تمام هفته را با عرق‌خانی او درکنده نوبی حمام هم غسل و بویست و پا خودش را شسته بود و بی‌آنکه خودش بخواند از تراشیدن ریشش هم ابا کرده بود. نر برابر صحبتها و سوالهای رفقایش هم ساکت مانده بود و تنها گاه به گاه سری چنانچه بود، اینها را بقیه کارگرها، بدون اینکه حرفی از "آقا" به میان آورند، برای مش حسین تحریف کرده بودند.

احمد و نقی از اینکه "آقا" نتوانسته بود تا آن حد علی را به خود جذب کند و به راه راست هدایت کند - کچه عجز به راه راست رفتنش معلوم نبود - خوشحال بودند و به فکر شواب آخرتی بودند که از این راه به دست آورده‌اند. علی حال فربهی پیدا کرده بود - سنگین و دلخور نبود. این را خوب می‌دانست اما دلخوره داشت. توی فخرش به دنبال حرفهای آن شب لغووند می‌گشت که کمتر به پادش مانده بود. لغووند آن شب از پولدارها، بدبختها، قیامت و عذاب سختی که هر روز هزار سال است و تمامی ندارد و از جویهای بر از شیر و مثل بهشت حرف زده بود.

نه! حرفهای لغووند چنگی به دلش نزنده بود. به همین خاطر هم لغووند به دلش ننشسته بود. شاید لغووند حرفهای دیگری هم زده بود ولی او همانا شیران نور او مانده بود و بقیه حرفها را نشنیده بود. "امان از نورش" وقتی پاد نور لغووند می‌افتاد گله‌اش تیر می‌کشید. انگار صداهایی توی سرش او را به خود می‌خواندند و او سعی می‌کرد از دست آنها فرار کند، ولی بیدختی اینها بود که خودش هم نمی‌دانست چطور باید فرار کند و از دست کی؟ تازه او اصولا اهل فرار نبود. به قول خودش به غیر از امنه‌ها که فقط کتک می‌زدند و تلکه می‌کردند تا حالا از دست کسی فرار نکرده بود.

تمام این دو سه روزی را که از سر گذرانده بود ساکت به کارش پرداخته بود. گاه به گاه حواسش پرت می‌شد

و از کارش غافل می‌ماند و حتی چند بار هم صدای سرکارگر را در آورده بود و از همه مجبتر اینکه برخلاف انتظار کارگرها با سرکارگر سرشاغ نشده بود و نگاههای مبهوت کارگرها را هم به جان خریدم بود و درحالی‌که داغ سرکارگر را به قول خودش توی دل نگه داشته بود، بی‌اعتنا دنبال کارش را گرفته بود.

یکی دو شب هم تا صبح خواب به چشمش نرفت. تمام حرفهایی را که در جوانی از روضه خوانها شنیده و تمام کارهایی را که از لغووندا دیده بود به ذهنش کشانده و به تماشایشان نشسته بود. خودش بارها گفته بود که تا قیامت عم میانهاش با لغووند جسامت جور نخواهد شد، چرا که روده‌هایشان را وجب کرده است و آنها را خوب می‌شناسد. یک شب هم خواب نور دیده بود. نوری که همه جا می‌روید اما معلوم نبود چرا به طرف خط امن و هش حسین و علی و کاظم نمی‌آمد و از آنها فاصله می‌گرفت و حتی از احمد و نقی هم دور می‌شد و می‌گشت! بعد از همین خواب بود که فکر کرد برود پیش "آقا" و روی پاهایش بیافند و دست و پایش را ببوسد و از او طلب مغفرت کند، اما دلش را نمی‌شد. نور "آقا" می‌هوشش ساقط بود ولی دلش را هم به لانه‌ی شک بدل کرده بود. همین شک به خاطرش آورده بود که چندین سال پیش توی شهرشان با دکانی که بعضی‌ها می‌گفتند جانوگر است روی هم ریخته بود. دکانویس اندکی از هم و خم کارش را به او آموخته بود. علی حتی از او شنیده بود که می‌شود روی آب راه رفت و همان موقع هم، جلوی جانوگر به این حرف خندیده بود: ولی توی نور نشستن، آنهم جایی که نور و برش می‌گردد روشن می‌شاید، آنقدر فریب بود که حتی دکانویس هم اشاره‌ای به آن نکرده بود.

فکرها لحظه به لحظه می‌آمدند و در مخیله‌ی علی جست و خیز می‌کردند و او از ترس اینکه می‌باید دیگر لغووند را نبیند چیزی از آن عمه به کسی نمی‌گفت تا آن روز، روزی که احمد برای چندمین بار به کنارش آمد و آهسته گفت:

- علی‌خان اشب پادت نره! اشب شب جمعه‌س ما! باید بریم خدمت آقا!

برقی توی چشمهای علی درخشید. شادمانه نگاهی به احمد کرد و گفت: - انگاری به ساله منتظر امشب! احمد سهمی کوچک از خوشحالی علی را در وجود خودش دید اما با تسمر گفت: - خوشا به سعادت!



علی جا به جا شد و درحالی‌که سعی می‌کرد یکی دو قدمی جلوتر از بقیه

کارگرها بنشینند کنار کاظم نشست. کاظم برایش جا گرفته بود توی راه که آنجا بودند نقی آهسته گفته بود: - آقا فرموده‌ن خون صدق‌نویز زیناد شده بهتره چکندفرتون اول بیابن و بقیه‌تونم نیم ساعتی بحد.

علی تکی دوبار اصرار کرده بود که جز دست‌های اول باشد، اما عم نقی و هم آهسته گفته بودند که او بهتر است بماند و عواقب کوه را دانسته باشد تا اگر کتین سر رسید بتواند از پیش بره‌باید و علی هم به‌ناچار پذیرفته بود. لغووند همچنان با عبا و شامه توی نور نشسته بود. علی خواستش را جمع کرده بود و چهار چشمی سرتاپای عیقل لغووند را روانداز می‌کرد. لغووند نگاهش به صورت تک تک تازه واردین انداخت و شروع به صحبت کرد:

- داشتم می‌گفتم که خداوند فرموده است: "وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلَّذَارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ أَقْلًا تَعْلَمُونَ" این را خطاب به شما می‌فرماید، خطاب به ما می‌فرماید، یعنی اینکه دنیا به غیر از بازیچه‌ی کودکان و هوسرانی بیخردان چیزی نیست و واقعاً دنیا دیگر برای پرهیزکاران

بهرتر است. آیا هیچ در این باره فکر نمی‌کنید؟ هیچ می‌دانی سرانجام، هیچ می‌دانی این پرهیزکاران چه کسانی هستند؟ خوب معلوم است، آنها‌ی که این دنیا جز رنج و بدبختی چیزی برایشان ندارد. یعنی شما و اگر خداوند قبول کند یعنی ما. خداوند بازم در این مورد می‌فرماید: "وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ" یعنی بدانید که زندگانی دنیا به‌غیر از کالایی فریبنده هیچ چیز نخواهد بود. آخر این دنیا متاع فریب است. این دنیا متاع کبر است. گوش را نغورید. ول کنید آنها‌ی را که به این دنیا چسبیده‌اند. آنها نمی‌دانند که چه لذتی در این فقر و صحت هست. آنها نمی‌دانند که همین فقر و بدبختی چه آفرشی برای آدم درست می‌کند. در همین باره روزی اصحاب حضرت پیغمبر از ایشان پرسیدند، ای رسول خدا! چه کسانی بیشتر به بهشت می‌روند؟ حضرت فرمود: "اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ قُرَابَاتٍ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءُ" یعنی به بهشت نگاه کردم و دیدم که بیشتر مردم آن فقیران‌اند. می‌بینید، می‌بینید که چه افتخاری تر فقر است؟ می‌بینی برادر؟

علی عمه‌ی شک‌های دلش را بیرون ریخت. آهسته به پهلوی کاظم زد و گفت: - پس تو که گفته بودی به فقریام به حال این دنیا‌یون می‌کنه. مگه نگفتی بودی؟ کاظم، مثل مار گزیده‌ما، بیکاره غشکش زد، اما زود به خودش آمد و لبش را با دندان گزید و علی دوباره و سگ‌تر به پهلوی او زد:

- پسر، مگه خودت نگفتی بودی! اون از اون هفته‌ش و اینم امشبش! این لغووند که میگه باید افتخار کنیم که

بدبختیم! یعنی اونایی که پولدارین و فرور دارن خیلی الاغین که نمی‌فهمن ما فقیر خوشبختیم... لغووند نگاهش را به سمت علی کشاند و نگاهش را بلندتر کرد: - از حضرت سوال شد: چه کسی از همه مومن‌تر است؟ چه کسی پیش خدا ارج و قربش بیشتر از همه است؟ حضرت فرمود: "خَبِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْقَانِعُ" یعنی بهترین مومنان کسی است که قانع باشد. یعنی شما برادران من. یعنی شما که به هرچه دارید قانع‌اید. آخ اگر بدانید که چه آفرشی دارید و چه لذت عظمایی با شما هست فقط به خاطر اینکه قانع‌اید. آخر شما که نمی‌دانید، قناعت با وجود شما زندگی است و به همین خاطر، همان طور که رسول خدا فرموده، من به شما مژده می‌دهم که شما، بلکه فقط شما، بنده‌ی خاص خدا‌ید. پس دعا کنید که قناعت و فقر با شما قهر نکنند که آنوقت آفرش و بهشت را از دست داده‌اید. پیغمبر در این باره می‌فرماید، آهای برادر! خوب گوشانتون و اکنین! خوب گوش کنید به این فرمایش رسول خدا!

می‌فرماید: "لَوْ تَعْلَمُونَ مَا لَكُمْ بِدَالِقٍ لَا حَبِيبَهُمْ أَنْ تَرَاهُ وَ اِقَاتَهُ وَ حَاجَتَهُ" یعنی ای فقیران، اگر بدانید که پیش خدا چه‌ما دارید، دوست نخواهید داشت که فقر شما بیشتر شود. می‌بینید؟ چه نعمت بزرگی است که خداوند به شما عطا فرموده؟ نکند خدای ناکرده یک وقت کسی پیش خودش فکر کند که چرا فلان کس پول دارد و ملک دارد و باغات دارد و من فقیرم و ندارم؟ می‌باید چنین فکری بکنید! نعمت‌الله آنوقت کافر شده‌اید. آنوقت در حکمت و مشیت الهی شک کرده‌اید. آخر این حکمت حق بار تعالی است که خودش می‌فرماید: "لَنْ نَسْتَأْذِنَهُمْ مَعْشَرَهُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ زُفْعًا بَعْضُهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ تَرْجَاتٍ لِيُنْفِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًا وَ رَحْمَتٌ مِنِّي خَيْرٌ لِّمَنْ يَتَّقَى" یعنی ما خود معاش و روزی آنها را در حیات دنیا تقسیم کرده‌ایم و بعضی را بر بعضی از مردم بعضی دیگر را به خدمت در آورند و رحمت خدا از آنچه جمع می‌کنند بهتر است. شنیدی؟ این حکمت و مشیت خدای بار تعالی است و وای به حال کسی که در این حکمت شک کند، که آنوقت کافر از دنیا رفته و تا قیامت قیامت گرفتار لعنت خدا و رسول و انبیه اطهار خواهد بود...

علی با احتیاط از کاظم پرسید: - تو میگی این نور آقا ماه چه‌من؟ طمعات مومند کاظم آهه‌این به حکمتیه! کاظم یک لحظه زین چشمش علی را نگاه کرد و آهسته گفت: - والله منم نمی‌دونم، اما می‌گن نگاشتم از نیم جفت میشه!

# یک دلجو

علی، بی توجه به کمالاتی که آفونند یک نفس بیرون می ریزد و توی گوش کارگرها فرو می گرد، به دیوار گاه گلی کوتاهی که جلوی چشم را سد می کرد و دید را محدود می ساخت و نوری که روی صامه ای آفونند می تابید و هر چند لخته یکبار سو سوی کوچکی عم میزد غیبه شده بود، معیب بود، چرا آن هفته به این دیوارک توجه نکرده بود؟ آن هفته هم که آن را دیده بود! بدقیق اولی که آفونند را توی زور دیده بود این فکر یکباره به مغزش خطور کرده بود که ممکن است کلکی در کار باشد اما فوراً به شیطان و خودش لعنت فرستاده بود، تمام هفته ای را هم که از سر گذرانده بود جز به آفونند و نورش به چیز دیگری فکر نکرده بود و حالا هم مضطرب بود، آفونند هم متوجهی اضطراب علی شده بود و همه اش هوان او را داشت و چشم از او بر نمی گرفت، علی دست عایش را روی زانو گذاشت و چهار چشمی نگاهش را در نگاه آفونند نوشت، آفونند، وقتی که علی را دوباره مهوت خویش دید و خیالش از سوی او راحت شد، نرسد برآمد که اشکی هم از جمع بگیرد و به عمین خاطر به صدایش رنگ مزین و اندوه داد:

- خوشا به حالتون، خوشا به سعادتتون، دلم پر می زند برای دیدن اون وقتی که معمومین برای شفاعت شما میان، اونوقته که معلوم میشه که ملک و باغات فراوان به هیچ دردی نمی خوره، اونوقته که ایسان و اطراف باید حساب پس بدن و منتظر بمونن! اونوقته که همه به شما حسادت میکنند، اگه بدونین چقدر آرزو دارم که جای شما باشم، معمومین میان به درگاه خدا که شفاعت شما فقا رو بکنن، آخ قریبون شفاعت برم آقا ... لسن آفونند رو به گریه گذاشته.

کارگرها چشمها را بسته و به تبعیت از آفونند روی پیشانی هایشان می کوبیدند علی پنجه اش را باز کرد و روی آبروها گذاشت و جلوی چشمانش را گرفت اما از ای انگشت هایش آفونند را می پاید، آفونند سر و هیگلش را تکان می داد، چشمانش را بسته بود و می رفت که به ختم مجلس بنزیم شود، علی دور و برش را نگاه کرد، رفقایش زار زار می گریستند، علی به خودش نهیب زد "جناب پسر! شاید شب جمعه ای دیگه ای در کار نباشه، چه به که دیر میشه!" و دست روی رانوش کوبید و بلند شد و پیش از آنکه کسی به خودش بیاید از سکو بیلا برید و آفونند را توی دستهای درشتش پخل کرد و به زمین کوبید، ناله کوتاهی از گلو آفونند بیرون زد، کارگرها یک دم ماتشان برد و تا تکان خوردند علی

سر جای آفونند نشست، حالا از سر تا پای علی توی نور می درخشید، همه بهشتان زده، نفی و حسن، بهت زده و بیخود اما صدای علی آنها را سر جایشان میخوب کرد:

- چه خبر تونه؟ گهسایان! آگه نمی خواین به نفرو نورانی ببینین؟ حالا نمیشه اون به نظر من باشم؟ احتیاج باید صامه داشته باشم؟ نمیشه با زبون خودتون باها تون حرف بزنم؟ حتماً باید وقتی حرف می زنم عربی بلمور کتم؟ نمیشه بهتر بگم بدبختی از اون سرکارگر بدبخت تر از خودتون و اون مهندس کردار آلمانی و اون دیلمنج شمال به پیش زور نشنن؟ احتیاج باید بگم افتخار کنین که بدبختین؟ بعدشم مگه شما ننگتین که این پاره بمون هم دنیا میده و عم آقوت؟ پس چی شد؟ این که همه اش از پس فردا حرف می زنن! من بچی که پهلوم نمیدم این گردن کلفت کوفت کنه، من می خوام امروز شکم زن و بچه مو سیر کنم، پس فردا مالیده ... و بلند شد و با لگد به پهلوی آفونند کوبید، از جا بلندش کرد و لبه ی ردایش را چسبید، با سر توی صورت او کوبید و با فیظ فرید:

- هر روزماده! نورت رفت تو کوم خلا؟ دوباره او را به زمین کوبید و پیش از آنکه حرفی بزند از در زیر زمین بیرون رفت، نفی آهسته به طرف آفونند رفت و از جا بلندش کرد، شیار باریکه خوبی از لای لب آفونند بیرون زده و روی صورتش می دید، رشا خون را که دید صدایش بلند شد:

- من که گفتم این مرتیکه ی قلهماتو نیارین اینجا، ببین با این سید اودد پدیسر بچکار کرد!

صورت ترس زده و رنگ بریده آفونند لورزشی کرد، تبسمی که ته ماهی ای از خوشحالی و امید با خود داشت روی لبانش نشست، سعی کرد چیزی بگوید اما پیش از آنکه به خود بیاید نوری که روی تشکله افتاده بود از میان رفت و همه جا در سیاهی فرو شد، فغان از یکی برخواست:

- او ایله، چه نصیبتی! ببین چی به روزمون آمد!

یکی دو زرمه تیز می رفت که با فغان هماوا شود که در زیر زمین باز شد و فیز توی چهار دیواری پاشیده شد، علی بود، با یک دست چراغ گرد سوز روسی بزرگی را گرفته و با دست دیگرش چنتا آینه را روی هم گذاشته بود، نگاهی به رفقایش که با خشم او را می نگرستند انداخت و جلوتر رفت، نفی عنوز زیر بغل آفونند را، که با دیدن علی مثل بید می لرزید، گرفته بود، علی چراغ را گوشه ی زیر زمین گذاشت، یکی از آینه ها را به دست کاظم داد و دو تایی دیگر را توی دست هایش گرفت و به کاظم گفت:

- بگیرش اینجا!

دو نفری آینه ها را در سه طرف گرد سوز گرفتند، نور یکباره به گوشه دیگر زیر زمین جهید و همانجا تابیدن گرفت، علی آینه ها را ول کرد، با چشمهای از حلقه در آمده به نفی نگاه کرد و فرید:

- تا چار تا بدبخت صت من و تو باشن که خوب سواری بدن، این مفتخورام هستن که روز به روز گردن کلفت تر بشن، نظمیم نمیتونه حرفشون بشه ... و زرخندی زد و رویش را به طرف کاظم برگرداند:

- تازه نظمیسه با اینا چیکار داره؟ مگه نمی گفت نباید فکرشم بکنین که چرا پولدارا پولدارن و شما فقیرین؟ مگه نگفت که خدا پولدارارو پولدار کرده و شما رو بدبخت؟ خوب اینم که نوکر پولداراس و از اونا طرفداری میکنه و خواشونو داره، پس دیگه چرا حبسش کنن!؟

و به طرف آفونند رفت و از دستهای شل شد، و دستمال نفی بیرون کشید، آفونند سراپا می لرزید و زبانش بند آمده بود، علی کف به لب آورده و خشمگین نعره زد:

- حیف که نمی تونم بگفتم چون اونوقت دیگه کسی نیس که از این سر دنیا بران و بهم تون بفرسته ... و با کف دست توی صورت آفونند کوبید و به طرف زمین هلش داد، نگاهی به رفقایش انداخت و در حالی که خشم و بغض وجودش را فرا گرفته بود از زیر زمین بیرون رفت.

\*\*\*

روز یک خشمی عم علی سرکارش نیامد، مش حسین از زبان بقیه شنیده بود که شب جمعه چی گذشته، اما باورش نمی شد، منتظر مانده بود تا از زبان خود علی بشنود، ولی علی پیدایش نمی شد.

زنبیکی های ظهر ابتدا کرد و هجاری از دور برخواست و بعد صدای ترق و تروقی بلند شد و کم کم سر و کله ی ماشین توی جاده پیدا شد، عمه دست از کار کشیدند و با اینکه چند بار عم سرکارگر داد و هوا کرد و توپ و نثر زد اما باز هم کسی به طرف تیرها و تراورس ها و خسرده سنگها نرفت، انگار عمه منظر خورن بودند.

ماشین که ایستاد، مهندس آلمانی و مترجم و دو نفر پاسان از ماشین پیاده شدند، مش حسین پاسانها را که دید زیر لب زرمه کرد:

- اومدن سراغ علی!

مهندس نگاهی به خط آهن انداخت و نگاهی به کارگرها و بعد شروع به حرفه زدن کرد و ساکت شد، مترجم تعظیمی به او کرد و گفت:

- مقصود آقای مهندس اینسه که از

این به بعد، تا وقتی که من دستور ندادم، کسی حق نداره نشاء و روزای جمعه به درود بره یا اصلاً از اینجا خارج بشه ...

با شنیدن این حرف، فر فر کارگرها بلند شد، مهندس بی اعتنا به فر فر کارگرها دوباره شروع به حرف زدن کرد، مترجم باز عم به مهندس تعظیم کرد و گفت:

- آقای مهندس میفرمان که اگه کسی به این حرف گوش کنه بیرونش می کنم ...

و پس از مکشی اضافه کرد:

- همه تونم خوب میدونین که چقدر کارگر زیاد!

فر فر کارگرها به یک باره قطع شد، دوباره مهندس حرف زد و مترجم عم بعد از تعظیم عمیشگی اش ترمزه کرد:

- آقای مهندس میفرمان که علی نسبت به یکی از روحانیون محترم بی ادبی کرده، ایشان هم به نظمیسه شکایت کردن، ما میدونیم که علی در رفته و حتماً هم پیداش می کنیم، منتها اگه کسی از شما بدونه علی کیاس، و به ما بگه، ما عم در موض ده شامی به مزد آموزش اضافه می کنیم!

صدای خنده ای نودماعی از گوشه ای بلند شد که خشم توی صورت مهندس پاشیده.

پاسانها قدمی جلو گذاشتند اما با اشاره دست مهندس دوباره سر جایشان ماندند، مترجم به اشاره مهندس حرف قبلی اش را تکرار کرد و بعد همگی سوار ماشین شدند و رفتند.

چند لحظه ای همه خشکشان زده بود، صدای سرکارگر بهت همه را شکست:

- برگردین سر کارتون، باله!

کاظم نداندهایش را روی هم مفرد، چشمهایش را تنک کرد، نگاهی به نفی انداخت و با فیظ گفت:

- علی گفت که آفوننده با نظمیسه هم کیسه سها، ما باورمون نشد ... و به طرف تیرهای چندی رفت، احمد شاختی تراورس را که بلند کرد، تراشی تراورس توی کف دستش فرو رفت و مغزش از سوزش بدبختی های دما دمش سوت کشید، نفی بیل را توی سنگ ریزه ها فرو برد و بیل که انگار به سنگ بزرگی بر خورده بود لگد زد و درد سی و چند ساله ی جاننش را به یک باره تا کتف او دوآند، کاظم تیر چندی را چسبید تا از زمین بکند و کمزش زیر بار در صف سالیان دراز تا شد، حسن دلش از ضعف افش رفت و به یاد زن و بچه ی خود افتاد، همگی آنها را که توی دفنشان می گذشت با خشم و افسوس زیر لب زرمه کردند:

- بس خود آفوننده را همونجا نکشیمش!

۵۰۰ - خرداد ۱۳۷۸

توضیح  
در این شماره ی جهان نیز، مثل شماره ی پیش، صفحه ی ویژه ما قرار میگیرد. امیدواریم در شماره ی بعد این گاستی جبران شود.

## شهریور خونین هسیر

به مناسبت ۳۱ شهریور سالگرد به خون تهیدن  
رفیق شهید فدایی خلق ابوالفضل قزل ایاق

درود، درفش سرخ بلشویک ،  
درود، فریاد منفجر سحر،  
درود، رفیق تندر و توفان  
راهی گلگون از شهریور خونین مسیر  
تو نمرده ای ،  
تو زنده ای در ما ،  
در دریای بیکران خلق.  
من از بیکر تو حرف میزنم سرخی ،  
من سخن از لبهای تو میگویم سرخی .  
ای همیشه خاطره ات گرامی!  
ای پرچمدار سرخی !  
ای عماره ی عصیان !  
بهشت درگاهی خانه ی سازمان ،  
گام ناشناس را شناختی .  
موج خشم را دیدم .  
خشم میروبانندی از ژرفای خشمت .  
ربودن سلاح را دیدم ؛  
عشق داشتی به آرمانت .  
چون گوزنی چالاک ،  
لحظه ای پروازی بلورین کردی  
در میان زمین و آسمان  
در ستیز و جنگ و گریز  
در بورش به بیگانه .  
شتکهای خونت بر هوا پاشید .  
دیدم در خون تهیدنت را  
و جای گلوله چون گلی سرخ به سینه ات را .  
خلق شنید نعره های عصیان تو را ،  
خلق شنید نعره های صبح خون آلود تو را ،

در محله های فقرا بود .  
تو ریشه داری ،  
از روستاهای مشکین شهر  
تا عشایر کوچروی ایران ؛  
از اسکله های ویران بنادر جنوب  
تا دریا های مرطوب گندمزاران ترکمن ؛  
از ایمان سرخ کردستان  
تا جنگلهای خونین سیا هکل ؛  
از قلب کارخانه ها  
تا دشت های ستیز بلوچ .  
تو ریشه داری .  
این رسم ماست ،  
چرا که ، در نظام سرمایه ،  
برای بلشویک آراش ممنوع است .  
سخن تمام نشد ،  
ای پرشکوه !  
ای گلی از بهار !  
ای گلی از آزادی !  
ای گلی از پای درزنجیران !  
ای راهی گلگون از شهریور خونین مسیر !  
تو رودی شدی .  
اینک ،  
نگاه کن که چگونه رفیقان فریاد تو را  
به کارخانه می برند .  
به هسته های سرخ مقاومت ،  
به کمیته های مخفی اعتماد ،  
به غرش لوله ی تفنگهای پیشمرگه ،  
و شلیک می کنند به قلب سرمایه .  
تو خود گفתי سکوت زوال است .  
تو خود گفתי سکوت همانا پذیرش است .  
ای گلی از پانزدهگان !  
ای راهی گلگون از شهریور خونین مسیر !

شهریور ۱۳۶۲ - ع



آمریکا	د دلار	هیات تحریریه	۷۵	قزل ایاق	۵۰۰	کانادا	د دلار	تصحیح کدهای جهان ۳۳
هیات تحریریه جهان	۲۰	شوراهای کارگری ۱۵	۱۵	ها مبورگ		نگار	۱۰۰	صادق نظیری ۱۰
ساعتچی	۱۰۰	بامی استار	۵۰	فدایی	۴۰	رفیق فدایی	۱۰۰	هفت هنر ۳۵
بلشویک وار	۵۰	بقای رزمنده - برکلی	۱۰	رفقای هامبورگ	۶۰	جلال مهرابی	۲۰	صیف دلایل فراهانی ۲۰
پویان	۳۰	ک - س - سن خوزه	۱۰۰	ماینس - ک. ع.	۵۰	نیما	۲۰	فرانسف
رادیو فدایی	۶۰	دارموشتات - ک. ع.	۱۰۰	فدایی خلق	۸۶۶/۳۰	اکبر پارس کیا	۵	ع - مظفری ۲۶۶
دو راه	۴۵	خوزه مارتی	۱۰	ثریا	۸۴۱/۸۰		۵	لیل ۵۹ ۶۰۰
مرضیه اسکویی	۲۰	بیشمرگه	۱۰	کلاس تاریخ			۷۰	لیل - سیاهکل ۵۰
دامون	۵۰	آرلینگتون - دالاس ۷	۴۷۳	به یاد حسن نیک داوودی			۳۰	لیل - بزرگداشت قیام ۱۵۵
داس و چکش	۲۰	اطلاعیه‌ی مالی	۷۰۰	رفقای کمون دهلی			۱۵	شهدای ۸ تیر ۲۰۰
کارگر	۲۰	اتریش شیلینگ	۴۰	فدایی خلق			۱۶	سعید سلطانپور ۲۰۰
مارتا	۱۰	کمیته‌ی خارج از کشور	۱۶۰۰	بدون کد	۵۰۰		۳۰	لیل - ۵۹ ۴۹۵
سمینار	۵	تسابلین	۵۰۲/۱۲	غلام	۲۰۰		۴۶	مسعود رحمتی ۲۰۰
انترناسیونال	۷۰	دماوند	۱۰۰	بیژن جزئی	۱۰۰		۵۰	لیل - ن ۲۰۰
فرح	۱۰	اتحاد - مبارزه - بیروزی	۳۰۰	بلوچ	۵۰۰		۱۵	لیل - ک. الف. ۱۰۰
مهرداد	۵۰	کارگر	۱۰۰	منافر	۱۰۰		۲۰۰	اول ماه مه ۵۰۰
کمون دهلی	۲۰	کارگر	۱۰۰	ج - ب فیلیپین	۱۰۰		۱۰	نانسی - اول ماه مه ۲۰۰
اسپارکس	۲۰	کارگر	۱۰۰	داوید	۲۰۰			تولوز - اول ماه مه ۳۰۰
ک - فدایی نیویورک - دیترویت	۲۶۰	فدایی شهید کلانتری نظری	۱۰۰	افشا و لغو قراردادهای اسارت بازرگانی	۱۳۰۰			
رفقای ترکیه	۹۰	فدایی شهید منصور اسکندری	۱۰۰					
سرخ جاگان	۳۵	نشریه‌ی کار	۵۰۰					
سندیاگو - مبارزه	۱۰۰	تصحیح کدهای جهان ۳۳	۱۰۰					
سندیاگو - بیروزی	۳۰	هوستون ۷	۱۰۰					
م. م. نیویورک	۱۵	رفیق جهان	۳۰					
دموکراسی	۱۰	یاد فتاح	۱۰۰					
رفقای کمیته مرکزی	۸۵	شهدای خلق بلوچ	۲۰					
رفقای مازندران	۳۵	سمینار لندن	۵۷					
رفقای جهان انگلستان	۲۵	س. لنچستر	۵					
انقلاب	۳۵	نیما - لندن	۸					
توکل	۳۵	لنین ۲	۱۱					
فدایی شهید رفیق کبیر بیژن جزئی	۲۵۰	نیما	۴۷۰					
فدایی شهید رفیق کبیر مسعود احمدزاده	۲۵۰	ت ۱	۱۵۰					
فدایی شهید رفیق کبیر حمید اشرف	۲۵۰	ت ۲	۱۰۰					
فدایی شهید رفیق کبیر اسکندر	۲۵۰	ت ۳	۳۵۰					
به یاد شهدای فدایی	۳۰۰	رفیق - ک. ع.	۷۰					
به یاد شهدای خلق	۴۰۰	رفیق - ک. ع.	۲۰					
		ماینس	۳۰۰					
		گروسگرا	۶۲					
		سعید سلطانپور	۵۰۰					
		کرون	۳۰۰					
		سوئد	۹۰۰					
		سوئد	۱۰۰					

"... همانگونه که آگاهید، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نیز با پشت سر گذاردن یک دوره سخت و با تحمل ضربات سنگین هم‌اکنون در ادامه فعالیتهای گسترده و باز سازی تشکیلات در سراسر ایران وظایف سنگینی به عهده دارد.

در چار چوب چنین سیاستی و به منظور ترمیم بخشهای آسیب دیده تشکیلات به ویژه تامین نیازهای تکنیکی به کمکهای شما نیاز داریم. بهر ترتیب ممکن با جمع آوری و رساندن کمکهای مالی خود، سازمان را در جهت اهداف انقلاب یاری رسانید ..."

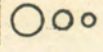
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران - کمیته خارج از کشور

**کمکهای مالی خود را به حساب**

**A A H**  
**739066 F**  
**Credit Lyonnais**  
**134 Bd. Voltaire**  
**75011 Paris**  
**France**

واریز نمایید و رسید بانکی را به همراه کد دلخواه خود به نشانی زیر بفرستید

**ACP**  
**BP 54**  
**75261 Paris, cedex 06**  
**France**



## فرخنی یزدی

### شاعر آزادی و انقلاب

آنچه را با کارگر سرمایه داری می کند  
 با کبوتر پنجه‌ی باز شکاری می‌کند  
 می‌برد از دسترنجش گنج اگر سرمایه دار  
 بهرقتلش از چه دیگر پافشای می‌کند؟  
 نیشهای نامهی طوفان به قلب خائنین  
 راست پنداری که کار زخم کاری می‌کند  
 نوک کلک حق نویس تیز و تند فرخی  
 با طرفدار خوارج ذوالفقاری می‌کند  
 گر بدین سان آتش کین شعله ور خواهی نمود  
 ملک را در مدتی کم بر سر خواهی نمود  
 با چنین رولها که بی باکانه بازی می‌کنی  
 پیرو برنا را گرفتار خطر خواهی نمود  
 با چنین سختی که بنوازی تو کوس هرج و مرج  
 گوش گردون را از این آواز کر خواهی نمود  
 دست دهقان را به داس خونچکان خواهی رساند  
 کارفرما را اسیر کارگر خواهی نمود  
 آخر ای سرمایه دار این سودها را پایه نیست  
 با زبر دستی در این سودا ضرر خواهی نمود  
 در ستایش از انقلاب و شکوه از کاستیهای بعد از نهضت  
 مشروطه خواهی ، می‌گوید:  
 نای آزادی کند چون نی نوای انقلاب  
 باز خون سازد جهان را نینوای انقلاب  
 انقلاب ما چو شد از دست ناپاکان شهید  
 نیست غیر از خون پاکان خون بهای انقلاب  
 اندرین طوفان خدا داند که کی غالب شود  
 ناخدای ارتجاعی یا خدای انقلاب  
 تا تو را در راه آزادی تن صد چاک نیست  
 نیستی در پیش یاران پیشوای انقلاب  
 با خط برجسته در عالم علم گردد به نام  
 آنکه بگذارد به دوش خود لوای انقلاب  
 گر دهد دستم ز دست این گروه خود پرست  
 با فداکاری گذارم سر به پای انقلاب  
 دل چه می‌خواهم ، نباشد گر حدیث عشق دوست؟  
 جان چه کار آید ، نگردد گر فدای انقلاب؟  
 این غزل نیز نمونه‌ی دیگری است از اعتقاد او به

میتوانید نشریات "کار"، "زیگای گه"، "بانی استار"  
 و "جهان" را از نشانی‌های زیر درخواست کنید

اتریش	I.S.V.W. Postfach 122 Post AMT 1061 Wien, Austria	۶ شماره - ۱۵۰ شیلینگ ۱۲ شماره - ۲۹۰ شیلینگ
آلمان غربی	Postfach 3653 7500 Karlsruhe West Germany	۶ شماره - ۱۵ مارک ۱۲ شماره - ۲۵ مارک
آمریکا	Hadi P.O. Box 419 N.Y., N.Y. 10185 U.S.A.	۶ شماره - ۸ دلار ۱۲ شماره - ۱۵ دلار
انگلستان	O.I.S BM Kar London WC1N 3XX England	۶ شماره - ۶ پوند ۱۲ شماره - ۱۱ پوند
ایتالیا	M.C.P. 6329 Roma Prati Italia	۶ شماره - ۹۰۰۰ لیر ۱۲ شماره - ۱۷۰۰۰ لیر
بلژیک	E.I. B.P. 8 1050 Bruxelles 5 Belgique	۶ شماره - ۵۰۰ فرانک ۱۲ شماره - ۹۰۰ فرانک
دانمارک	B.J. P.B. 267 8800 Viborg Danmark	۶ شماره - ۹۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۸۰ کرون
سوئد	I.S.S Box 50057 10405 Stockholm Sweden	۶ شماره - ۸۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۲۰ کرون
فرانسه	A.C.P B.P. 54 75261 Paris Cedex 06 France	۶ شماره - ۷۰ فرانک ۱۲ شماره - ۱۲۰ فرانک
کانادا	I.S.F Post Office Ahuntsic Montreal Canada	۶ شماره - ۱۰ دلار ۱۲ شماره - ۱۸ دلار
هلند	P.B. 11491 1001 G.L. Amsterdam Netherlands	۶ شماره - ۱۸ فلورن ۱۲ شماره - ۲۲ فلورن

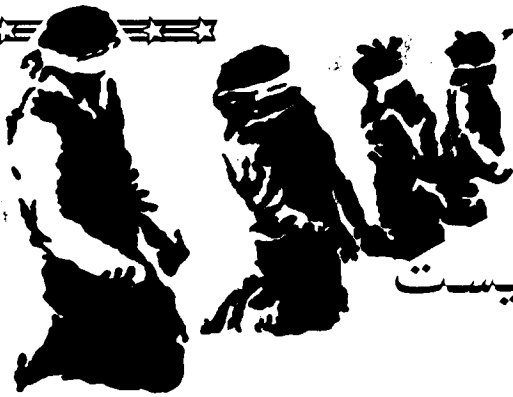
### قهر انقلابی :

گر خدا خواهد بجوشد بحر بی پایان خون  
 می‌شوند این ناخدایان غرق در طوفان خون  
 با سر افرازی نهم پا در طریق انقلاب  
 انقلابی چون شوم دست من و دامان خون  
 کارگر را بهر دفع کارفرمایان چو تیب  
 با سر شمشیر خونین می‌دهم فرمان خون  
 کلبه‌ی بی سقف دهقان را چو آرم در نظر  
 کاخهای سر به کیوان را کنم ایوان خون

# گرچه ما میگذریم

## راه میماند

### غم نیست



به یاد

هزاران

شهید

گمنام



## اسامی برخی از شهدای

### فدایی مهر ماه

۱۳۶۰ مهر ۱۳	فریبا شفیعی
۱۳۶۰ مهر ۱۳	ابراهیم شریفی
۱۳۶۰ مهر ۱۴	علی حسن پور
۱۳۶۲ مهر ۱۵	محمد کس زانی ( حه مه کس )
۱۳۶۰ مهر ۱۶	غلامحسین زینی وندنژاد
۱۳۶۰ مهر ۱۶	پرویز عندلیبیان
۱۳۵۰ مهر ۱۷	همایون کتیرایی
۱۳۵۰ مهر ۱۷	هوشنگ تره گل
۱۳۵۰ مهر ۱۷	ناصر کریمی
۱۳۵۰ مهر ۱۷	بهرام طاهرزاده
۱۳۵۰ مهر ۱۷	ناصر مدنی
۱۳۶۱ مهر ۱۸	خیراله حسن وند ( حسن )
۱۳۶۰ مهر ۱۹	مهدی خانزاده
۱۳۶۰ مهر ۲۰	علی محمدنژاد
۱۳۶۰ مهر ۲۰	مریم توسلی
۱۳۶۰ مهر ۲۰	فاطمه روغن جی
۱۳۶۰ مهر ۲۰	عزت اله معلم
۱۳۶۰ مهر ۲۰	سیدربیع حسینی
۱۳۶۰ مهر ۲۰	رمضان قربانی
۱۳۶۰ مهر ۲۰	علیرضا صفری
۱۳۶۰ مهر ۲۱	عبداله یزدانی
۱۳۶۰ مهر ۲۲	شهباز شفیعی
۱۳۶۰ مهر ۲۲	حقیر دلیر
۱۳۶۰ مهر ۲۲	بهرام بهلوکی
۱۳۶۰ مهر ۲۲	روح اله الماسی
۱۳۶۰ مهر ۲۲	غلامحسین محیدی
۱۳۶۰ مهر ۲۲	احمد سلیمانی
۱۳۶۰ مهر ۲۲	عباس گودرزی
۱۳۶۰ مهر ۲۲	حسن سعیت
۱۳۵۲ مهر ۲۳	حسن خان لنگوری
۱۳۶۰ مهر ۲۳	کامران علوی
۱۳۵۴ مهر ۲۵	فرشید فرجاد
۱۳۶۰ مهر ۲۸	احمد کیانی
قبل از ۲ آبان ۱۳۶۰	قریان قربانی

### تاریخ شهادت

### نام و نام خانوادگی

۱ مهر ۱۳۵۰	چنگیز قنادی
۱ مهر ۱۳۵۰	محمد علی سالمی
۱ مهر ۱۳۵۰	سید نورزادی
۲ مهر ۱۳۶۰	حسن حامدی مقدم
۲ مهر ۱۳۶۰	غلامرضا صفری
۳ مهر ۱۳۶۰	حسین علیزاده
۳ مهر ۱۳۶۰	رحمت شریفی
۵ مهر ۱۳۶۰	حسن جلال نائینی
۵ مهر ۱۳۶۰	لقمان مدائن
۶ مهر ۱۳۶۰	چهارشاه سمعی افغانی
۶ مهر ۱۳۶۰	محمدرضا فرشاد
۷ مهر ۱۳۶۰	ژیلا سیاب
۸ مهر ۱۳۵۴	پروین فاطمی
۸ مهر ۱۳۶۰	اسماعیل بیدشهری
۸ مهر ۱۳۶۰	زهرا بیدشهری
۹ مهر ۱۳۶۲	مصطفی رسولی
۱۰ مهر ۱۳۵۰	مهرنوش ابراهیمی
۱۰ مهر ۱۳۵۰	منوچهر بهایی پور
قبل از ۱۲ مهر ۱۳۶۰	سعید احمدی لاری
قبل از ۱۲ مهر ۱۳۶۰	کرامت قنادی
۱۲ مهر ۱۳۶۰	زاهد سعادی
۱۳ مهر ۱۳۶۰	سیامک اسدیان ( اسکندر )
۱۳ مهر ۱۳۶۰	مسعود بریری
۱۳ مهر ۱۳۶۰	حمید صفری

# SAHAN

Organ of the student supporters of the Organisation  
of Iranian Peoples' Fedai Guerrillas -abroad

*VOL. IV      OCT. '85      NO:35*

